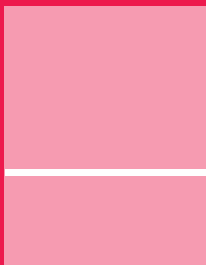


دولت ایران و بحران در سرمایه داری

بررسی تحلیلی سیاست های اقتصادی دولت روحانی



آن ذهنیت بورژوازی که دولت را بر اساس در اختیار داشتن قوای قهریه و نه بر اساس شکل سرمایه‌دارانه و مبنای طبقاتی (نه صرفاً پایگاه طبقاتی) آن تحلیل می‌کند، در نهایت به چیزی جز تفاوت بین اشکال حکومت نمی‌رسد. آن‌ها که در فضای سیاسی ایران هر چند سال یکبار توسنِ شهوت خود را به حرکت درمی‌آورند، دموکراسی را در برابر دیکتاتوری قرار می‌دهند و سعی می‌کنند بر اساس این تفاوت در شکل حکومت (که در برخی جوامع پیشاسرمایه‌داری نیز وجود داشته است) با توده‌ها سخن بگویند، فراموش می‌کنند که در سرمایه‌داری هر نوع دموکراسی در نهایت دموکراسی اقلیت خواهد بود.

دولت ایران و بحران در سرمایه داری

بررسی تحلیلی سیاست های اقتصادی دولت روحانی



دولت ایران و بحران در سرمایه داری

بررسی تحلیلی سیاست های اقتصادی دولت روحانی

۱۳۹۳

چاپ اول

فهرست

۴پیشگفتار
۸مقدمه
۱۰بحران، روایت‌ها و پاسخ‌ها
۱۹تجربه‌ی مواجهه با بحران‌ها در جمهوری اسلامی
۲۳دولت روحانی و معضلی به نام معنابخشی به بحران
۴۹سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی
۷۷ملاحظات پایانی
۸۱منابع

پیشگفتار

اقتصاد سرمایه‌داری در ایران از سال ۱۳۹۱ با بحرانی روبرو شد که هنوز به رغم تلاش‌های فراوان نتوانسته است از آن سر بیرون بیاورد. اصلی‌ترین هدف اعلام‌شده توسط دولت روحانی، «خروج» از این بحران و بازگرداندن سرمایه‌داری در ایران به دوره‌ی رونق بود. ما در این متن بررسی خواهیم کرد که بورژوازی ایران، با محوریت دولت خود، این بحران را چگونه روایت می‌کند و معنابخشی به بحران از چه زاویه‌ای صورت می‌گیرد. سیاست‌های اقتصادی دولت، دلالت‌های این سیاست‌ها و تبعات آن برای طبقه‌ی کارگر به تفصیل در این متن به بحث گذاشته خواهد شد. علاوه بر این، در پرتو این سیاست‌ها، سیر آتی فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری در ایران و نوسان یا گسست آن از دوره‌های پیشین را بررسی خواهیم کرد. ما با ارزیابی سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی و رابطه‌ی آن با فرآیند انباشت سرمایه، شباهت‌ها یا تفاوت‌های این سیاست‌ها با سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد را مورد سنجش قرار داده و از این حیث بر هر دو دوره از حیات دولت سرمایه‌داری در ایران، پرتوهایی خواهیم افکند. برای روشن‌تر شدن مباحث، سیر کلی رابطه‌ی سرمایه و دولت سرمایه‌داری نیز در این نوشته به‌طور گذرا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در این متن ما با بررسی موارد مشخص و انضمامی نشان خواهیم داد که دولت در ایران چگونه در مقام دولت سرمایه‌داری ایفای نقش می‌کند و همچون خود فرآیند انباشت سرمایه از خود پویایی و انعطاف نشان می‌دهد. بنابراین، نوشته‌ی حاضر حاوی دلالت‌های صریح یا ضمنی متعددی برای ابطال «نظریاتی» است که بر «نامتعارف» بودن سرمایه‌داری و دولتش در ایران، «بی‌ربط بودن» آن به بورژوازی، دولت «رانت‌خوار نفتی» و یا سرمایه‌داری نبودن اقتصاد ایران تأکید دارند.

این نوشته از دوگانه‌های بازار/دولت و دیکتاتوری/دموکراسی فراتر می‌رود تا با زدودن سطح پدیداری وقایع نشان دهد که دولت در ایران چگونه از ضروریات و اقتضات فرآیند انباشت سرمایه تأثیر می‌پذیرد و با عملکرد خود بر این فرآیند تأثیر گذاشته و رابطه‌ی سرمایه را تقویت می‌کند. بنابراین، فتیشیسم مکنون در شکل دولت سرمایه‌داری که باعث می‌شود تا این دولت همچون نهادی «مستقل» و «بی‌طرف» پدیدار شود نیز در این نوشته عملاً افشا خواهد شد.

این متن نیز همچون هر نوشته‌ی دیگری قطعاً در معرض کاستی‌هایی قرار دارد. تنها نقد جمعی می‌تواند زمینه‌ای فراهم سازد تا در بستر گفتگوهای تعاملی و سازنده، این کاستی‌ها به حداقل برسد. امیدواریم این نوشته در فتح باب چنین گفتگوهایی، سهم کوچکی داشته باشد و بتواند تا حدی به درک واقعیت پیچیده‌ی دنیای ما کمک کند. فقط درک همه‌جانبه و غیریک‌سویه از واقعیت پیچیده است که می‌تواند راهبردها و تاکتیک‌های مورد نیاز برای تغییر این واقعیت را فراهم سازد و این درک تنها به مدد نقد و گفتگو است که به دست می‌آید. در این راستا، ما به تمامی نقدها خوش آمد گفته و آن‌ها را با آغوش باز پذیرا خواهیم بود.

«جامعه‌ی مدرن بورژوازی، با روابط تولید و مبادله و با مناسبات مالکیت آن، جامعه‌ای که گویی سحرآسا چنین ابزار تولید و مبادله‌ی غول‌پیکری را به‌وجود آورده است، اکنون شبیه جادوگری است که از عهده‌ی اداره و رام کردن آن قوای برزخی یا تحت‌الارضی که با افسون خود احضار نموده است بر نمی‌آید. حال دیگر چندین دهه است که تاریخ صنعت و تجارت تنها عبارت است از تاریخ طغیان نیروهای مولده‌ی معاصر بر ضد شرایط مدرن تولید، بر ضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و سلطه‌ی اوست. کافی است به بحران‌های تجاری‌ای اشاره کنیم که با بازگشت ادواری خویش و به نحوی همواره تهدیدآمیزتر، هستی تمام جامعه‌ی بورژوازی را به محاکمه می‌کشند. در این بحران‌ها هر بار نه تنها بخش هنگفتی از محصولات موجود، بلکه حتی نیروهای مولده‌ای که پیش از این به‌وجود آمده‌اند نیز متناوباً نابود می‌گردند. هنگام بحران‌ها یک بیماری همه‌گیر شیوع می‌یابد که تصور آن برای مردم اعصار گذشته مضحک به‌نظر می‌رسید؛ این بیماری همه‌گیر اضافه‌تولید است. جامعه ناگهان به قهقرا باز می‌گردد و به بربریتی گذرا دچار می‌شود؛ گویی قحطی یا جنگ عمومی خانمان‌سوزی، عرضه‌ی همه‌ی وسایل معاش را متوقف ساخته است؛ پنداری که صنعت و تجارت نابود شده است. چرا؟ برای آن که بیش از حد تمدن، بیش از حد وسایل معاش، بیش از حد صنعت و بیش از حد تجارت وجود دارد. نیروهای مولده‌ای که در اختیار جامعه است، دیگر به‌کار تکامل شرایط مالکیت بورژوازی نمی‌خورد؛ برعکس، آن نیروها برای این شرایط بسی عظیم شده‌اند و شرایط مالکیت بورژوازی، غل و زنجیری در برابر رشد و تکامل آن‌ها است؛ و هنگامی که نیروهای مولده در هم شکستن این غل و زنجیرها را آغاز می‌کنند، سراسر جامعه‌ی بورژوازی را دچار اختلال و بی‌نظمی می‌نمایند و هستی مالکیت بورژوازی را به خطر می‌اندازند. شرایط جامعه‌ی بورژوازی محدودتر از آن است که بتواند ثروتی را که آفریده‌ی خود اوست در خویش بگنجانند. از چه طریقی بورژوازی بحران را از سر می‌گذراند؟ از یک طرف با تخریب اجباری توده‌ای از نیروهای مولده؛ از طرف دیگر با تسخیر بازارهای جدید و بهره‌کشی بیشتر از بازارهای قدیمی. به بیان دقیق‌تر، از این طریق که راه را برای بحران‌های وسیع‌تر و مخرب‌تر هموار می‌کند و از

ابزارهای جلوگیری از آن‌ها نیز می‌کاهد.»

مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، ۱۸۴۸

«تنها یک بحران واقعی یا تصور شده است که تغییری واقعی ایجاد می‌کند. هنگامی که چنین بحرانی روی می‌دهد، اقداماتی که صورت خواهند گرفت به ایده‌هایی بستگی خواهند داشت که در گوشه و کنار هستند. من معتقدم وظیفه‌ی ما این است که بدیل‌هایی برای سیاست‌های فعلی تدوین نماییم و آن‌ها را زنده نگه داشته و در دسترس قرار دهیم تا این که [با وقوع بحران] امر به لحاظ سیاسی ناممکن به امر به لحاظ سیاسی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شود.»

میلتون فریدمن، سرمایه‌داری و آزادی، ۱۹۶۲

۱- مقدمه

بحران‌ها، دیدگاه‌های پذیرفته‌شده، اندیشه‌های رسوب‌شده پیرامون کلیت جامعه، اقتصاد و دولت و درک مسلط و از پیش مفروض در مورد سیاست‌های اقتصادی و نحوه‌ی اداره‌ی امور جامعه را به چالش می‌کشند. همه‌ی آن چیزی که تا کنون موجود بوده و توسط بسیاری از افراد همچون روند طبیعی حکمرانی یا اداره‌ی امور نگریده می‌شده است، اکنون به دادگاه می‌رود و مورد قضاوت قرار می‌گیرد. سرمایه به‌عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی به میانجی گفتمان‌های بورژوازی است که خود را بازتولید می‌کند. اما در بحران‌ها همزمان با اختلال در روند بازتولید سرمایه، گفتمان‌های مسلط نیز با اختلال مواجه می‌شوند و دیگر به راحتی نمی‌توانند آحاد جامعه (و به‌ویژه طبقات «فرو دست») را مجاب کنند که پیگیری خط‌مشی‌ها و سیاست‌های تصریح‌شده در این گفتمان‌ها به رفاه و آینده‌ای روشن برای آن‌ها منجر می‌شود. سیاست‌هایی که پیش از این توسط بسیاری از افراد به‌عنوان روش‌هایی خردمندانه برای مدیریت کلان جامعه مطرح بود، به یکباره در چشم بسیاری از افراد همچون روبه‌ای نابخردانه، ناعادلانه و کاملاً مضحک جلوه می‌کند.

اما آیا همگان مجال حضور در دادگاه را پیدا می کنند؟ آیا طبقه‌ی کارگر هر بحرانی را به صحنه‌ی محاکمه‌ی روابط سرمایه‌دارانه تبدیل خواهد کرد؟ بورژوازی هیچ‌گاه در محاکمه‌ی خود پیش‌قدم نخواهد شد. درست است که در بحران‌ها بخشی از بورژوازی، انگشت اتهام را به سمت بخشی دیگر می‌گیرد؛ اما تمامی سرزنش‌ها، اتهام‌ها و ملامت‌های صورت‌گرفته توسط بورژوازی در نهایت ناظر به برخی بازیگران یا سیاست‌های آن‌هاست و نه ساختارهای عمیق‌تر اجتماعی، نه روابطی که در ذات خود بحران‌زا، تباه‌کننده و استثمارگر هستند. در بحران‌ها، ذهنیت بورژوایی مسلط، اشخاصی خاص یا سیاست‌هایی خاص را مورد ملامت قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته فضا را به سمتی پیش می‌برد که کلیت سیستم سرمایه‌داری یا شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از مظان اتهام دور بماند. وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر است که با مداخله‌ی ایجابی - و نه صرفاً سلبی خود - صحنه‌ی محاکمه‌ی بازیگران و سیاست‌گذاران را به صحنه‌ی محاکمه‌ی کلیت سرمایه‌داری و تمامیت رابطه‌ی سرمایه تبدیل کند. اگر وظیفه‌ی میلتون فریدمن‌ها این است که با بهره‌برداری از بحران، سیاست‌هایی در جهت احیا و تحکیم رابطه‌ی سرمایه اتخاذ کنند و به پاسبانی و تقویت سرمایه‌داری برخیزند، وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر نیز جدال مادی و نظری با سیستمی از روابط اجتماعی است که در هیچ زمانی به اندازه‌ی بحران‌ها، عمق تباهی و در عین حال مضحک بودن خود را نشان نمی‌دهد.

سرمایه‌داری در ایران، طی دو سال گذشته بحرانی را تجربه کرده است که هنوز نتوانسته از آن سر بیرون بیاورد. هدف ما در این جا تحلیل و نقد روایت بورژوازی ایرانی از بحران و بررسی تبعاتی است که این روایت برای طبقه‌ی کارگر به همراه دارد. ما از این طریق سیر آتی فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری در ایران و سیاست‌های طبقاتی دولت را مورد بحث قرار خواهیم داد. ما نشان خواهیم داد که چگونه دولت در ایران با پویایی و انعطاف لازم به تقویت رابطه‌ی سرمایه و احیای فرآیند بازتولید کل سرمایه‌ی اجتماعی کمر همت بسته است و همچون ادوار پیشین سعی دارد هزینه‌های بحران را از گرده‌ی طبقه‌ی کارگر بیرون بکشد. بررسی ما به صورت ضمنی دلالت‌های مهمی برای شکل دولت، پویایی آن و میزان «باورنکردنی» توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران به همراه دارد که در آینده آن‌ها را به تفصیل به بحث خواهیم گذاشت.

۲- بحران، روایت‌ها و پاسخ‌ها

در سرمایه‌داری، بحران‌ها به لحاظ عینی تعیین‌شده هستند (از این حیث که علل عینی مشخصی دارند) اما به لحاظ ذهنی نامعین و تعیین‌نشده‌اند. در حالی که عوامل چندگانه‌ای دست به دست هم می‌دهند تا یک بحران به‌عنوان مجموعه‌ای از رویدادها خلق شود، با این حال وقوع بحران باعث نمی‌شود تا تفسیر از پیش داده‌شده‌ای در مورد آن وجود داشته باشد. این سوژه‌های طبقاتی مختلف هستند که از نظرگاه‌های مختلف بحران را تفسیر کرده و با این تفسیرها و روایت‌ها سعی در معنابخشی به بحران و ایجاد هژمونی به قصد پیگیری اقدامات و تمهیدات خود برای «خروج» از بحران دارند. اما در سرمایه‌داری از آن‌جا که بحران ریشه در گرایش‌ها و تناقضات ساختاری و ماهوی این شیوه‌ی تولید دارد و لذا صرف‌نظر از سیاست‌های دنبال‌شده وقوع آن اجتناب‌ناپذیر است، ما از طرف ذهنیت‌های بورژوایی نه با خود بحران بلکه با روایت‌هایی از بحران روبرو هستیم.^۱

۱ - در سرمایه‌داری تناقض‌های ساختاری متعددی وجود دارد که عمده‌ترین آن‌ها را می‌توان در این سه مورد خلاصه کرد: (۱) روابط اجتماعی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به نحوی است که بین منافع نیروهای اجتماعی (یعنی طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار)، تعارض ساختاری وجود دارد؛ توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری نه تنها تضاد ساختاری بین کار و سرمایه را محو نمی‌کند بلکه آن را تقویت کرده و تکامل می‌بخشد. (۲) منطق کلی سیستم سرمایه‌داری، گرایش‌های توسعه‌ای متضادی ایجاد می‌کند: در سرمایه‌داری از یک طرف نیروهای تولیدی اجتماعی‌تر می‌شوند و از طرف دیگر کنترل خصوصی بر فرآیند تولید و تصاحب ارزش اضافی در دست افراد هرچه محدودتری تمرکز می‌یابد. (۳) در سرمایه‌داری بین الزامات بازتولید کل سرمایه‌ی اجتماعی و منطق عمل سرمایه‌های منفرد تضاد وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، فشار رقابتی باعث می‌شود سرمایه‌های منفرد به شیوه‌های نوآورانه‌ی تولید و افزایش سهم سرمایه‌ی ثابت و ماشین‌آلات در تولید جهت کسب سود اضافی و فوق‌العاده روی آورند و این امر کاهش نرخ میانگین سود و بحران مازاد انباشت را به‌دنبال خواهد داشت؛ یا سرمایه‌های منفرد ممکن است با استثمار بیش از حد طبقه‌ی کارگر شرایط تضعیف فیزیکی این طبقه را به‌وجود آورند، در حالی که رابطه‌ی سرمایه برای تولید ارزش و ارزش اضافی به وجود یک طبقه‌ی کارگر توانمند نیاز دارد.

ذهنیت بورژوازی دو حالت بیشتر ندارد:

(۱) یا قائل به این است که بازار یک سازوکار «خودتنظیم کننده» است که اعمال «داوطلبانه» و «آزادانه‌ی» افراد مختلف را با هم هماهنگ کرده و به واسطه‌ی «نظم خودجوش» خود با استفاده از مکانیسم قیمت‌ها بیشترین «رفاه و سعادت» را برای همگان به ارمغان می‌آورد. در این دید، بحران‌ها همواره نسبت به سازوکار رابطه‌ی سرمایه‌ی خارجی هستند و زمانی به وجود می‌آیند که دولت با دخالت خود (مثلاً از طریق سیاست‌های پولی غلط) باعث انحراف قیمت‌ها شده و بازارهای رقابتی را دستکاری نماید. در این ذهنیت بورژوازی، چیزی به نام بحران اقتصادی وجود ندارد؛ بحران‌های اقتصادی نهایتاً بحران‌های سیاسی هستند که در نتیجه‌ی دخالت‌های دولت در حیطه‌ی اقتصاد به وجود آمده‌اند. طبق این ذهنیت، وظیفه‌ی دولت مشخص است؛ فریدمن این وظایف را این‌گونه بیان می‌کند: «حفاظت از آزادی‌های ما در مقابل دشمنان پشت دروازه‌های ما و همچنین در مقابل شهروندان هم‌وطنمان، حفظ نظم و قانون، اجرای قراردادهای خصوصی و تقویت بازارهای رقابتی» (فریدمن، ۱۹۶۲: ۲). به‌طور خلاصه در جامعه‌ای که توسط تعارضات و جدال‌های طبقاتی شکاف خورده است و روابط آن روابطی نابرابر و ناعادلانه است، دولت وظیفه‌ای جز حفاظت از این نابرابری‌ها و تضمین کارکرد «صحیح» آن‌ها ندارد. عدول دولت از این وظایف «مقدس» به هر بهانه‌ای و حتی تحت فشار افکار عمومی، به بحران و بدتر شدن اوضاع همگان منجر خواهد شد. با این حال، همچنان که به لحاظ نظری نیز مشهود بود، پیگیری سیاست‌های منطبق با این ذهنیت، توسط اکثر اقتصادهای سرمایه‌داری هم در مرکز و هم پیرامون، نتوانست مانعی در برابر بحران‌ها ایجاد کند و اگر جهانیان چشم خود را بر این بحران‌ها در کشورهای نظیر آرژانتین، مکزیک، روسیه و کشورهای جنوب شرق آسیا بستند، وقوع بحران جهانی در سال ۲۰۰۷ آنقدر قدرت داشت که این ذهنیت را به چالش بکشد. این ذهنیت که مدام از عدم‌مداخله‌ی دولت در اقتصاد سخن‌سرایی می‌کرد با وقوع بحران جهانی اخیر، دولت را به کمک فراخواند تا با بذل و بخشش دولت، نهادهای مالی با اعتبارات چپاول شده از طبقه‌ی کارگر، از ورشکستی نجات یابند! با این وجود، این ذهنیت همچنان در سیاست‌گذاری‌ها نقش مسلط را ایفاء می‌کند و همچون ذهنیت دوم

هنوز به زباله‌دان تاریخ پرتاب نشده است.

(۲) بر اساس دیگر ذهنیت بورژوازی، بازار یک سازوکار خودتنظیم‌کننده نیست که همواره به سمت تعادل گرایش داشته باشد؛ تصمیمات هماهنگ‌نشده‌ی بخش خصوصی بعضی اوقات به نتایج غیرقابل قبول و ناکارآمد در اقتصاد کلان منجر می‌شود که سیاست‌گذاری‌های فعالانه‌ی بخش عمومی را الزامی می‌سازد. بنابراین، برای کارکرد «صحیح» اقتصادی نیاز است که سازوکار بازار توسط سیاست‌های پولی و مالی دولت تکمیل شود. بهترین مدل اقتصادی این است که بخش خصوصی نقش عمده و مسلط را به کار گیرد و دولت با مداخلات خود از وقوع بحران‌ها جلوگیری کرده و بر کارکرد «صحیح» بازار نظارت نماید. در این ذهنیت نیز اگرچه «نظم خودجوش» بازار توسط کینزگرایان رد می‌شود، اما بحران مسئله‌ای است که پیشگیری از آن با سیاست‌های پولی و مالی دولت امکان‌پذیر است.

این ذهنیت که پس از جنگ جهانی دوم و تا اواخر دهه‌ی ۷۰ میلادی بر اقتصادهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری غربی مسلط بود از همان ابتدا متناوباً با دوره‌های جایگزین‌شونده‌ی بیکاری و تورم روبرو بود تا این‌که در نهایت بحران رکود تومی (حضور غافل‌گیرنده‌ی همزمان تورم و بیکاری) بساط آن را در هم پیچید؛ کینزگرایی که از همان ابتدا در بحران بود، در نهایت نه با بحرانی در خود، بلکه با بحران خود روبرو شد و جای خود را به نفولیب‌رالیسم داد. اگر دفع و تعویق بحران در اقتصاد کینزی با سیاست‌های اصلاحی جزئی و اعمال سیاست‌های «ضدچرخه‌ای» نظیر تحریک تقاضای مؤثر امکان‌پذیر بود، بحران کینزگرایی با اعمال سیاست‌های پیشین نه دفع بلکه تشدید می‌شد و این خود کینزگرایی بود که می‌بایست به زباله‌دان نظریه‌های اقتصادی پرتاب شود.

۲-۱- بحران، مداخله‌ی نیروهای اجتماعی و مسیر آتی سرمایه‌داری

از آن‌جا که بحران‌ها به لحاظ ذهنی تعیین‌نشده و نامعین هستند، مقطعی برای مداخله‌ی نیز هستند. از یک طرف بورژوازی با علمداری دولت خود، برای ترمیم روابط اجتماعی که دیگر از طریق روبه‌های معمول بازتولید آن صورت نمی‌گیرد، به صحنه

می آید؛ بورژوازی گفتمان های جدیدی را به صحنه می آورد یا بر تن گفتمان های قدیمی لباسی نو می پوشاند و از انضباط بیشتر طبقه ی کارگر و انقیاد بیشتر تولیدکنندگان بی واسطه به سرمایه سخن سرایی می کند. از طرف دیگر، طبقه ی کارگر بسته به میزان تشکلیابی خود می تواند بدیل رادیکال خود را به صحنه آورد و برای پیاده سازی آن نبرد نظری و مادی به راه بیندازد. بحران که در نتیجه ی تناقضات ساختاری و محدودیت های ذاتی فرآیند توسعه ی تولید سرمایه داری به وجود می آید، بیش از هر زمان دیگری عمق فاجعه را به نمایش می گذارد و طبقه ی کارگر بیش از هر زمانی دیگری در معرض بیکاری، سرکوب دستمزدها، بی خانمانی و فشار خردکننده ی رابطه ی سرمایه قرار می گیرد. این امر باعث می شود تا تضاد کار و سرمایه نیز به محسوس ترین سطوح خود نزدیک شده و طبقه ی کارگر بسته به میزان تشکلیابی اش برای دفاع از منافع خود بیش از پیش وارد صحنه شود. این که طبقه ی کارگر چه پرچمی را بالا می برد و چه نامی بر مبارزه ی خود می نهد (مبارزه بر ضد بیکاری و کاهش دستمزدها، مبارزه با محوریت طبقه ی کارگر و به قصد رهایی انسانیت از قید و بند سرمایه و غیره)، بیش از هر چیز به تشکلیابی تاکنونی طبقه ی کارگر، تکوین و تکامل خط سیاسی کمونیستی متبلور در حزب پرولتری، شرایط مبارزات کارگری در سایر نقاط جهان، روند تاکنونی انباشت سرمایه و توسعه ی نیروهای مولده و ... بستگی دارد.

در بحران باید در مورد مسیر آتی سرمایه داری تصمیم گیری شود. همچنان که طبقه ی کارگر در مبارزه پرچم حق را بالا می برد، بورژوازی نیز از «حق» و «حقیقت» سخن می گوید. «بنابراین، در این جا تضادی وجود دارد: حق در برابر حق... میان دو حق برابر تنها زور فرمان می راند» (مارکس، ۱۳۸۶: ۲۶۴). اگر طبقه ی کارگر از آن میزان قدرت برخوردار نباشد که روز بحران را به یوم الحساب سرمایه داری تبدیل کند، بورژوازی به همراه دولت آن تصمیم خواهد گرفت که نهایتاً تغییری در شیوه ی مقرراتیابی سرمایه ایجاد نماید یا این که سیاست های موجود را به صورتی کم و بیش مشابه ادامه دهد. روایت های مختلفی از بحران به وجود می آید و سرمایه داری سعی می کند از بین این روایت ها، یک روایت را گزینش کرده و بر اساس آن سیاست های خود برای دوره ی جدید را تنظیم نماید. روایت هایی که در اردوگاه بورژوازی تولید شده و دلبخواهی یا

اراده‌گرایانه هستند، رفته رفته کنار زده می‌شوند و آن روایت‌هایی گزینش می‌شوند که سیاست‌های تصریح‌شده در آن‌ها توانایی دفع موقتی بحران و انتقال اثرات مخرب آن به طبقه‌ی کارگر یا حتی بخش‌هایی از طبقه‌ی سرمایه‌دار را داشته باشد. در صورت عدم مداخله‌ی مؤثر پرولتاریا، اثرات بحران از طبقه‌ی بورژوازی به طبقه‌ی کارگر یا حتی از بنگاه‌های بزرگ به بنگاه‌های کوچک و متوسط منتقل می‌شود و توازن قوای طبقاتی به نفع سرمایه پیش می‌رود. بورژوازی در بحران جهانی اخیر، بحران نقدینگی در نهادهای مالی را به بحران کسری بودجه و سپس بحران بدهی تبدیل کرد و با اتخاذ سیاست‌های ریاضتی، مخارج و هزینه‌های بحران را از گرده‌ی طبقه‌ی کارگر بیرون کشید. در ادامه خواهیم دید که در ایران نیز این روند انتقال اثرات مخرب بحران به طبقات زیرین در هرم اجتماعی در حال پیگیری است.

۲-۲- تفسیر بحران توسط بورژوازی و پاسخ به آن

اما بحران چگونه تفسیر می‌شود؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید مفهوم رژیم انباشت و شیوه‌ی مقررات‌یابی را بررسی کنیم. سرمایه‌داری دوره‌های متفاوتی از حیات خود را پشت سر گذاشته است. هر دوره از سرمایه‌داری با یک رژیم انباشت و شیوه‌ی مقررات‌یابی منطبق با آن مشخص می‌شود. رژیم انباشت بیانگر اشکال مسلط تولید، مصرف، گردش و توزیع در یک دوره‌ی خاص از حیات سرمایه‌داری است. در واقع رژیم انباشت، معرفِ شکل مسلط و غالب انباشت سرمایه در یک دوره‌ی خاص از فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری است و نشان می‌دهد که چگونه فرآیند انباشت بخش قابل توجهی از کل سرمایه‌ی اجتماعی در این دوره صورت می‌پذیرد. شیوه‌ی مقررات‌یابی، مجموعه‌ای از قوانین و مقررات، هنجارها و سازوکارهای خاص مداخله‌ی دولت است که بافت و فضای عملکرد «صحیح» رژیم انباشت را فراهم می‌آورد. خط‌مشی‌ها و سیاست‌های دولت بخشی اساسی از شیوه‌ی مقررات‌یابی را تشکیل می‌دهد. با این حال، کلیت شیوه‌ی مقررات‌یابی باعث نمی‌شود که تناقضات ساختاری فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری و گرایش ذاتی آن به ایجاد بحران محو شود.

برای روشن‌تر شدن این مفاهیم بیاید از مثال‌هایی تاریخی شروع کنیم. در دوره‌ی پس

از جنگ جهانی دوم ما با رژیم انباشت فوردیستی روبرو بودیم که مشخصه‌ی آن را می‌توان تولید انبوه و مصرف انبوه کالاها، استانداردهای دانست. کینزگرایی و دولت «رفاه» متناظر با آن، شیوه‌ی مقررات‌یابی چنین رژیم انباشتی را تشکیل می‌دادند. در سرمایه‌داری تناقض‌هایی ساختاری وجود دارد که همچون قطب‌های متضاد، ادغام آن‌ها برای بلندمدت در یک کل یکپارچه و منسجم امکان‌ناپذیر است. به‌عنوان مثال، نیروی کار را هم می‌توان به‌عنوان هزینه‌ی تولید و هم منبع تقاضا برای کالاها، تولیدشده در نظر گرفت. اما نیروی کار در آن واحد هر دوی این موارد است و اولویت دادن به هر کدام از جنبه‌ها، کارکرد رابطه‌ی سرمایه را با مشکل مواجه می‌سازد. به‌عنوان مثال، اولویت دادن به جنبه‌ی منبع تقاضا بودن نیروی کار، باعث افزایش سطح دستمزدها، کاهش نسبی سود سرمایه‌دار و لذا «اعتصاب» سرمایه‌دار (عدم رغبت به سرمایه‌گذاری‌های بیشتر) خواهد شد. همچنین، تأکید بر هزینه‌ی تولید بودن نیروی کار، باعث کاهش دستمزدها و لذا کاهش تقاضا برای کالاها، تولیدشده خواهد شد. به‌طریق مشابه، برای سیاست‌های پولی (بنا به شرایط خاص فرآیند انباشت سرمایه) می‌توان اولویت را به بازار داخلی داد و پول را به‌عنوان پول ملی در نظر گرفت یا سعی در ادغام در بازارهای جهانی داشت و پول بین‌المللی را بر پول ملی ارجحیت داد. شیوه‌ی مقررات‌یابی کینزی این تناقضات را این‌گونه «رفع» می‌کرد که در رابطه‌ی مزدی اولویت را به منبع تقاضا بودن نیروی کار می‌داد و در رابطه‌ی پولی، پول ملی را در اولویت قرار داده و به جای قلمروزدایی، قلمروگرایی را ترویج می‌کرد.^۱

پاسخ به بحران توسط بورژوازی، ایدئولوگ‌ها و دولت‌ش به این بستگی دارد که بحران موردنظر به‌عنوان بحران در یک رژیم انباشت و شیوه‌ی مقررات‌یابی متناظر با آن در نظر گرفته شود یا به‌عنوان بحران آن رژیم انباشت و شیوه‌ی مقررات‌یابی. به بحران در یک رژیم انباشت از طریق پیاده‌سازی نسخه‌ی تعدیل‌شده‌ای از سیاست‌های تاکنون موجود پاسخ داده می‌شود. اما در بحران یک رژیم انباشت این خود مدیریت بحران است

۱- اولویت دادن یک جنبه بر جنبه‌ی دیگر به این معنا نیست که جنبه‌ی دوم کنار گذاشته می‌شود. شیوه‌ی مقررات‌یابی باید به‌طریق‌ی باشد که الزامات شکل ارزش یعنی ارزش‌افزایی (یا سودآوری سرمایه) تحقق یابد. با این حال، خود شکل ارزش یا فرآیند انباشت پس از مدتی با کرانه‌های عبورناپذیر خود روبرو می‌شود و شیوه‌ی مقررات‌یابی نه تنها قادر نیست اختلالات به‌وجود آمده در انباشت را حل کند، بلکه آن‌ها را شدیدتر می‌سازد. دلیل این امر محدودیت‌های درونی خود فرآیند انباشت سرمایه است.

که با بحران مواجه شده است. در چنین بحرانِ حادی، پیگیری نسخه‌های تعدیل‌شده‌ی سیاست‌های پیشین صرفاً بر شدت بحران می‌افزاید و رابطه‌ی سرمایه (به‌عنوان ارزش در حال خودارزش‌افزایی و ارزش در فرآیند) سیاست‌گذاران را در مقام سرمایه‌ی تشخیص‌یافته مجبور می‌کند تا نهایتاً و پس از یک دوره سعی و خطا، با شیوه‌ی مقررات‌یابی خود، رژیم انباشت جدیدی را به رژیم انباشت مسلط تبدیل کنند. این رژیم انباشت از دل رژیم انباشت قبلی سربرمی‌آورد و حتی به صورت حاشیه‌ای در کنار رژیم سابق انباشت موجود بوده است، هرچند که پیش از این شکل مسلط انباشت سرمایه نبوده است.

بحران دهه‌ی ۷۰ میلادی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری پس از به بحران خوردن خود مدیریت بحران به شیوه‌ی کینزی، به‌عنوان **بحران کینزگرایی** تفسیر شد و در نهایت رژیم انباشت منعطف جای رژیم انباشت فوردیستی را گرفت و نتولیرالیسم با آموزه‌های پیامبرانش همچون فردریش فون هایک و میلتون فریدمن، به شیوه‌ی مقررات‌یابی جدید تبدیل شد. در این دوره‌ی جدید از حیات سرمایه‌داری، راهبردهای اقتصادی اتخاذشده عبارت است از خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی هرچه فزاینده‌تر و وسایل معاش و ابزارهای تولید، فراهم آوردن شرایط برای سیالیت و تحرک بیشتر سرمایه، قلمروزدایی بیشتر، اعمال سیاست‌های اقتصادی طرف عرضه، کاهش حجم خدمات به‌اصطلاح رفاهی، مقرارت‌زدایی از بازارهای مالی، تلاش برای انضباط بیشتر طبقه‌ی کارگر و انقیاد بیشتر نیروی کار به سرمایه، ترویج بهره‌وری و افزایش رقابت و غیره.

۲-۳- روایت‌های بورژوازی از بحران و دلالت‌ها و پیامدهای آن

در واقع، روایت‌های بورژوازی از بحران سعی می‌کنند پیچیدگی بحران را به «علل» قابل‌شناسایی تقلیل دهند تا بتوانند آن به‌اصطلاح علل را هدف گرفته و «راه‌حلی» برای «خروج» از بحران پیدا کنند. وقتی مدیریت بحران به جستجوی سیاست‌های «صحیح» محدود می‌شود، اعتقاد بر این است که این سیاست‌های غلط بوده است که به بحران دامن زده است و نه دلایل ساختاری عمیق‌تر، نه تناقضاتی که در ذات شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری وجود دارد و صرف‌نظر از نوع سیاست‌ها، همواره بحران‌زا است. در واقع، روایت‌های بورژوازی از بحران نهایتاً خام‌دستانه و ساده‌انگارانه باقی می‌مانند. این روایت‌ها

جنبه‌ی ایدئولوژیک خود را همواره حفظ می‌کنند و سعی دارند در مسیر معنابخشی به بحران، تمامی طبقات از جمله‌ی طبقه‌ی کارگر را حول هژمونی خود گرد هم آورند و برای پیگیری سیاست‌های طبقاتی خود اقلان و سازش عمومی به‌وجود آورند. روایت‌های بورژوازی از بحران، فضا را برای مداخله‌ی راهبردی طبقه‌ی سرمایه‌دار آماده می‌کنند و ماهیت و ماحصل مدیریت بحران و نوع واکنش‌ها به بحران را شکل می‌دهند. با این حال، دو نکته را نباید از نظر دور داشت: اول این‌که در چارچوب شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و از نظرگاه سرمایه به‌عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی، پاسخ به بحران نمی‌تواند دلبخواهی و اراده‌گرایانه باشد؛ انباشت سرمایه به‌عنوان سازوکار بازتولید این رابطه، پاسخ‌ها و راهبردها را محدود کرده است و پاسخ‌ها باید بنا به گزینه‌های (انگشت‌شمار) موجود در این محدوده اتخاذ شوند. ثانیاً بسته به نوع بحران موردنظر، میزانی از تخریب سرمایه یا به بیان مارکس و انگلس در مانیفست «تخریب اجباری توده‌های از نیروهای مولده»، اجتناب‌ناپذیر است. هر بحرانی بسته به شدت خود، فرآیند بازتولید سرمایه را مختل می‌سازد و این امر تخریب سرمایه را به همراه خواهد داشت. به بیان مارکس در جلد دوم نظریه‌های ارزش اضافی:

هنگامی که فرآیند بازتولید [سرمایه] مختل می‌شود و فرآیند کار محدود می‌شود یا در برخی حالات کاملاً متوقف می‌شود، سرمایه‌ی واقعی تخریب می‌شود. ماشینی که مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، سرمایه نیست. نیروی کاری که استثمار نمی‌شود معادل با تولید از دست‌رفته است. مواد خامی که استفاده نشده باقی می‌ماند، سرمایه نیست. ساختمان‌ها (و همچنین ماشین‌آلات به‌تازگی ساخته شده) که بلااستفاده یا ناتمام باقی می‌مانند، کالاهایی که در انبارها می‌گندند - همه‌ی این‌ها تخریب سرمایه هستند. این بدان معناست که فرآیند بازتولید [سرمایه] با اختلال مواجه است و ابزار تولید موجود دیگر واقعاً به‌عنوان ابزار تولید مورد استفاده قرار نمی‌گیرند؛ این ابزار وارد عملیات [تولیدی] نمی‌شوند. بنابراین، ارزش مصرفی آن‌ها و ارزش مبادله‌ی آن‌ها به درک واصل می‌شود.

(مارکس، ۱۹۷۸: ۴۹۵-۴۹۶)

بنابراین، در سرمایه‌داری هر شکلی از مدیریت بحران یا هر نوع واکنش به بحران، قادر به حل تضادهای درون‌ماندگار این شیوه‌ی تولید نخواهد بود و تنها هزینه‌های بحران و

اثرات مخرب آن را به طبقه‌ی کارگر و حتی بخش‌هایی از طبقه‌ی سرمایه‌دار منتقل خواهد کرد؛ تا اولاً کل رابطه‌ی سرمایه و در نتیجه‌ی بخش‌های «مولدتر» (بخش‌های «سرمایه‌تر») آن بحران را تاب بیاورند و موقتاً از آن بیرون بیایند. در این جا شیوه‌ی مقررات‌یابی سرمایه‌داری از بین بخش‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه‌دار دست به‌گزینش می‌زند تا بر اساس معیار «جاودانه‌ی» تولید و تحققِ بیشترین ارزش اضافی در کمترین زمان ممکن، از بین سرمایه‌ها، «سرمایه‌ترها» را گزینش کند. آری، در سرمایه‌داری همه‌ی سرمایه‌دارها با هم برابرند، اما برخی برابرتزند. در ادامه خواهیم دید که چگونه دولت روحانی تمامی این موارد را مو به مو اجراء می‌کند و چگونه در حال ایفای نقش خود به‌عنوان دولت سرمایه‌داری است.

۳- تجربه‌ی مواجهه با بحران‌ها در جمهوری اسلامی

بحران سال ۹۱ اولین بحرانی نبوده که جمهوری اسلامی ایران از سرگذرانده است.^۱ در همان اوان انقلاب شوراهای کارگری در کارخانه‌های بسیاری کنترل و مدیریت کارخانه‌ها را در دست گرفته بودند و سعی در حذف سیستم مدیریت تک‌نفره‌ی کارخانه‌ها و حذف سرمایه‌دار از چرخه‌ی تولید داشتند (بیات، ۱۹۸۷: ۱۰۰). در حالی که پس از انقلاب صاحبان شرکت‌ها و مدیران ارشد بسیاری از کارخانه‌ها از کشور فرار کرده یا پنهان شده بودند و در کارخانه‌ها خلأ قدرت وجود داشت، این کارگران بودند که با تشکیل شوراهای کارگری کنترل امور تولید، فروش کالاهای تولیدشده و توزیع درآمدها را در دست گرفتند. در نتیجه‌ی این اقدامات و همچنین اعتصابات گسترده‌ی کارگری برای افزایش قدرت کارگران، روند بازتولید سرمایه با اختلال جدی مواجه شد. در حالی که تعداد زیادی از کلان‌سرمایه‌دارها به دلیل حوادث انقلابی از کشور فرار کرده بودند و بورژوازی به‌تنهایی توان محافظت از رابطه‌ی سرمایه را نداشت، این دولت تازه‌تأسیس بود که در نهایت برای دفاع از رابطه‌ی سرمایه و احیای فرآیند بازتولید کل سرمایه‌ی اجتماعی وارد صحنه شد.

۱- ما در متونی که در ادامه منتشر خواهد شد، تاریخ جمهوری اسلامی را در تمامی دوره‌های حیات‌اش به تفصیل و با مستندات کافی مورد بحث قرار خواهیم. در این‌جا تنها برای پیش‌برد بحث مسائلی را به‌صورت کلی بازگو خواهیم کرد.

دولت حتی پیش از آغاز جنگ با عراق و پیش از موجودیت پیدا کردن ضرورت‌ها و اقتضائات مدیریت اقتصادی یک کشور در شرایط جنگی، ابتدا با قانون مدیریت سعی کرد سیستم مدیریت سرمایه‌دارانه و از بالا را به کارخانه‌ها برگرداند و سپس با قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع در ۵۸/۴/۱۰ اقدام به «ملی‌سازی» بسیاری از شرکت‌ها کرد، شرکت‌هایی که یکی پس از دیگری روند اجتماعی‌سازی آن‌ها پیش از این توسط کارگران آغاز شده بود. این «ملی‌سازی» نه حرکتی در راستای سوسیالیزه کردن ابزار تولید و یا حتی حرکتی در راستای «راه رشد غیرسرمایه‌داری» ترویج‌شده توسط بلوک شرق با محوریت شوروی، بلکه برعکس اقدامی در راستای حفظ و نجات رابطه‌ی سرمایه و سرکوب شوراهای کارگری بود. در مواجهه با بحران، دولت موقت از هیچ اقدامی برای احیاء و تقویت رابطه‌ی سرمایه فروگذارى نکرد و در ادامه نیز اقتضائات جنگ، دولت را به دخالت بیشتر در عرصه‌ی اقتصادی برای تضمین کارکرد «صحیح» فرآیند بازتولید سرمایه ترغیب کرد. در این دوره دولت هیچ‌گاه ماهیت بازار را به چالش نکشید و همزمان هیچ‌گاه به الگوهای اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده که در کشورهای اروپای شرقی موجود بودند نیز نزدیک نشد.

در مواجهه‌ای دیگر، پس از جنگ هاشمی رفسنجانی در حالی در تابستان سال ۶۸ بر کرسی ریاست‌جمهوری تکیه زد که همگان موافق این امر بودند که کشور در بحرانی عمیق قرار دارد. آمارهای مربوط به رشد اقتصادی و تورم در سال‌های ۶۵، ۶۶ و ۶۷ به‌خوبی عمق و شدت این بحران را نشان می‌دهد.

جدول ۱. نرخ رشد اقتصادی و تورم پیش از آغاز ریاست‌جمهوری هاشمی

سال	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷
نرخ تورم	۲۳/۷	۲۷/۷	۲۸/۹
نرخ رشد اقتصادی	-۹/۱	-۱	-۵/۵

مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

در سال ۶۸ سهم بنگاه‌های دولتی از تولید ناخالص داخلی ۲۰ درصد بود، در حالی که این بنگاه‌ها ۶۰ درصد دریافت‌ها و پرداخت‌های دولت را به خود اختصاص داده بودند (بیزنس اینترنشنال ۱۹۹۱، نقل‌شده در احتشامی، ۱۹۹۵: ۱۰۳). رکود عمیق و کاهش

جدی سرمایه‌گذاری‌ها باعث شد تا نهایتاً این بحران نه بحرانی در رژیم انباشت و شیوهی مقررات‌یابی تاکنون موجود، بلکه بحران این رژیم انباشت و شیوهی مقررات‌یابی متناظر با آن قلمداد شود. دولت که با «عمل‌گرایی» خود پیش از این با «ملی‌سازی‌ها» و از طریق دخالت گسترده در اقتصاد (ضمن حفظ سازوکار بازار) در نجات رابطه‌ی سرمایه از خود تعلل به خرج نداده بود، این بار نیز با «عملگرایی» خود و با روایت و نگرشی جدید و با «ناجی» خطاب کردن بخش خصوصی به احیاء و تقویت فرآیند بازتولید سرمایه کمر بست. به راستی «عملگرایی» در سرمایه‌داری چه معنایی جزء حرکت در راستای منطق سرمایه به میانجی‌گفتمان‌سازی و تلاش برای «معنابخشی» به آن منطق و «موجه» جلوه دادن‌اش دارد؟! «عملگرایی» اول، با «ملی‌سازی» گسترده‌ی شرکت‌ها از یک طرف شرایط را برای سرکوب جنبش کارگری و شوراها آماده کرد و از طرف دیگر با واگذاری بخش بزرگی از شرکت‌های «ملی‌شده» به بنیادهای خصوصی تازه‌تأسیس (نظیر بنیاد مستضعفان و غیره) شرایط را برای تشکیل بخش فوقانی بورژوازی جدید آماده کرد؛ فراموش نکنیم که در آن زمان سر طبقه‌ی سرمایه‌دار یا بنا به ترمینولوژی دولت روحانی نمایندگان «بخش پیشران» اقتصاد سرمایه‌داری به دلیل حوادث انقلاب از کشور فرار کرده بودند.

«عملگرایی» دوم که قرار بود هاشمی آن را به پیش‌برد با میانجی‌تغییر نگرش‌ها و تغییر «ایده‌آل‌ها» و «آرمان‌های» اقتصادی صورت پذیرفت. اکنون بنا به روایتی که بورژوازی آن را تبلیغ می‌کرد، بخش خصوصی باید نقش عمده را به عهده می‌گرفت و دولت می‌بایست از «بنگاه‌داری و تصدی‌گری» خارج شود تا بتواند وظایف «حاکمیتی و نظارتی» خود را انجام دهد. منطق سرمایه بار دیگر خود را در سیاست‌های دولت سرمایه‌داری عینیت بخشیده بود و میانجی‌های گفتمانی که در آن خصوصی‌سازی، به «واگذاری امور مردم به خود مردم» تعبیر شده بود، می‌بایست این تغییر شیوهی مقررات‌یابی و تغییر رژیم انباشت را توجیه کرده و مشروع جلوه دهد. سیاست‌های هاشمی برای تغییر شیوهی مقررات‌یابی پیشین، عبارت بودند از: خصوصی‌سازی صنایع و معادن؛ مقررات‌زدایی از فعالیت‌های اقتصادی، بانکی و مالی؛ راه‌اندازی و گسترش بورس اوراق بهادار (یا همان بازار سرمایه)؛ جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛

استقراض از خارج؛ کاهش ارزش ریال؛ کاهش یارانه‌ها؛ آزادسازی قیمت‌ها و غیره. این سیاست‌ها نهایتاً باعث گذار به دوره‌ی نئولیبرالیسم در ایران شدند. دوره‌ای که همانند دوره‌ی پیش از آن، منطبق سرمایه (یعنی اقتضانات و ضروریات انباشتِ بیشترِ سرمایه) نقش اصلی را در تولد آن ایفاء کرده بود. این گذار در حالی حادث شد که رژیم انباشت منعطف و شیوه‌ی مقررات‌یابی نئولیبرالی، پیش از این در مقیاس جهانی در حال تثبیت و گسترش خود بود.

در دوره‌ی هاشمی چون بحران به‌عنوان بحرانِ رژیم انباشت و شیوه‌ی مقررات‌یابی تاکنونی معنا شده بود، پروژه‌های سیاسی جدیدی لازم بود تا گذار به دوره‌ای نوین از انباشت سرمایه را رقم بزند. بازنگری قانون اساسی که حتی پیش از روی کار آمدن هاشمی کلید خورده بود، با حذف پست نخست‌وزیری قدرت را در دست‌ان قوه‌ی مجریه متمرکزتر می‌ساخت و با به «رأس امور» درآوردن قوه‌ی مجریه به جای قوه مقننه زمینه‌ی گذار به دوره‌ی جدید را فراهم می‌ساخت. در این دوره رویکرد دولت در سیاست خارجی و حتی در عرصه‌های فرهنگی و با درجه‌ای بسیار کمتر در سیاست داخلی تغییر کرد که همگی این تغییرات در راستای زایمان بی‌دردسر سرمایه‌داری در ایران و تولد فرزندی نو به نام نئولیبرالیسم بود.

هاشمی با نسخه‌ی مدیریت بحران خود، بحران رکود تورمی اقتصاد ایران را به بحران بدهی‌های اوایل دهه‌ی ۷۰ تبدیل کرد و با کاهش یارانه‌ها، ارزان‌سازی نیروی کار، اخراج کارگران از طریق خصوصی‌سازی‌ها و تحمیل تورم کمرشکن به طبقه‌ی کارگر، فرآیند ناگزیر تخریب سرمایه را به نفع حفظ و تقویت رابطه‌ی سرمایه «مدیریت» کرد. جدول ۲ نشان می‌دهد که چگونه تورم سال‌های ۷۰ تا ۷۴ که عمدتاً ناشی از کاهش ارزش ریال، آزادسازی نرخ ارز و آزادسازی قیمت‌ها بود، فشار مضاعفی به طبقه‌ی کارگر وارد آورد.

جدول ۲. تورم اوایل دهه‌ی ۷۰ در دولت هاشمی

۱۳۷۴	۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۱	۱۳۷۰	سال
۴۹/۴	۳۵/۲	۲۲/۹	۲۴/۴	۲۰/۷	نرخ تورم

مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

۴- دولت روحانی و معضلی به نام معنابخشی به بحران

دولت روحانی چگونه بحران را روایت می‌کند؟ بیایید ابتدا با نقد «بسته‌ی تحلیلی دولت برای خروج از رکود» شروع کنیم. این بسته با نام «چرایی بروز رکود تورمی و جهت‌گیری‌های برون‌رفت از آن» منتشر شده است. (از این به بعد ما این سند را بسته‌ی تحلیلی دولت می‌نامیم.) ما استدلال خواهیم کرد که این سند تلاشی از طرف بورژوازی ایران و دولت آن برای معنابخشی به بحران و پیگیری سیاست‌هایی است که خروج کم‌هزینه‌تر سرمایه‌داری از بحران را تسهیل کرده و هزینه‌های آن را نیز به طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌کند. در واقع، دولت با استفاده از سیاست‌های تصریح‌شده در این بسته سعی دارد وظایف خود به‌عنوان دولت سرمایه‌داری را به بهترین نحو انجام داده و پیش از آن با روایت خود از بحران، فضا را برای مداخله‌ی راهبردی جهت تقویت رابطه‌ی سرمایه آماده کند.

طبق معمول این بسته با اغراق شروع می‌کند تا با تصویرسازی از یک فضای جهنمی، عمق و شدت بحران را نشان داده و دولت و سیاست‌هایش را به‌عنوان منجی «ملت» به تصویر بکشد:

شرایط اقتصادی کشور در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ در وضعیت ویژه‌ای قرار گرفته است که اثرات آن همچنان بر فضای اقتصادی کشور حاکم است. شرایط ذکرشده به این دلیل ویژه تلقی می‌شود که مشابه آن را نمی‌توان در سه دهه‌ی گذشته مشاهده نمود. «بروز رکود عمیق در کنار تورم بالا در دو سال متوالی» نه تنها در سه دهه‌ی گذشته، بلکه اگر سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ (سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی) کنار گذاشته شود، از آغاز انتشار آمارهای حساب‌های ملی بانک مرکزی در سال ۱۳۳۸ تا کنون سابقه نداشته است.

بسته‌ی تحلیلی دولت، ۱۳۹۳: ۲

در جدول ۱ (ص ۲۰) نرخ تورم و نرخ رشد اقتصادی در سال‌های ۶۵، ۶۶ و ۶۷ قابل رویت است. حال در جدول ۳ نرخ تورم و نرخ رشد اقتصادی سال‌های ۹۱ و ۹۲ را ببینید تا عمق سیاه‌نمایی دولت جهت مشروعیت‌بخشی به سیاست‌هایش مشخص شود.

جدول ۳. نرخ تورم و رشد اقتصادی در سال‌های ۹۱ و ۹۲

سال	۱۳۹۱	۱۳۹۲
نرخ تورم	۲۸/۶	۳۲/۱
نرخ رشد اقتصادی	-۶/۸	-۱/۹

مأخذ: نرخ تورم از مرکز آمار ایران و نرخ رشد اقتصادی از بانک مرکزی

همان‌طور که مشاهده می‌کنید ادعای دولت در این زمینه به گواه آمارهای خود آن‌ها یکسره باطل است و عمق رکود نه در دو سال بلکه در دوره‌ی سه‌ساله‌ی ۶۵، ۶۶ و ۶۷ عمیق‌تر از سال‌های ۹۱ و ۹۲ بوده است. تورم سال‌های ۶۵ تا ۶۷ نیز بسیار بالا بوده است و لذا در ادامه، بسته‌ی تحلیلی دولت، حداقل تورم «بد» را رقم من‌درآوردی ۳۰ درصدی اعلام کرده است که حتی با تورم سال ۹۱ نیز همخوانی ندارد. اما چرا دولت اصرار دارد این دوره را به‌عنوان تاریک‌ترین دوره‌ی سرمایه‌داری ایرانی معرفی کند؟ جواب کاملاً واضح است! دولت سعی دارد با انداختن بار بی‌کفایتی‌های رابطه‌ی سرمایه به دوش احمدی‌نژاد و سیاست‌های اقتصادی وی، این شیوه‌ی تولیدی را از گناهان ذاتی خود مبرا کرده و تناقض‌های درون‌ماندگار آن را لاپوشانی نماید. وقتی ذهنیت بورژوازی یک سری از سیاست‌ها را به‌عنوان عامل بحران معرفی می‌کند، در واقع اعلام می‌نماید که بحران نه ناشی از خود ساختارها و فرآیندهای تباہ‌کننده و فاسد، بلکه ناشی از اشتباهات شخصی برخی از بازیگران (در این‌جا احمدی‌نژاد) بوده است. سرزنش افراد و متهم کردن آن‌ها معادل با زمینه‌سازی بورژوازی برای مداخله‌ی راهبردی و تسهیل نجات فرآیند بازتولید سرمایه است. تغییر ترکیب قوه‌ی مجریه در سرمایه‌داری (به مدد انتخابات ریاست جمهوری) بهترین فرصت برای ملامت و سرزنش «آن مردی است که رفته است». اگر متهمان حرفه‌ای در زندان، جرم را به همدست‌شان که در درگیری با پلیس کشته شده است نسبت می‌دهند، چرا رئیس‌جمهور جدید تمامی کاسه‌کوزه‌ها را سر رئیس‌جمهور قبلی نشکند و بدین ترتیب

خود را برای اقدامات تازه (در این‌جا تکرار اقدامات قبلی با قدرت تخریبی بیشتری برای طبقه‌ی کارگر) آماده نکند؟!^۱ رابطه‌ی سرمایه که در تحلیل نهایی مشکلات را خود خلق کرده است، در غیاب مداخله‌ی مؤثر از طرف طبقه‌ی کارگر، می‌تواند روایت مناسب با منطق خود را گزینش کرده و با استفاده از این روایت، عبور به مرحله‌ی نوینی از انباشت سرمایه را رقم بزند. این که در حال حاضر بخش بزرگی از بورژوازی ایران از اصلاح‌طلب گرفته تا محافظه‌کار، از اتاق‌های بازرگانی گرفته تا کارتل‌ها و هلدینگ‌های بزرگ اقتصاد ایران، از نهبان‌دیان و عسکروالادی گرفته تا سرلشکر فیروزآبادی، همه و همه پشت سر روحانی و روایت‌اش قرار گرفته‌اند، نشان‌دهنده‌ی این موضوع است که روایت جدید و سیاست‌های تصریح‌شده در آن با الزامات و ضروریات رابطه‌ی سرمایه همخوانی دارد.

۴-۱- روایت دولت روحانی از بحران و تناقض‌های آن

اما آیا بسته‌ی تحلیلی دولت رسالت خود در معنابخشی به بحران را به‌خوبی انجام می‌دهد؟ جواب این سؤال یک نه بزرگ خواهد بود. این بسته حاوی چنان تناقضاتی است که حتی یک کودک پنج‌ساله نیز می‌تواند «عریان‌بودگی» آن را فریاد بزند. بسته مدعی است که از «نظریه‌های چرخه‌های تجاری» استفاده کرده است اما مشخص نکرده است که این

۱- این که حسن روحانی واقعاً منتقد احمدی‌نژاد و مخالف وی است، نه تنها تغییری در ماهیت این موضوع (یعنی چند و چون دفاع از رابطه‌ی سرمایه) ایجاد نمی‌کند، بلکه اتفاقاً باعث می‌شود تا وی بهتر بتواند با متهم ساختن احمدی‌نژاد شرایط را برای مداخله‌ی گسترده‌تر به نفع سرمایه آماده کند. مارکس در نظریه‌های ارزش اضافی می‌گوید «سرمایه‌داران شبیه برادران متخاصمی هستند که غنائم حاصل از کار دیگر افراد را بین خود تقسیم می‌کنند» (مارکس، ۱۹۷۸: ۲۹). به همین ترتیب، سیاست‌مدارانی که مناصب دولتی را اشغال می‌کنند نیز حاملان سیاسی چنین متخاصمی هستند. آن‌ها با رقابت با یکدیگر و به میانجی‌گفت‌وگوهای بورژوازی سعی می‌کنند با هم‌مونیزه کردن خود رهبری فکری، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی جامعه را به دست بگیرند. رقابت سیاسی همان سازوکاری است که به گروه‌ها و بخش‌های مختلف بورژوازی اجازه می‌دهد تا با توجه به «کفایت» گفت‌وگو خود یعنی تناسب آن با اقتضائات و ضروریات انباشت کل سرمایه‌ی اجتماعی، رهبری دوره‌های مختلف از حیات سرمایه‌داری را به‌دست بگیرند و بدین ترتیب، پویایی مورد نیاز برای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در ساحت سیاسی به‌دست آید. بی‌سبب نیست که در سال‌های اولیه انقلاب و در دوران جنگ ایران و عراق که انباشت سرمایه تنها با دخالت گسترده‌ی دولت امکان‌پذیر بود، تفکر و گفتمانی عنان امور را به‌دست گرفت که برای پیاده‌سازی ضروریات انباشت از معیارهای لازم برخوردار بود. بحران اواخر جنگ باعث شد تا بلافاصله گفت‌وگو مسلط برای برآورده کردن نیازها و الزامات جدید انباشت سرمایه، تغییر کرده و لذا افرادی با نگرش‌های جدید برای هدایت یک دوره‌ی جدید از حیات سرمایه‌داری در ایران «گزینش» شدند. باید متذکر شد که این «گزینش»، نه انتخاب یک گفتمان توسط یک «آبرگزینش‌گر» و نه یک توطئه، بلکه خود محصول یک فرآیند پرفراز و نشیب و تعارض‌آمیز اجتماعی است.

«نظریه‌ها» کدام‌اند و در کدام مکتب اقتصادی تدوین شده‌اند. نظریات چرخه‌های تجاری بسیار متنوع هستند و در میان آن‌ها نظریات عامیانه‌ای وجود دارد. بررسی بسته‌ی تحلیلی دولت نشان می‌دهد که تنظیم‌کنندگان این بسته در حالی از به‌اصطلاح «نظریه‌های چرخه‌های تجاری» استفاده کرده‌اند که اصلاً قائل به وجود چرخه‌های تجاری در اقتصاد سرمایه‌داری نیستند. مارکس که عمدتاً از مفهوم «چرخه‌های صنعتی» صحبت می‌کند، در جلد اول سرمایه می‌گوید:

قدرت عظیم گسترش از طریق جهش‌ها که در سیستم کارخانه‌ای ذاتاً موجود است و وابستگی این سیستم به بازارهای جهانی، ضرورتاً موجب تولید داغ و تبادار، متعاقب آن پُر شدن بیش از حد بازارها و نتیجتاً انقباض بازارها می‌شود که به‌نوبه‌ی خود فلج شدن تولید را در پی دارد. [از این طریق] حیات صنعت مدرن به مجموعه‌ای از دوره‌های فعالیت متوسط، رونق، اضافه‌تولید، بحران و رکود تبدیل می‌شود.

مارکس، ۱۹۹۵: ۳۰۹، تأکید از ماست.

منظور از چرخه‌های تجاری چنین چیزی است! فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری در عین حال فرآیند مواجهه و تصادم با محدودیت‌ها و تناقضات درونی این توسعه است. هرگاه تولید سرمایه‌داری به دلیل انباشت این تضادها مجبور شود با محدودیت‌های خود تصادم کند، انفجار تناقضات بحران را به همراه دارد. پس هر چرخه از توسعه‌ی سرمایه‌داری از مراحل متفاوتی تشکیل شده است که در مسیر خود نهایتاً با محدودیت‌های ذاتی چنین توسعه‌ای روبرو خواهد شد و یک بحران ناگهانی به این چرخه از توسعه‌ی سرمایه‌داری خاتمه خواهد داد. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم اگر توازن قوای طبقاتی به نحوی باشد که سرمایه بتواند با به حاشیه راندن طبقه‌ی کارگر از حیث سیاسی و جنبشی و به مدد تخریب سرمایه (یا همان تخریب نیروهای مولده) بحران را تاب بیاورد، چرخه‌ی جدیدی از توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری آغاز خواهد شد.^۱

۱- ما در یک متن نظری به تفصیل فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری، تناقضات ذاتی آن و محدودیت‌های درونی‌اش را مورد بحث قرار خواهیم داد. چرخه‌های تجاری یا اقتصادی و اجتناب‌ناپذیری بحران در سرمایه‌داری و این که بحران چرا به‌وجود می‌آید و طی چه سازوکاری سرمایه از بحران خارج می‌شود، در آن‌جا مورد بحث قرار خواهد گرفت.

با این توضیحات مشخص می‌شود که بسته‌ی تحلیلی دولت در حالی از «نظریه‌های چرخه‌های تجاری» استفاده می‌کند که اصلاً قائل به وجود چنین چرخه‌هایی نیست! این بسته چنین می‌نویسد:

باید توجه داشت پیش از وقوع رکود و تورم بالا در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲، علائم اولیه‌ی این دو پدیده از سال‌های قبل قابل مشاهده و پیشگیری از بروز آن‌ها امکان‌پذیر بوده است.

بسته‌ی تحلیلی دولت، ۱۳۹۳: ۱

این بسته سعی می‌کند بروز علائم اولیه‌ی رکود و تورم را در سیاست‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد ردیابی نموده و بحران را صرفاً به عرصه‌ی سیاست‌گذاری نسبت دهد. در این ذهنیت بورژوازی، ما نهایتاً با این «منطق!!» روبرو هستیم: چیزی به نام بحران «اقتصادی» وجود ندارد؛ چیزی به نام بحرانی که از خود سازوکارهای اقتصاد سرمایه‌داری نشأت بگیرد وجود ندارد. بحران اقتصادی معلول بحرانی در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و لذا بحرانی صرفاً سیاسی است؛ اتخاذ یک‌سری سیاست‌های استاندارد باعث می‌شود تا بحران از سرمایه‌داری رخت بریند.^۱ با این «منطق» چرخه‌های تجاری دیگر کدام است؟! چرخه چیزی است که از فازها و مراحل مختلفی تشکیل شده، از یک نقطه می‌آغازد و دوباره به همان نقطه برمی‌گردد و این روند دائماً تکرار می‌شود. چرا ذهنیتی که قائل به چرخه‌ای بودن فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری نیست، باید از لفظ چرخه‌های تجاری استفاده کند؟ جواب واضح است! این تنها نظریه‌پردازان اقتصادی دولت نیستند که به اقتصاد عامیانه

۱- مارکس در نظریه‌های ارزش اضافی این جنبه از ذهنیت بورژوازی را به‌خوبی توصیف می‌کند: «در بحران‌های بازار جهانی، تناقضات و تعارضات تولید بورژوازی به‌طرز قابل توجهی آشکار می‌شوند. توجیه‌گران آن تولید بورژوازی، به جای تحقیق در مورد ماهیت عناصر متعارضی که در فاجعه فوران می‌کنند و منفجر می‌شوند، [تنها] خود را به انکار خود فاجعه قانع می‌کنند، و در مواجهه با وقوع دوره‌ای و منظم بحران‌ها، اصرار می‌ورزند که اگر تولید طبق رساله‌های درسی انجام می‌پذیرفت، هرگز بحرانی روی نمی‌داد...
[در نگاه این توجیه‌گران،] به‌منظور اثبات این که تولید سرمایه‌دارانه نمی‌تواند به بحران‌های عمومی منجر شود، تمامی شرایط و اشکال مشخص این تولید، تمامی اصول و خصیصه‌های مشخص‌ش - و به‌طور خلاصه، خود تولید سرمایه‌دارانه - انکار می‌شود. در واقع، [توسط اینان] نشان داده می‌شود که اگر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، به طریق مشخصی توسعه نیافته بود و به یک شکل منحصربه‌فرد تولید اجتماعی تبدیل نشده بود، بلکه شیوه‌ی تولیدی می‌بود که به بدوی‌ترین مراحل [حیات بشری] بازمی‌گشت، تناقضات و تعارضات مختص به آن، و لذا فوران و انفجار آن‌ها در بحران‌ها، وجود نمی‌داشت.» (مارکس، ۱۹۷۸: ۵۰۱-۵۰۰)

رو آورده‌اند؛ «اقتصاددانان» سرمایه‌داری مدت‌هاست که سعی می‌کنند «میان چیزهای آشتی‌ناپذیر، آشتی ایجاد کنند.» مارکس در همان سال ۱۸۷۳ به خوبی پیش‌بینی کرده بود که علم اقتصاد بورژوازی به «کرانه‌های عبورناپذیر» خود رسیده و «ناقوس مرگ اقتصاد علمی بورژوازی نواخته شده است» (مارکس، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۸).

در رابطه با بحران‌ها، وجه تمایز سرمایه‌داری با سایر شیوه‌های تولید این است که در سرمایه‌داری، بحران علاوه بر عوامل خارجی نظیر سونامی، زلزله، خشکسالی وسیع یا جنگ از خود سازوکارهای اقتصادی و انفجار تناقضات این سازوکارها نیز می‌تواند نشأت بگیرد؛ اما در سایر شیوه‌های تولید، بحران تنها شکل خارجی داشت. در سرمایه‌داری در حالی که ماشین‌آلات آماده‌ی ورود به عملیات تولیدی و کارگران برای دمیدن روح کار زنده در کار مرده آماده هستند، تولید به‌ناگاه مختل و در بسیاری از واحدها تعطیل می‌شود. چنین چیزی برای ارباب و دهقان قرون گذشته کاملاً مضحک به نظر می‌رسید، اما اکنون در مقابل چشم همگان به واقعیتی «طبیعی» تبدیل شده است که هرچند سال یک‌بار حضور خود را چون «ضرورتی» آه‌نین بر همگان تحمیل می‌کند.

ذهنیت «عامیانه‌ی» بورژوازی (همچون ذهنیت نیلی‌ها، سیف‌ها یا بی‌شمار «اقتصاددان» دیگر) این واقعیت آشکار را که وقوف به آن به چیزی به جز حس لامسه نیاز ندارد، نادیده گرفته و چون در بورژوازی نیز گاهاً امکان وقوع بحران به دلیل عوامل خارجی وجود دارد، بحران را صرفاً به همین عوامل نسبت می‌دهد: اشتباهات فردی سیاست‌گذاران، جنگ، محاصره‌ی اقتصادی و یا صرفاً تحریم است که به بحران دامن می‌زند. این تعبیر به هیچ وجه نمی‌تواند توضیح دهد که چرا با هر تغییری در سیاست‌ها، چه سیاست‌های طرف عرضه دنبال شود و چه سیاست‌های طرف تقاضا، چه سیاست‌های جایگزینی واردات و چه سیاست‌های توسعه‌ی صادرات، چه سیاست‌های کینزی و چه سیاست‌های فریدمنی، در هر صورت باز بحران تا مدت قابل توجهی به تخریب خود ادامه خواهد داد و در آینده‌ای نزدیک نیز مجدداً حضور خود را به همگان اثبات خواهد کرد. این تنها بعضی از «مارکسیست‌ها» نیستند که در حالی که بی‌دغدغه در خانه‌هایشان نشسته‌اند، هر بحرانی را آخرین بحران سرمایه‌داری می‌نامند؛ ذهنیت‌های بورژوازی در تمامیت خود با پشت سر گذاشتن هر بحرانی اعلام می‌کنند، که بحران‌ها دیگر تمام شدند، که «بهترین» سیاست‌های ضدبحران

کشف شدند. اما بسته‌ی تحلیلی دولت در نهایت به طرز کاملاً تناقض آمیزی مدعای اولیه خود که سیاست‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد زمینه‌ساز بحران بوده است را زیر سؤال می‌برد. این بسته عنوان می‌کند که اگر تکانه‌ی اولیه در کار نبود (تکانه‌ی اولیه در این بسته تحریم و کاهش ارزش افزوده‌ی بخش نفت ناشی تحریم عنوان شده است)، بحرانی صورت نمی‌گرفت: در نظریه‌های چرخه‌های تجاری، نقش ۴ عامل را در بروز رکود از یکدیگر تفکیک می‌کنند؛ اول: عاملی که ضربه‌ی اول را وارد می‌کند، دوم: عوامل انتشار یا سرایت‌دهنده، سوم: عوامل زمینه‌ساز و چهارم عوامل انتقال‌دهنده در طول زمان. تعیین دقیق نقش عامل مسلط در میان عوامل ذکر شده دشوار است. در صورت **عدم بروز عامل اول، اساساً رکود اتفاق نمی‌افتد** و در صورت نبود عامل دوم، مسئله در محدوده‌ی حوزه‌ی آسیب‌دیده باقی خواهد ماند. اگر عامل سوم نباشد، ابعاد مساله قابل توجه نخواهد بود و بالاخره اگر عامل چهارم نباشد اتفاق به وقوع پیوسته در یک زمان، به زمان بعد منتقل نخواهد شد. [عوامل ذکر شده در این بسته در شکل ۱ نمایش داده شده‌اند.]

بسته‌ی تحلیلی دولت، ۱۳۹۳: ۱، تأکید از ماست.

تحریم کاهش ارزش افزوده بخش نفت	تکانه اولیه
عرضه: تلاطم ارزی و عدم قطعیت در مورد آینده عرضه: محدودیت واردات و تنگنای مالی در بانک ها تقاضا: کاهش بودجه دولت	عوامل انتشار
وابستگی تولید به واردات (تثبیت قیمت ارز برای دوره طولانی) وابستگی تامین مالی بنگاه ها به بانک ها وابستگی بودجه دولت به نفت وابستگی تولید به انرژی	عوامل زمینه ساز
تنگنای مالی بانک ها کاهش پس انداز و سرمایه گذاری کاهش مصرف و تقاضای کل	عوامل انتقال دهنده در طول زمان

در واقع، بسته‌ی تحلیلی دولت از یک طرف علیه «اشتباهات» و «گناهان» فردی احمدی‌نژاد و سیاست‌های اقتصادی وی می‌شورد و در تبلیغات جانبی خود این سیاست‌ها را عامل بحران و به «کما رفتن بخش بزرگی از ظرفیت‌های تولیدی کشور» اعلام می‌کند، اما به‌صورت کاملاً تناقض‌آمیزی اعلام می‌کند که در صورت نبود تحریم‌ها و کاهش درآمدهای نفتی ناشی از آن، اساساً هیچ رکودی صورت نمی‌گرفت! بدین ترتیب، بسته‌ی تحلیلی دولت که از حیث روانشناسی اجتماعی به این دلیل به نگارش درآمده است که با متهم ساختن احمدی‌نژاد و سیاست‌های وی، برای اعمال سیاست‌ها و راهبردهای اقتصادی دولت روحانی کسب مشروعیت کند، از عهده‌ی این «رسالت» خود نیز بر نمی‌آید.

درنگی بر تحریم

تحریم اسلحه‌ای‌ست که در یک اقتصاد از یک سو جهانی و از سوی دیگر شکاف‌خورده به دلیل منازعات اقتصادی، سیاسی و ژئوپلتیک، کاربست می‌یابد. در واقع، تحریم یک اسلحه در زرادخانه‌ی کشورهای امپریالیستی است که عمدتاً با هدف تمکین یک کشور (و پذیرش استیلای کشور امپریالیستی) یا تغییر رژیم در آن به‌کار گرفته می‌شود. وقتی تحریم‌ها حالت فزاینده و بسیار شدیدی به‌خود می‌گیرند، امپریالیسم دیگر صرفاً به‌دنبال تمکین کشور تحریم‌شده در یک یا دو خواسته‌ی سیاسی یا ژئوپلتیک مشخص نیست؛ بلکه مسئله تحریک نارضایتی‌های عمومی در آن کشور و تغییر رژیم از درون، یا تضعیف اقتصادی آن کشور تا حدی است که یک جنگ محدود قدرت نابودی آن رژیم را داشته باشد. بنابراین، تحریم‌ها عمدتاً با هدف فلج کردن اقتصاد یک کشور، فشار بسیار شدیدی بر توده‌های مردم وارد می‌کنند تا مشروعیت یک رژیم در نتیجه‌ی این فشارها به‌طور جدی به چالش کشیده شود و شرایط برای تغییر رژیم و جایگزینی آن با رژیمی که دلخواه کشور امپریالیستی موردنظر است، فراهم شود.

در ارزیابی تحریم اولاً باید توجه داشت که تحریم محصول درشت‌گویی یا اشتباه صرف دولتمردان یک کشور نیست که با خوشرویی دیپلماتیک رفع شود. تحریم نتیجه‌ی

بالا گرفتن منازعات سیاسی و ژئوپلیتیک تا بالاترین آستانه‌های آن است و معمولاً در شرایطی اشکال حاد آن به کار گرفته می‌شود که شرایط برای دخالت نظامی فوری قدرت امپریالیستی مهیا نباشد. مسئله این نیست که برآوردهای اشتباه و درشت‌گویی‌های بعضی از دولتمردان می‌تواند به تقابل منجر شود، بلکه برعکس مسئله این است که درشت‌گویی‌ها زمانی تعیین‌کننده می‌شوند که پیش از این شرایط منازعات ژئوپلیتیک و سیاسی تا جایی حاد شده باشد که عملاً اجتناب از این درشت‌گویی‌ها دیگر امکان‌پذیر نباشد. وقتی در نتیجه‌ی منازعات ژئوپلیتیک یک کشور جزئی از «محور شرارت» خطاب می‌شود، نه تنها واکنش لسانی و عملی به تحرکات و شرایط جدید اجتناب‌ناپذیر است، بلکه عدم واکنش خود معنایی جز تمکین نخواهد داشت و حتی ممکن است (در حالاتی) اقدامات شدیدتر کشور امپریالیستی را به دنبال داشته باشد. پس درشت‌گویی‌ها بیش از آن که نشانه‌ای از اشتباهات «قابل جبران» این یا آن سیاست‌مدار باشند، نشانه‌ای از بالا گرفتن منازعاتی هستند که حتی احتمال تغییر شکل آن‌ها به مواجهه‌ی نظامی نیز وجود دارد.

ثانیاً تحریم یک جاده‌ی یک‌طرفه نیست و همان‌طور که بر کشور تحریم‌شده تأثیراتی خواهد داشت بنا به وزن کشور هدف، کشور امپریالیستی یا متحدان آن را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌عنوان مثال، تحریم‌هایی بسیار شدیدی که از اواخر سال ۲۰۱۱ علیه ایران اعمال شدند، در بالا رفتن قیمت جهانی نفت برای یک دوره‌ی نسبتاً طولانی تأثیر داشتند و این امر باعث شد تا بسیاری از کشورهای اروپایی (که واردکننده‌ی نفت هستند) از این بابت متضرر شوند. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری بسیاری از شرکت‌های اروپایی نیز در ایران متوقف شد و این امر به آن شرکت‌ها و لذا اقتصاد کشورهای تحریم‌کننده نیز آسیب وارد آورد. مسئله صرفاً به این موارد کوتاه‌مدت ختم نمی‌شود: کشوری که تحریم می‌شود، سعی می‌کند بنا به جایگاه خود در اقتصاد جهانی، شریک‌های تازه‌ای پیدا کرده یا با اقتصادهای نوظهوری که در حال رشد شتابان اقتصادی هستند و از نظام بین‌المللی حاکم بر مبادلات تجاری چندان راضی نیستند، ائتلاف استراتژیک تشکیل دهد. روند اعمال تحریم‌های اقتصادی بر کشورهای مخالف آمریکا تا همین جای کار باعث شده

است که مبادلات بین‌المللی در حجم هرچه بالاتری توسط ارزهای غیر از دلار صورت گیرد و این امر به دلارزدایی از اقتصاد جهانی و از دست رفتن یک مزیت بسیار بزرگ اقتصاد آمریکا، کمک خواهد کرد. بنابراین، تحریم ابزاری است که در بلندمدت گریبان مسببان خود را نیز خواهد گرفت. (تحولات اخیر اقتصاد جهانی از جمله شراکت‌های هرچه گسترده‌تر اقتصادی بین روسیه و چین و حرکت به سمت تضعیف نظام پترودلار و همچنین تضعیف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که ابزارهای مالی امپریالیسم آمریکا هستند، مثال‌های کوچکی از این روند نوظهور است.)

تحریم‌های اخیر ایران و تبدیل شدن آن به یک موضوع مهم نزد افکار عمومی، بیش از هر چیز نشان‌دهنده‌ی میزان گره‌خوردگی اقتصاد ایران به اقتصاد جهانی است. برای یک کشور تحریم تنها زمانی می‌تواند به مسئله‌ای حاد و عمومی تبدیل شود که پیش از آن روند «توسعه‌ی» آن کشور به بازارهای جهانی و نظام مسلط بر آن بازارها گره خورده باشد. این گره‌خوردگی در اقتصاد ایران در قالب جایگاه ویژه آن در تقسیم جهانی کار کاملاً مشهود است. (ما درباره‌ی این موضوع در بخش‌های بعدی متن حاضر بیشتر سخن خواهیم گفت.) از طرف دیگر، نحوه‌ی مواجهه‌ی بورژوازی ایران با مسئله‌ی تحریم‌ها که از همان ابتدا تنها بر مذاکره‌ی صرف (علنی یا غیرعلنی) مبتنی نبود و تلاش برای یافتن شریک‌های اقتصادی و سیاسی تازه و تعمیق شراکت‌های قدیمی و تبدیل آن‌ها به شراکت استراتژیک را شامل می‌شد، نشان از پویایی حیات سیاسی و اقتصادی این بورژوازی دارد. تحریم‌ها اگر چه بر اقتصاد ایران تأثیرگذار بود، اما نتوانست این اقتصاد را خفه کرده و منزوی نماید. این امر از یک سو توانایی و انعطاف‌پذیری بورژوازی ایران در مواجهه با شرایط حاد را نشان می‌دهد و از سوی دیگر نشان‌دهنده‌ی افول هژمونی آمریکا است؛ این قدرت هژمون رو به افول، به رغم اعلام‌های مکرر خود، تاکنون نتوانسته شرایط بازارهای جهانی را به نحوی مدیریت کند که اقتصاد ایران - در عین وابستگی به آن بازارها - از پا درآید و لذا در رسیدن به هدف نهایی خود یعنی تغییر رژیم نیز تاکنون ناکام مانده است.

نهایتاً باید عنوان کنیم که تحریم‌ها به‌طور ناخواسته به شرایطی دامن زدند که بخش بزرگی از بورژوازی ایران مدت‌ها سودای آن‌ها را در سر می‌پروراند. روند توسعه‌ی

سرمایه‌داری در ایران به نحوی بوده است که برای ادغام بیشتر در بازارهای جهانی و رقابتی کردن هرچه بیشتر اقتصاد ایران، قیمت ارز هر چند سال یکبار افزایش سرسام‌آوری را تجربه کرده است. بورژوازی که پیش از آغاز تحریم، دوره‌ی تازه‌ای از آزادسازی قیمت‌ها را با طرح هدفمندی یارانه‌ها کلید زده بود، از تلاطمات ارزی که بخشی از آن‌ها به تحریم برمی‌گشت نیز استفاده کرد و بدین سان با بهره‌برداری از شرایط پیش‌آمده به خواسته‌ی خود- که پیش از این تحقق آن به رویایی شباهت داشت- جامه‌ی عمل پوشید.

۴-۲- گوشه‌ای از دروغ‌پردازی و نادیده‌نگاری بسته‌ی تحلیلی دولت

این بسته در تحلیل خود دوران احمدی‌نژاد را همچون دوره‌ای به تصویر می‌کشد که «عقلانیت» اقتصاد بورژوازی در آن به کلی غایب بوده و برخلاف روند کلی حاکم بر اقتصاد ایران، پدیده‌ای مثل تورم به‌طرز بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. بسته می‌نویسد:

پیگیری ... سیاست‌ها و طرح‌هایی که منابع آن به صورت صحیحی از طریق بودجه‌ی دولت [احمدی‌نژاد] پیش‌بینی نشده بود، باعث شد طی این دوره پایه‌ی پولی و حجم نقدینگی، ابتدا از طریق افزایش دارایی‌های خارجی بانک مرکزی و سپس از طریق افزایش بدهی بانک‌ها به بانک مرکزی، مدام در حال افزایش باشد. در نتیجه تورم در این دوره مسیری افزایشی و نوسانی را طی کرد.

بسته‌ی تحلیلی دولت، ۱۳۹۳: ۲، تأکید از ماست.

بیاپید برای نمونه رشد تورم و رشد نقدینگی دوره‌ی ۱۳۹۱-۱۳۸۴ را با دوره‌ی ۱۳۸۳-۱۳۶۸ مقایسه کنیم تا دقیقاً منظور بسته‌ی تحلیلی دولت از افزایش بی‌سابقه‌ی این مقادیر را متوجه شویم. جالب است که در دوره‌ی ۱۳۶۸ تا مردادماه ۱۳۸۴ کسانی بر کرسی ریاست‌جمهوری تکیه زده بودند که هر دو در انتخابات خرداد ۹۲ به حمایت از حسن روحانی شتافته بودند. این مقایسه نه تنها از تبلیغات سیاسی دولت برای انداختن مسؤولیت بحران بر دوش احمدی‌نژاد و لذا مبراً دانستن خود روند توسعه‌ی سرمایه‌داری از هرگونه کاستی، بی‌عدالتی، ویرانگری و تناقض ذاتی پرده برمی‌دارد، بلکه با نشان دادن روندهایی

مشابه به نقاطی اشاره می‌کند که دولت سرمایه‌داری در لحظه‌ی فعلی آن‌ها را کاملاً مسکوت گذاشته است. درباره‌ی مورد دوم در بخش‌های زیر بیشتر صحبت خواهیم کرد.

جدول ۴. متوسط سالیانه‌ی نرخ تورم و رشد نقدینگی در دوران هاشمی و خاتمی و در دوران احمدی‌نژاد

دوره	۱۳۶۸-۱۳۸۳	۱۳۸۴-۱۳۹۱
نرخ تورم (متوسط سالیانه)	۲۰/۵	۱۷/۷
نرخ رشد نقدینگی (متوسط سالیانه)	۲۷/۱	۲۶/۲

مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

همان‌طور که مشاهده می‌کنید نرخ تورم و همچنین نرخ رشد نقدینگی در دوره‌ی احمدی‌نژاد نسبت به ۱۶ سال پیش از آن اندکی کاهش یافته ولی با این حال، این شاخص‌ها روند مشابهی را به نمایش گذاشته‌اند. تا این جای کار دروغ‌پردازی بسته‌ی تحلیلی دولت در مورد افزایش بی‌سابقه‌ی رشد نقدینگی و نرخ تورم در دولت احمدی‌نژاد مشخص می‌شود.

درنگی بر تورم

در سرمایه‌داری میزان رشد اقتصادی را عطش هر چه سیری‌ناپذیرتر سرمایه‌دارهای منفرد برای سرمایه‌گذاری فزاینده تعیین می‌کند. میزان سرمایه‌گذاری‌ها نیز زمانی می‌تواند افزایش یابد که ارزش اضافی بیشتری از طبقه‌ی کارگر استخراج شود. هر چه سهم کارگر از ارزش کالاهای فروخته‌شده پایین‌تر باشد، ارزش بیشتری برای افزایش مقیاس تولید باقی می‌ماند. پس مسئله‌ی اصلی در سرمایه‌داری این است که چگونه می‌توان ارزش اضافی هر چه بیشتری از طبقه‌ی کارگر استخراج کرد؟ سرمایه‌دار «باهوش» ما باید مدام به این موضوع فکر کند که با چه راه‌حلی می‌توان میزان کار پرداخت‌نشده‌ی غیر را افزایش دهد.

سرمایه‌دار می‌تواند در دو نقطه این هدف «والای» خود را تحقق بخشد: (۱) در نقطه‌ی تولید و (۲) در نقطه‌ی توزیع. در نقطه‌ی تولید، سرمایه‌دار می‌تواند از طریق نوآوری‌های سازمانی یا تکنولوژیک با افزایش بهره‌وری، به ازای یک میزان ارزش سرمایه‌گذاری‌شده‌ی واحد، حجم بیشتری از ارزش‌های مصرفی تولید کند و لذا سهم نیروی کار از محصولات

تولیدشده را کاهش دهد. همه گیر شدن شیوه های نوآورانه و افزایش بهره‌وری در اقتصاد یک کشور باعث می‌شود تا ارزش نیروی کار (که معادل با ارزش سبد کالای مصرف شده توسط طبقه‌ی کارگر است) کاهش یابد. علاوه بر این، سرمایه‌دار می‌تواند با افزایش مدت‌زمان کار روزانه یا افزایش شدت کار، حجم بیشتری از ارزش اضافی تولید نماید.

اما استثمار کارگر توسط سرمایه تنها به نقطه‌ی تولید ختم نمی‌شود. در نقطه‌ی توزیع، بالا بردن قیمت کالاها توسط سرمایه‌دارهای منفرد باعث می‌شود تا سطح عمومی قیمت کالاها (به جز نیروی کار) بالا رود. در واقع تورم باعث می‌شود تا سطح واقعی دستمزدهای طبقه‌ی کارگر به شدت پایین بیاید و ارزش اضافی بیشتری به سرمایه‌دار تعلق گیرد. این امر میزان مصرف طبقه‌ی کارگر را کاهش داده و ارزش بیشتری را برای سرمایه‌گذاری مجدد در اختیار سرمایه‌دار قرار می‌دهد. در واقع، تورم بخشی از آن‌چه را که پیشتر به طبقه‌ی کارگر تعلق داشت از او می‌گیرد و به طبقه‌ی سرمایه‌دار منتقل می‌کند. در سرمایه‌داری تا زمانی که مسئله‌ی تحقق ارزش‌های تولیدشده به دلیل کاهش مصرف طبقه‌ی کارگر به دلایل مختلف (از جمله صادرات کالاها و فتح بازارهای جدید) چندان بغرنج نشده باشد و میزان انسجام طبقه‌ی کارگر نیز چندان بالا نباشد، از این سازوکار توزیعی به کرات استفاده خواهد شد.

در ایران هم در نقطه‌ی تولید و هم در نقطه‌ی توزیع از این تکنیک‌ها استفاده می‌شود. پیمانکاری‌ها، برون‌سپاری‌ها، قراردادهای کار موقت و در کل آن چیزی که تحت عنوان «نعطاف نیروی کار» تبلیغ می‌شود، فضا را برای نوآوری‌های سازمانی، افزایش طول کار روزانه، افزایش شدت کار و متعاقباً کاهش ارزش نیروی کار آماده می‌کند. از طرف دیگر، تأکید بر روش‌های نوین و فن‌آورانه‌ی تولیدی، «اقتصاد دانش‌بنیان» و «انقلاب علمی» در عرصه‌ی تولید، معنایی جز انباشت بیشتر سرمایه از طریق استخراج ارزش اضافی نسبی ندارد. شرایط رقابتی بازار جهانی و تلاش برای تجربه‌ی کردن نرخ‌رشد‌های بالاتر، «ضرورت» به کارگیری این سازوکارها را افزایش می‌دهد. از طرف دیگر، هرگاه احساس شود که تکنیک‌های اتخاذشده در نقطه‌ی تولید، چندان نمی‌توانند «ما» را در رقابت با سایر کشورها در بازار جهانی یاری رسانند و ارزش‌های اضافی مورد نیاز برای انباشت بیشتر سرمایه صرفاً از این روش‌ها به دست نیاید، دامن زدن به تورم مسیری است که

رابطه‌ی سرمایه، سرمایه‌داران منفرد را به سمت آن می‌کشاند. رابطه‌ی سرمایه در ایران، استعداد بالایی در به‌کارگیری مستمر این شیوه از خود نشان داده است. البته باید به‌خاطر داشت که مورد ذکرشده تنها دلیل بلافصل تورم نیست و عوامل دیگری نیز می‌تواند به تورم دامن بزند. به‌عنوان مثال، با اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در دی‌ماه ۸۹ افزایش شدید قیمت حامل‌های انرژی باعث افزایش هزینه‌های تولید و لذا افزایش تورم شد. اما فارغ از این‌که تورم مشخصاً به کدام عامل برمی‌گردد، همواره باعث خواهد شد تا انتقال ثروت از طبقه‌ی کارگر به طبقه‌ی سرمایه‌دار صورت گیرد. (به‌صورت گذرا باید عنوان کنیم که یکی از اهداف عمده‌ی برنامه‌ی هدفمندی یارانه‌ها، افزایش بهره‌وری در نقطه‌ی تولید از طریق به‌کارگیری روش‌های نوین و فن‌آورانه‌ی تولیدی و لذا افزایش استخراج ارزش اضافی نسبی بود؛ چرا که این روش‌های نوین تنها کاهش مصرف انرژی را در پی ندارند، بلکه نسبت ارزش سرمایه‌گذاری شده در سرمایه‌ی ثابت (ماشین‌آلات، مواد خام و غیره) به ارزش پرداخت‌شده در قالب دستمزدهای طبقه‌ی کارگر را نیز افزایش می‌دهند و سهم طبقه‌ی کارگر از کل محصولات تولیدشده کاهش می‌یابد.)

۴-۳- دولت، توسعه‌ی فرآیند تولید سرمایه‌داری و گره‌خوردگی به بازارهای جهانی

اما بسته‌ی تحلیلی دولت چه چیزی را مسکوت گذاشته است؟ اقتصاد ایران، اقتصادی است با جایگاه ویژه در تقسیم بین‌المللی کار که دارای تعاملات گسترده با سایر اقتصادهای جهانی از طریق رقابت در بازارهای جهانی بوده است. روند توسعه‌ی اقتصادی در سایر نقاط جهان و حجم تجارت خارجی در بازارهای جهانی بر اقتصاد ایران تأثیر بسزایی داشته است. توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران از افت و خیزهای بازار جهانی و کاهش یا افزایش نرخ رشد اقتصادی در سایر نقاط جهان تأثیر پذیرفته است. اقتصاد ایران، بخش بزرگی از کالاهای واسطه‌ای مورد استفاده در تولید را از طریق بازارهای جهانی خریداری کرده و بخش بزرگی از کالاهای خود را نیز در بازار جهانی به فروش می‌رساند. قیمت تمامی این کالاها (هم کالاهای صادراتی و هم کالاهای وارداتی) در بازارهای جهانی تعیین می‌شود و رونق تجارت

خارجی در مقیاس جهانی، تأثیر قابل توجهی بر شاخص های مختلف اقتصادی در ایران از جمله نرخ تورم و رشد نقدینگی دارد.

افزایش قیمت کالاهای صادراتی ایران (که بخش بزرگی از آن را نفت خام، فرآورده های نفتی و گازی، فولاد و آهن، سیمان، محصولات صنعتی و غیره تشکیل می دهد) در بازارهای جهانی باعث می شود تا با افزایش سودآوری بخش های بزرگی از صنایع ایران، سرمایه گذاری های جدید افزایش یافته و دوره ای از توسعه ی تولید سرمایه داری در ایران رقم بخورد. با افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی، درآمدهای ارزی دولت نیز افزایش می یابد و دولت می تواند تأمین مالی بنگاه های تولیدی را با دست بازتری انجام داده و نقش «توسعه ای» را خود بهتر ایفاء نماید. فراموش نکنیم که در کشورهای به اصطلاح در حال توسعه، دولت ها نقش پررنگ تری در فرآیند توسعه ی سرمایه داری دارند. در این کشورها که تحت سیطره ی توسعه ی امپریالیستی، فشار بازارهای جهانی و در رقابت با سایر کشورها وارد فرآیند توسعه ی تولید سرمایه داری شده اند، دولت ها در ابتدای توسعه ی سرمایه داری، نقش گسترده ای در فرآیندهای انباشت بدوی سرمایه و در ادامه ی بازتولید سرمایه در مقیاس گسترش یافته داشته اند و هنوز نیز این نقش خود را با درجات کمتر یا بیشتری (در پاسخ به شرایط رقابتی بازارهای جهانی) انجام می دهند.

در واقع، بسیاری از کشورها در حالی به دوران سرمایه داری پا گذاشتند که بازارهای آن ها تحت هجوم کالاهای کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری قرار داشت. در حالی که بورژوازی نوپا در این کشورها توانایی رقابت با سرمایه داری قدرتمند در کشورهای پیشرفته را نداشت، این دولت ها بودند که با برنامه ریزی ها خود هم به توسعه ی تولید سرمایه داری و هم به رشد بورژوازی کمک کردند. دولت در واقع نقش عقلانیت سرمایه دارانه را در شرایط خاص تاریخی ای ایفاء کرد که روابط تولید سرمایه دارانه هنوز به طور تدریجی در محدوده ی مرزهای ملی به تکامل نرسیده بود، اما سرمایه از طریق بازارهای جهانی هجوم آورده بود. این امر دخالت سیاسی و از بالای دولت را به منظور توسعه ی روابط سرمایه دارانه ناگزیر می کرد. دولت های آلمان و ژاپن در نیمه ی دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و دولت های ژاپن، کره ی جنوبی و مالزی بعد از جنگ جهانی دوم نمونه هایی از این فرآیند را به نمایش می گذارند. حتی بعد از جنگ جهانی دوم بسیاری از اقتصادهای اروپایی از جمله فرانسه،

انگلستان و آلمان غربی در پاسخ به شرایط بازارهای جهانی و برای رقابت با سرمایه‌های آمریکایی، ناگزیر به برنامه‌ریزی و تمرکز بیشتر از طریق مداخله‌ی مؤثر و فعال دولت‌های خود بودند.

در ایران نیز همچون بسیاری از کشورها، دولت رسالت تاریخی خود را برای زایمان موفق شیوه‌ی تولیدی پیشین و به دنیا آمدن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مدت‌ها پیش به انجام رسانده است (وظیفه‌ای که در اصلاحات ارضی شکل تکامل‌یافته‌ی خود را به منصفی ظهور گذاشت) و اکنون مانند تمامی دولت‌های سرمایه‌داری وظیفه‌ی خود در برآورده ساختن ضرورت‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری را انجام می‌دهد. اگر دولت ایران در هنگامی که بازارهای جهانی چندان بر وفق مراد سرمایه‌دارهای ایرانی نمی‌گردد به کمک آن‌ها می‌آید و با افزایش نقدینگی، سهم خود در تأمین مالی آن‌ها را افزایش می‌دهد، دولت آمریکا نیز پس از بحران جهانی با سیاست‌های انبساطی خود نظیر افزایش حجم پول، کاهش نرخ بهره، افزایش خرید اوراق قرضه و اوراق بهادار با پشتوانه‌ی وام‌های رهنی در مسیر توسعه‌ی سرمایه‌داری نقش ایفاء می‌کند.^۱

واقعیت این است که فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری در ایران نه تنها توسط محدودیت‌های درونی این فرآیند و تناقضات ساختاری آن مشروط شده است، بلکه توسط وضعیت‌های کلی اقتصاد جهانی و رونق یا رکود اقتصادی در سایر کشورهای جهان نیز مشروط شده است. اگر ذهنیت علیل بورژوازی بنا به جایگاهی که طبقه‌ی سرمایه‌دار در روابط سرمایه‌دارانه‌ی تولید و لذا مبارزه‌ی طبقاتی اشغال کرده است، قادر نیست عامل اول را

۱- دولت آمریکا در پاسخ به بحران اخیر خود تحت عنوان سیاست تسهیل کمی اقدام به «خلق» چندین تریلیون دلار پول از «باد هوا» کرد و با تزریق آن به اقتصاد این کشور سعی کرد در بخش‌های «پیشران» اقتصاد (نظیر بخش مسکن) تحرک ایجاد کند. این سیاست از اواخر سال ۲۰۰۸ و طی سه مرحله اجرا شد و تنها در مرحله‌ی سوم آن (که از سپتامبر سال ۲۰۱۲ آغاز شد) ۱/۷ تریلیون دلار به خرید اوراق قرضه و اوراق بهادار با پشتوانه‌ی وام‌های رهنی اختصاص داده شد (نیویورک تایمز، ۲۹ اکتبر ۲۰۱۴). هدف از خرید اوراق بهادار رهنی این بود که پول مستقیماً به بازار آسیب‌دیده‌ی مسکن هدایت شود. در کل برنامه‌ی تسهیل کمی باعث شد که هزینه‌ی استقرار در آمریکا تا میزان قابل توجهی کاهش یابد. علی‌رغم تمام تبلیغاتی که حول این برنامه صورت گرفته بود، اقتصاد آمریکا هنوز نتوانسته است به مرحله‌ی رونق وارد شود و هدف اصلی این برنامه، یعنی ایجاد تحرک در بخش‌های واقعی اقتصاد نیز محقق نشده است. در نهایت پس از شش سال اجرای این برنامه و مداخله‌ی مؤثر دولت در اقتصاد، فدرال رزرو خاتمه‌ی آن‌ها را در ۲۹ اکتبر ۲۰۱۴ اعلام کرد.

مشاهده کند، در مواجهه با عامل دوم گاهی بلند آن را فریاد می‌زند و گاهی چون کبک سر در برف کرده و خود را به ندیدن می‌زند. برای روشن شدن بحث بیاید نرخ رشد اقتصادی ایران را در سال‌های ۸۱ (سال ۲۰۰۰) تا ۸۹ (سال ۲۰۱۰) بررسی کنیم.

جدول ۵. نرخ رشد اقتصادی ایران از سال ۸۱ تا ۸۹

سال	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
نرخ رشد	۸/۱	۸/۴	۴/۶	۶/۳	۶/۱	۷/۷	۰/۶	۱/۳	۶/۵

مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

در بسته‌ی تحلیلی دولت هیچ حرفی از بحران جهانی سال ۲۰۰۸ و تأثیر آن بر اقتصاد ایران به میان نیامده است. اما مروری جزئی بر نرخ رشد اقتصادی ایران در سال‌های ۸۷ (۲۰۰۸) و ۸۸ (۲۰۰۹) نشان می‌دهد که تبعات این بحران، اقتصاد ایران را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داد. نرخ رشد اقتصادی ایران در این دو سال با کاهش جدی مواجه شد و از ۷/۷ درصد در سال ۸۶ به ۰/۶ درصد در سال ۸۷ و سپس ۱/۳ در سال ۸۸ رسید. برای مستند کردن این موضوع، بیاید سری به گزارشات مراکز «تخصصی» اقتصاد ایران و روایت‌های آن‌ها از این دو سال بزنیم. بانک مرکزی در گزارش خود از تحولات اقتصادی سال ۸۷ چنین می‌نویسد:

سال ۲۰۰۸ یکی از نقاط عطف اقتصاد جهانی در چند دهه‌ی اخیر بود. در شرایطی که دوره‌ی طولانی تورم و رونق مستمر به یکی از نگرانی‌های جامع علمی و مدیریتی اقتصاد جهانی تبدیل شده بود، نشانه‌های یکی از شدیدترین و گسترده‌ترین بحران‌های اقتصادی دهه‌های اخیر پدیدار شد... اقتصاد ایران نیز از شرایط دشوار مالی جهان در امان نماند. اگرچه برخی تحلیل‌های خوش‌بینانه میزان آسیب‌پذیری اقتصاد کشور از آثار دور اول بحران (یعنی سقوط اولیه‌ی بازار سرمایه و بورس‌های بین‌المللی) را ناچیز می‌پنداشت، لیکن گسترش دامنه و شدت بحران سبب شد اقتصاد کشور به‌طرز معناداری از بحران تأثیر پذیرد.

خلاصه تحولات اقتصادی کشور ۱۳۸۷: ۲

در گزارش بانک مرکزی از تحولات اقتصادی سال ۸۸ نیز تأثیر بحران جهانی بر «عملکرد

متغیرهای اصلی اقتصاد کلان کشور» قابل توجه ارزیابی شده است. در گزارش عملکرد هشت‌ساله‌ی دوره‌ی ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد که تحت عنوان مهرگان و به‌صورت الکترونیکی منتشر شده، چنین آمده است:

اقتصاد جهانی از سال ۲۰۰۸ میلادی (۱۳۸۷) به بعد وضعیت مناسبی نداشته و همچنان تحت تأثیر بحران بین‌المللی با چالش‌های اساسی مواجه است... رشد اقتصادی جهان در سال ۲۰۰۹ میلادی (۱۳۸۸) با کاهش شدید مواجه شد و به منفی ۰/۶ درصد رسید که پس از بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ میلادی بی‌سابقه بوده است... متوسط رشد سالانه‌ی اقتصاد جهانی از ۴/۲۴ درصد برای دوره‌ی ۷-۲۰۰۰ به ۲/۹ درصد برای دوره‌ی ۲۰۱۲-۲۰۰۸ کاهش یافته است.

عمده‌ترین اثری که اقتصاد ایران از این شرایط متحمل شد مربوط به کاهش قیمت نفت در سال ۲۰۰۹ می‌شود که با تسری به بخش‌های واقعی اقتصاد و به‌طور ویژه کاهش سودآوری فعالیت‌های اقتصادی انرژی‌بر، که سود این فعالیت‌ها تا میزان بسیار زیادی به‌واسطه‌ی فاصله‌ی قیمت‌های ارزان انرژی در داخل در مقایسه با قیمت‌های بالاتر انرژی برای رقبای آن‌ها در خارج ناشی می‌شود و با کاهش قیمت انرژی در بازارهای جهانی و ثبات قیمت انرژی در داخل، به واقع حاشیه‌ی سود آن‌ها کم و توان رقابت آن‌ها پایین می‌آید- شاهد افت شاخص کل و حجم معاملات در بورس اوراق بهادار تهران از ۱۲۰۰۰ واحد به حدود ۸۰۰۰ واحد بودیم و طبعاً تداوم این شرایط در اقتصاد جهانی و گسترش دامنه‌ی بحران اقتصاد جهانی بر روی اقتصادهای مختلف و از آن جمله اقتصاد جمهوری اسلامی ایران که با اقتصاد جهانی (به‌ویژه در تأمین انرژی) تعامل گسترده‌ای دارد، اثری ممتد داشته است.

مهرگان، ۱۳۹۲: ۲

ذهنیت بورژوازی چیزی را که سابق بر این خود بارها بر آن تأکید داشته است کتمان می‌کند. در واقع، ذهنیت بورژوازی بر فراموشی اظهارت قبلی‌اش توسط طبقه‌ی کارگر، حساب ویژه‌ای باز کرده است. این ذهنیت سعی دارد با کتمان چیزی که پیش از این خود آن را تصریح نموده است و با انداختن بار تمامی گناهان رابطه‌ی سرمایه بر دوش یک شخص و جریان سیاسی، خود را میرزا و اقدامات در حال اجرا را موجه جلوه دهد. ذهنیت بورژوازی

مستقر در دولت در مسیر زمینه‌سازی برای مداخله‌ی راهبردی در بحران به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار و تقویت فرآیند بازتولید سرمایه، حتی محدوده‌های تنگ علمی بودن خود را رها کرده است و با کتمان اظهارات قبلی خود، چهره‌ای سرپا ایدئولوژیک به خود گرفته است. مارکس مدت‌ها پیش در پی‌گفتار خود بر ویراست دوم سرمایه چنین گفته بود:

با فرا رسیدن سال ۱۸۳۰، بحرانی پدید آمد که یک بار برای همیشه سرنوشت‌ساز بود... در فرانسه و انگلستان، بورژوازی قدرت سیاسی را تسخیر کرده بود. از این تاریخ به بعد مبارزه‌ی طبقاتی، چه در عمل و چه در نظریه، بیش از پیش شکل‌های صریح‌تر و تهدیدکننده‌تری به خود گرفت. ناقوس مرگ اقتصاد علمی بورژوازی نواخته شده بود. از آن پس، دیگر سخن بر سر آن نبود که این یا آن قضیه درست است یا نه، بلکه مسئله این بود که آیا برای سرمایه مفید است یا زیان‌بار، مناسب است یا نامناسب، مخالف مقررات پلیس است یا نه. تحقیق بی‌طرفانه جای خود را به مزدوری داد؛ پژوهش راستین علمی جای خود را به بی‌وجدانی و مقاصد پلید توجیه‌گران داد.

مارکس، ۱۳۸۶: ۳۷

۴-۴- نوع بحران از نگاه بورژوازی و نوع واکنش به آن

تلقی روایت‌گزینش‌شده توسط بورژوازی از عوامل زمینه‌ساز بحران، چهره‌ی مضحک‌تری به این روایت می‌دهد. روایت‌گزینش‌شده توسط دولت بورژوازی روحانی، دولت بورژوازی احمدی‌نژاد و سیاست‌های نئولیبرال وی را مسبب بحران دانسته و این سیاست‌ها را شدیداً به چالش کشیده است. حال چه می‌شود اگر همین دولت بورژوازی قصد داشته باشد، همان سیاست‌ها را با شدت و حدت بیشتری دنبال کند؟! چه می‌شود اگر دولت قصد داشته باشد با وارونه کردن تمامی تبلیغات سیاسی خود یکبار دیگر برای تأمین مالی فعالیت‌های سرمایه‌داران حجم نقدینگی را افزایش دهد، سرمایه‌ی بانک‌ها را افزایش دهد، وابستگی بودجه‌ی دولت به نفت را افزایش دهد، مخارج دولت را افزایش دهد و در یک کلام عواملی را که در شکل ۱ به‌عنوان عوامل زمینه‌ساز بحران قلمداد شده است، به کمک فراخواند تا بتواند با استفاده از آن‌ها «خروج» از بحران را تسهیل نماید؟! بیایید سیاست‌های عمده‌ی

اقتصادی دولت احمدی‌نژاد را مرور کنیم:

■ اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی در راستای گسترش هر چه بیشتر بخش خصوصی و آزادسازی اقتصادی.

■ ایجاد ۱۶ نهاد جدید که همگی به‌نوعی نهادهای مورد نیاز برای شیوهی مقررات‌یابی نئولیبرالی بودند، نظیر شورای رقابت، هیأت نظارت بر مقررات‌زدایی، هیأت واگذاری، شورای عالی اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و غیره.

■ واگذاری بالغ بر ۱۱۹ هزار میلیارد تومان سهام شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی. حجم واگذاری‌ها در دولت احمدی‌نژاد ۴۱ برابر کل واگذاری‌های صورت گرفته در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳، و ۵۰ برابر واگذاری‌های صورت گرفته در دولت خاتمی بود (پایگاه اطلاع‌رسانی سازمان خصوصی‌سازی، ۹۲/۳/۳۱، نقل شده در مهرگان، ۱۳۹۲: ۳۱؛ پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، ۱۳۹۲/۴/۳۰).

■ اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها و افزایش شدید قیمت حامل‌های انرژی با هدف کاهش انحراف قیمت‌ها و کارکرد صحیح‌تر مکانیزم قیمت‌ها در بازار و همچنین کاهش بار یارانه‌ها از مخارج دولت.

■ اجرای سیاست مالیات بر ارزش افزوده (مالیات غیرمستقیم بر مصرف‌کنندهی نهایی).

■ توسعه‌ی بازار سرمایه.

■ افزایش تعداد بانک‌های خصوصی و سرمایه‌های آن‌ها.

■ افزایش سرمایه‌ی خارجی جذب‌شده و لذا تعامل بیشتر با سرمایه‌های جهانی؛ سرمایه‌ی خارجی جذب‌شده از حدوداً ۱۳ میلیارد دلار در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۳ به بیش از ۲۵ میلیارد دلار در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۸۴ تا فصل اول سال ۹۲ رسید (سازمان سرمایه‌گذاری و کمک‌های اقتصادی و فنی ایران، ۱۳۹۲، نقل شده در مهرگان، ۱۳۹۲: ۵۵؛ ایرنا، ۱۳۹۲/۰۴/۰۵).

■ افزایش حجم تجارت خارجی.

■ حذف کوپن یا کالا برگ؛ از این طریق یارانه‌ی دولت بر کالاهای اساسی به کلی حذف شد. از آن‌جا که از طریق نظام کوپنی مستقیماً کالا در اختیار مردم قرار

می‌گرفت، با سلاح تورم امکان کاهش این نوع یارانه وجود نداشت، اما حذف نظام کوپنی این یارانه را به کلی حذف کرد.

■ حذف ارز مرجع (دلار ۱۲۲۶ تومانی) و حرکت به سمت سیستم ارز تک‌نرخ با محوریت قیمت بازار.

■ ارائه تسهیلات فراوان به سرمایه‌داران که حجم معوقات بانکی خود شاهی بر حمایت گسترده‌ی دولت احمدی‌نژاد از بخش خصوصی است.

■ انقیاد بیشتر نیروی کار به سرمایه از طریق مقررات‌زدایی بیشتر و افزایش حجم پیمان‌کاری‌ها و برون‌سپاری‌ها. شرکت‌های آب و برق و شرکت ملی نفت گرچه به بخش خصوصی واگذار نشدند، اما از طریق انجام فعالیت‌های آن‌ها به‌صورت پیمانی و افزایش سرسام‌آور برون‌سپاری‌ها، خصوصی‌سازی آن‌ها در عمل صورت گرفت. کارگرانی که اکنون به‌صورت غیرمستقیم برای این شرکت‌ها کار می‌کنند، روز به روز دستمزد کمتری دریافت کرده و امنیت شغلی آن‌ها نیز به صفر رسیده است.

آیا به لحاظ اقتصادی سیاست‌های دولت روحانی چیزی جز موارد فوق‌الذکر است؟ سیاست‌هایی که تاکنون این دولت اتخاذ کرده و خبر از اتخاذ آن‌ها در آینده می‌دهد، با سیاست‌های دنبال‌شده در دوره‌ی پیشین تفاوتی ندارد. در واقع، **روح سیاست‌ها** بدون تغییر خواهد ماند و تنها **درجات آن‌ها** است که در برخی موارد دستخوش تغییر خواهد شد. به‌عنوان مثال، دولت روحانی مقررات‌زدایی از بازارهای مالی و پولی را با شدت بیشتری دنبال خواهد کرد و سیاست‌هایی که به نوعی مصرف طبقه‌ی کارگر را از طریق بدهکار ساختن آن‌ها افزایش می‌دهد، محدود خواهد کرد؛ «کینزگرایی خصوصی» که در دوره‌ی نئولیبرالیسم در شرایط ثابت ماندن دستمزدها و حتی کاهش ارزش آن‌ها، سعی می‌کند از طریق اعطای وام و لذا بدهکار کردن هرچه بیشتر طبقه‌ی کارگر، تقاضای مؤثر را «بالا» ببرد در این دوره محدودتر خواهد شد.

اما چرا دولت روحانی که با ساختن چهره‌ای شیطانی از احمدی‌نژاد، از رابطه‌ی شیطانی سرمایه سلب مسؤولیت کرده است، همزمان قصد دارد سیاست‌های وی را با شدت و حدت هرچه بیشتری دنبال کند؟ پاسخ این است که تفسیر بورژوازی از بحران، آن را نه به‌مثابه‌ی **بحران نئولیبرالیسم** ایرانی بلکه به‌مثابه‌ی **بحرانی در آن «تحلیل»** کرده

است. فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری، بورژوازی ایران را به این نتیجه‌گیری رسانده است که با سازوکارهای ترمیمی گنجانده‌شده در این شیوه‌ی مقررات‌یابی می‌توان بحران را با به تعویق انداختن آن، انتقال هزینه‌هایش به طبقه‌ی کارگر و اجازه‌ی بروز میزانی از تخریب سرمایه‌مدیریت کرد. در واقع، منطق انباشت سرمایه از طریق اقتضانات و ضروریات خود به بورژوازی ایران این باور را قبولانده است که اتخاذ صورت‌های تعدیل‌شده‌ای از همان سیاست‌های پیشین برای مدیریت بحران در لحظه‌ی فعلی کفایت می‌کند. (نکته‌ی قابل توجه این است که دولت در ایران از انعطاف‌پذیری لازم برای پیگیری ضرورت‌های انباشت سرمایه و فراهم آوردن بسترهای مورد نیاز برای بازتولید سرمایه برخوردار بوده است.) در واقع، بورژوازی ایران به این نتیجه رسیده است که با **بحرانی در خودِ مدیریت بحران** روبرو نیست؛ لذا در چارچوب همان شیوه‌ی مقررات‌یابی پیشین می‌تواند رونق را مجدداً به کسب‌وکارها بازگرداند. اگر در سال ۶۸، پس از یک دوره‌ی سه‌ساله رکود توأم با تورم، نهایتاً بورژوازی ایران به این نتیجه رسید که فرآیند بازتولید سرمایه تنها از طریق گذر به رژیم انباشت منقطع و شیوه‌ی مقررات‌یابی نئولیبرالی امکان‌پذیر است، این بار بنا به خود سیگنال‌هایی که بورژوازی به مرور زمان از فرآیند انباشت سرمایه دریافت می‌کند، به این نتیجه رسیده است که «رستگاری» نه در تغییر رویه بلکه در ثبات قدم است. از این منظر، سیاست‌های اقتصاد «مقاومتی» نیز چیزی جز ثبات قدم و ادامه‌ی سرسختانه‌تر مسیر پیشین نیست.

نکته‌ی «جالب» این است که دولت‌های سرمایه‌داری در مواجهه با بحران جهانی اخیر نیز این بحران را نه **بحران نئولیبرالیسم** بلکه **بحرانی در نئولیبرالیسم** تفسیر کردند و در نهایت عمده‌تأ این سیاست‌های نئولیبرالی بود که توسط آن‌ها در پاسخ به بحران به کار گرفته شد. با توجه به این که فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری همواره دارای خصلتی جهانی نیز است، یا به بیان دیگر، با توجه به این که این فرآیند در مقیاسی جهانی و در ارتباط با سرمایه‌های مختلف حاضر در بازارهای جهانی و بنا به شکل و وضعیت خاص این بازارها صورت می‌گیرد، تفسیر مسلط از بحران در ایران نیز **نمی‌تواند** از تفسیر آن در سایر نقاط جهان مجزاء بوده و تحت تأثیر آن‌ها قرار نگیرد.

با این حال، در وضعیت فعلی شکل توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران، هرچه را که ذهنیت

سرمایه‌داری تافته است، پنبه می‌کند. بر کوس رسوایی این ذهنیت باید با قدرت هرچه بیشتر کوبید. بورژوازی که «آن مردِ دیگر رفته» را مدام نکوهش می‌کند، اکنون با سلاح او به مبارزه مادی و نظری با طبقه‌ی کارگر برخاسته است! راه «مرد رفته» یعنی احمدی‌نژاد با زدن شاخ و برگ‌ها و زوائد آن ادامه خواهد یافت و کوهی از لغاضی‌های سیاه‌نمایانه نیز قادر به لاپوشانی این حقیقت نیست. اگر آن «مرد رفته» همچون مارگارت تاچر در انگلستان و بوریس یتسین در روسیه و هاشمی رفسنجانی در ایران دهه‌ی ۷۰ برای کاهش اعتراضات احتمالی ناشی از خصوصی‌سازی‌ها، ایجاد شکاف در طبقه‌ی کارگر و یا کسب پایگاه اجتماعی جهت پیشبرد گفتمان خود، سهام بخشی از شرکت‌های دولتی خصوصی‌سازی شده را به کارگران واگذار می‌کرد تا بعداً سهام‌داران بزرگ در بازار بورس و در فرآیندی رقابتی «برابر» آن را از چنگ آن‌ها درآورند، در دوره‌ی جدید با این حجم اغراق و سیاه‌نمایی چه نیازی به «دست‌ودلبازی» سرمایه‌دارانه است؟ البته باید به‌خاطر داشت که گرچه قطعاً از حجم این «سخاوت‌ها» کاسته خواهد شد، اما باز هم دولت برای هژمونیزه کردن گفتمان «اعتدال» خود و همچنین تحت فشارهای وارده از طبقه‌ی کارگر برنامه‌هایی را تحت عنوان برنامه‌های نظام «تأمین اجتماعی» به اجرا درخواهد آورد. نمونه‌هایی از این برنامه‌ها را در چند ماه گذشته در نظام سلامت شاهد بوده‌ایم. آن چیزی که اهمیت دارد، این است که سیاست‌های اقتصادی مسلط همان سیاست‌های قبلی خواهد بود و تنها تغییر صورت‌گرفته، **تغییری کمی و نه کیفی خواهد بود.**

درنگی بر نظریه‌ی دولت در ایران

برای بررسی دولت سرمایه‌داری باید خصیصه‌های آن را در سه سطح بررسی کرد: (۱) **سطح عام**؛ این موارد از خصیصه‌هایی تشکیل شده است که ذاتی یک دولت به‌عنوان دولت سرمایه‌داری است و سوای از مکان و زمان آن دولت، این خصیصه‌ها در آن وجود دارد. همان‌طور که سرمایه به‌طور عام واجد خصیصه‌هایی است، دولت سرمایه‌داری به‌طور عام نیز واجد خصیصه‌هایی خواهد بود. (۲) **سطح خاص**؛ فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری در مسیر خود مراحل مختلفی را پشت سر می‌گذارد. در هر دوره‌ی خاص شکل مسلط انباشت سرمایه با سایر دوره‌ها تفاوت‌هایی دارد. در واقع، هر دوره مقررات و

خصیصه‌های نظام‌مند مختص به خود را دارد که آن را از سایر دوره‌ها متمایز می‌سازد. در فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری شکل دولت نیز با تغییراتی مواجه می‌شود و از این حیث، درک رابطه‌ی بین اشکال در حال تغییرِ انباشت و اشکال در حال تغییرِ دولت از اهمیت اساسی برخوردار است. بنابراین، دولت سرمایه‌داری به دلیل قرار داشتن فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه در یک مرحله‌ی خاص، واجد خصیصه‌های خاصی نیز خواهد بود. (برای نمونه دولت کینزی را با دولت نفولیبرالی مقایسه کنید.) (۳) **سطح تکینه**؛ هر دولت سرمایه‌داری به دلیل شرایط تکینه‌ی خود (رویدادها و پیشینه‌ی تاریخی، ویژگی‌های جغرافیایی، شرایط فرهنگی، تأثیرات افراد، گروه‌ها و غیره) واجد خصوصیت‌های خواهد بود که در تبیین چگونگی رفتار آن دولت، این خصوصیت‌ها اهمیت دارند.

نکته‌ی مهم این است که در یک دولت سرمایه‌داری «پویا»، خصیصه‌های تکینه نمی‌توانند شکلی به‌خود بگیرند که خصیصه‌های دو سطح دیگر عملاً از هستی ساقط شوند. به‌عنوان مثال، در یک دولت سرمایه‌داری «پویا»، اشخاص نمی‌توانند با کنترل دولت سرمایه‌داری به‌صورت اراده‌گرایانه و علی‌رغم خواست بورژوازی و از آن مهم‌تر شرایط رابطه‌ی سرمایه، باعث تغییر رژیم انباشت و گذر به دوره‌ای جدید از حیات سرمایه‌داری شوند. (البته این بدان معنا نیست که انتخاب‌ها یا اشتباهات سیاست‌مداران بی‌تأثیر است؛ بلکه تمامی این موارد وجود دارد و تأثیر خود را نیز خواهد گذشت. اما مسئله این است که در یک دولت سرمایه‌داری «پویا» در میان‌مدت این انتخاب‌ها یا اشتباهات به‌ظاهر دواطلبانه و آزادانه‌ی سیاست‌مداران، تحت تأثیر رابطه‌ی سرمایه حول نُرْم‌های خاصی نوسان خواهد داشت.) پس خصوصیات سطح سوم، توسط دو سطح دیگر مشروط شده است. خصوصیات سطح سوم می‌تواند باعث قوام و انسجام خصوصیات سطح دوم شود، اما در قالب یک سرمایه‌داری «پویا» نمی‌تواند آن را به چیزی سراپا متفاوت تبدیل کند. بنابراین، سطوح ذکر شده به‌صورت دیالکتیکی بر هم اثر می‌گذارند، اما رابطه‌ی بین آن‌ها دلخواهی و اراده‌گرایانه نیست.

دولت سرمایه‌داری در ایران انعطاف لازم برای همراهی با اشکال در حال تغییر انباشت

سرمایه را از خود نشان داده است و در مسیر خود با سطح مناسبی از پویایی، تغییر سیاست‌ها و تغییر شکل، شرایط گذار از یک دوره‌ی سرمایه‌داری به دوره‌ی دیگر را فراهم ساخته است. دولت پس از انقلاب ۵۷، نه دولتی بر فراز بورژوازی یا بر فراز رابطه‌ی سرمایه، بلکه (در همان چارچوب‌های تنگ سرمایه‌داری) دولت پویایی بوده است که با فراهم آوردن شرایط رقابت سیاسی برای گروه‌های عمده‌ی بورژوازی، توانسته است انعطاف لازم برای پاسخ گفتن به نیازهای انباشت سرمایه را از خود نشان دهد. همان‌گونه که در حوزه‌ی تولید سرمایه‌داری تنها انعطاف و پویایی است که در مواجهه با بحران‌های تکرارشونده می‌تواند ثبات نسبی، مشروط و موقت به‌بار آورد، در حیطه‌ی سیاسی نیز تنها انعطاف و پویایی است که می‌تواند برای دولت سرمایه‌داری ثبات و مشروعیت (آن‌هم به‌طور موقتی و مشروط) به ارمغان بیاورد. فراموش نکنیم که این میزان از پویایی و انعطاف باعث نمی‌شود که دولت سرمایه‌داری در مقابل طبقه‌ی کارگر برای همیشه قوه‌ی فائقه باشد؛ چرا که تضاد بین کار و سرمایه در هر سه سطح فوق‌الذکر حضور دارد و حذف آن نیز، جز با حذف رابطه‌ی سرمایه، امکان‌پذیر نیست. مسئله در این جا تنها تأکید بر این نکته است که دولت در ایران، دولت «نامتعارفی» نیست که بر فراز بورژوازی و رابطه‌ی سرمایه ایستاده باشد و برای آن تعیین تکلیف کند. پویایی دولت سرمایه‌داری در ایران بیش از هر چیز در توسعه‌ی فزاینده‌ی مناسبات سرمایه‌داری تا دورافتاده‌ترین نقاط ایران و در عمیق‌ترین اشکال آن و همچنین در جذب متناوب نیروهای اپوزیسیون با هژمونیزه کردن گفتمان‌های مختلف و متنوع مشهود بوده است. دستیابی به مورد اول صرفاً با وساطت و مداخله‌ی فعال این دولت امکان‌پذیر بوده است و مورد دوم نیز از طریق رقابت برای کسب کرسی‌های مختلف در دل همین دولت و پیش چشم تمام جاهلانی صورت گرفته است که مدام بر طبل «نامتعارف» بودن دولت کوبیده‌اند و هر بار نیز خود (به‌عنوان مثال در انتخابات‌های مختلف) عملاً مجذوب پویایی و متعارف بودن آن شده‌اند.

خصوصیات تکینه که در هر دولت پویایی وجود دارد، محدوده‌ای برای نوسان و تغییر شدت و حدت سیاست‌ها باقی می‌گذارد. به‌عنوان مثال، سیاست‌های مسلط

نئولیبرالی به دلایل مختلف می‌تواند با برخی سیاست‌های جانبی ترکیب شود. مسکن ارزان قیمت یا طرح بیمه‌ی خدمات درمانی می‌تواند با سیاست‌های نئولیبرالی توأم شود و به افرادی در تمامی طبقات (از جمله‌ی طبقه‌ی کارگر) منفعت‌هایی برساند که در غیر این صورت در چارچوب سرمایه‌داری خبری از این منفعت‌ها نبود. اشتباه محض این است که سیاست‌های مسلط و از آن مهم‌تر شکل مسلط انباشت سرمایه را فراموش کرده و با ارجاع به این نوسان‌ها یا سیاست‌های محدود، مشروط و موقتی تکینه، اعلام کنیم که سرمایه‌داری ایرانی به مرحله‌ی تازه‌ای ورود کرده است یا در حال ورود به آن است. برخی بر این عقیده‌اند که دولت احمدی‌نژاد با محوریت «عدالت اسلامی» از نئولیبرالیسم عدول و شکلی از «کینزگرایی اسلامی» را اشاعه داده است. میلتون فریدمن نیز با استدلال مشابهی در مقاله‌ای تحت عنوان «ما سوسیالیسم داریم» گفته بود: «مخارج دولت [آمریکا] در حال حاضر معادل ۴۵ درصد درآمد ملی است. به این ترتیب دولت ما مالک ۴۵ درصد از ابزار تولیدی است که درآمد ملی را تولید می‌کند. ایالات متحده در حال حاضر ۴۵ درصد سوسیالیستی است» (فریدمن، ۱۹۸۹).

۵- سیاست‌های اقتصادی دولت روحانی

دولت برای تسهیل «خروج» از رکود قصد دارد کدام سیاست‌ها را دنبال نماید؟ بیایید ابتدا از بسته‌ی تحلیلی دولت و از سند «سیاست‌های اقتصادی دولت برای خروج غیرتورمی از رکود طی سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴» که توسط ستاد هماهنگی امور اقتصادی دولت منتشر شده است، شروع کنیم. (ما مورد دوم را به‌طور خلاصه از این به بعد عمدتاً «سیاست‌های اقتصادی دولت، ۱۳۹۳» خطاب می‌کنیم.)

سه مورد از چهار گلوگاه ذکر شده برای خروج از رکود، یعنی تحریم، تقاضای مؤثر و تأمین مالی تولید، ناظر بر کمبود منابع ارزی و ریالی برای شروع سازوکارهایی است که منجر به ایجاد تحرک در سمت عرضه‌ی اقتصاد می‌شوند. لذا تجهیز منابع مالی [بخش‌های پیشران اقتصاد کشور] می‌تواند نقطه‌ی شروعی بر ایجاد سازوکارهای خروج از رکود باشد. منظور از تجهیز منابع، ایجاد منابع جدید یا مصرف بهینه‌ی منابع در جهت افزایش رشد اقتصادی است. تحرک بخش‌های نفت، گاز، پتروشیمی و صنایع معدنی به عنوان بنگاه‌های اقتصادی پیشرو در کنار رونق گردشگری و امکان آزادسازی منابع ارزی بلوکه‌شده از یک سو با افزایش «منابع ارزی در دسترس» تکانه‌ی اولیه برای خروج از رکود را ایجاد می‌کنند.

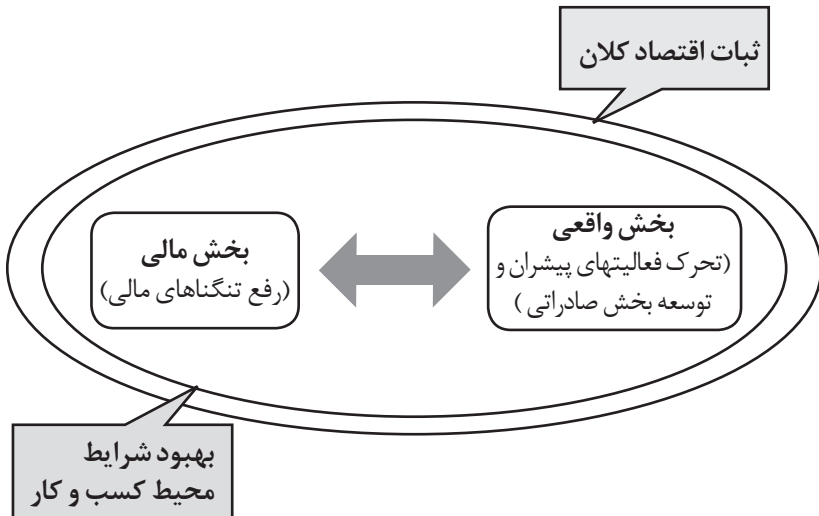
بسته‌ی تحلیلی دولت، ۱۳۹۳: ۱۲

در مقدمه‌ی «سیاست‌های اقتصادی دولت برای خروج غیرتورمی از رکود طی سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴» چنین آمده است:

برنامه‌ی دولت برای خروج از رکود بر رفع تنگناهای مالی از یک طرف و ایجاد تحرک در بخش‌های پیشران اقتصاد کشور در کنار تسهیل و تشویق صادرات (به‌عنوان راهکاری برای افزایش تقاضای مؤثر) از سوی دیگر، بنا نهاده شده است.

بنابراین لازم است زمینه‌ی مناسبی برای ایجاد ارتباط بهینه بین بخش مالی و بخش واقعی (شامل تحرک بخش‌های پیشران و توسعه‌ی صادرات غیرنفتی) برقرار شود... برقراری ارتباطی بهینه بین تجهیز منابع مالی محدود و بخش‌های پیشران و صادراتی اقتصاد ایران در گرو وجود محیط مساعد اقتصاد کلان و بهبود شرایط محیط کسب و کار است. رسالت اصلی سیاست‌های اقتصاد کلان برای خروج از رکود، تأمین فضای باثبات از نظر تورم، بازار ارز و وجود بودجه‌ی متوازن است که منجر به پیش‌بینی‌پذیری بیشتر آینده خواهد شد و رسالت اصلی فضای کسب و کار نیز، کاهش هزینه‌های معاملاتی و فراهم آوردن فضای رقابتی در سطح اقتصاد خرد خواهد بود. لذا مجموعه سیاست‌های ثبات اقتصاد کلان و سیاست‌های بهبود محیط فضای کسب و کار سبب خواهد شد کارایی سیاست‌های تجهیز منابع مالی و سیاست‌های تحرک بخش‌های پیشران و توسعه و تسهیل فعالیت‌های صادراتی در برنامه‌ی خروج از رکود افزایش یابد.

سیاست‌های اقتصادی دولت، ۱۳۹۳: ۴



شکل ۲. نمایی کلی از سیاست‌های دولت برای «خروج» از رکود؛ مأخذ: «سیاست‌های دولت برای خروج

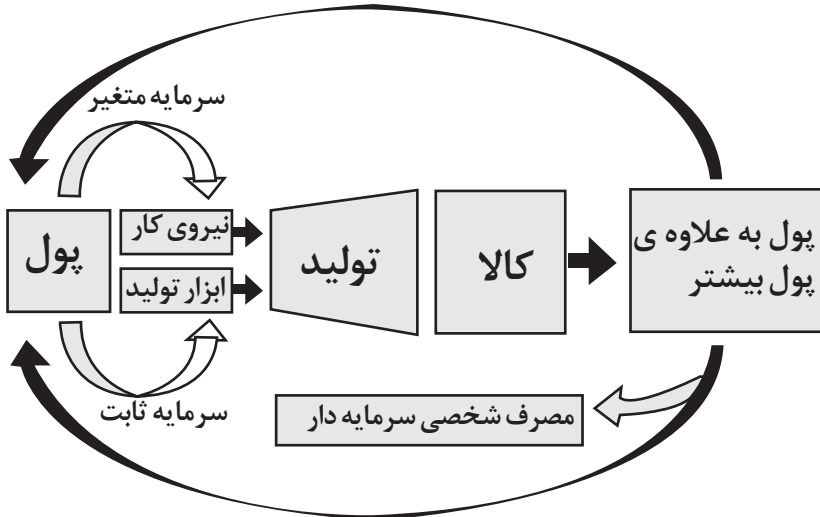
غیرتورمی از رکود»، ص ۴.

در واقع «تحلیل» دولت این است که اقتصاد ایران در حال حاضر با کمبود منابع مالی و در واقع با کمبود سرمایه‌ی پولی در چرخه‌ی سرمایه روبرو است. هر بحرانی به رکود دامن می‌زند و در هر رکودی این سرمایه‌ی پولی است که به یکباره نیست و نابود می‌شود. وقتی رکود بر اقتصاد سرمایه‌داری خیمه می‌زند، سرمایه‌دار به دلیل کاهش جدی نرخ سود از سرمایه‌گذاری و لذا مصرف مولد ابزار تولید پیش از این تولیدشده سرباز می‌زند و کارگر نیز دستمزدی در چنته ندارد که با آن بخواهد چیزی آن‌چنانی خریداری کند؛ لذا این پول است که یکباره وفور آن جایش را به قحطی آن می‌دهد. مارکس درباره‌ی دوره‌ای از «بحران‌های صنعتی و بازرگانی... که به بحران‌های پولی معروف‌اند»، چنین می‌گوید:

[در این دوره‌ها] کالاها بی‌ارزش و ارزش آن‌ها در برابر شکل ارزش [مستقل‌شان یعنی] پول، محو و ناپدید می‌شود. بورژوا، سرمست از رونق و سرشار از اطمینانی متفرعانه، تازه اعلام کرده بود که پول مخلوقی کاملاً مجازی است. می‌گفت: «فقط خود کالاها پول هستند». اما اکنون این شعار مخالف که فقط پول کالا است در سراسر بازارهای جهان طنین انداخته است. همان‌طور که آهو برای نوشیدن آب شیرین نفس نفس می‌زند، روح بورژوا نیز برای رسیدن به پول یعنی تنها [شکل] ثروت له‌له می‌زند. در شرایط بحران، تضاد میان کالاها و شکل ارزش آن‌ها یعنی پول، تا سطح یک تضاد مطلق بالا می‌رود. به همین دلیل، شکل تجلی پول در این جا بی‌اهمیت است. کمبود پول باقی می‌ماند، چه پرداخت‌ها به طلا و چه به پول اعتباری مانند اسکناس، انجام شده باشد.

مارکس، ۱۳۸۶: ۱۶۷

هدف دولت بدین‌سان روشن است: روح بورژوا جهت ازسرگیری و شدت بخشیدن به فعالیت‌های سرمایه‌دارانه‌ی خود برای رسیدن به پول له‌له می‌زند و دولت با نام «تجهیز منابع مالی» و «رفع تنگناهای مالی» سعی دارد، تشنه را به لب چشمه برساند. اگر چرخه‌ی سرمایه را مرور کنیم متوجه می‌شویم که دولت برای هر سه بخش این چرخه یعنی سرمایه‌ی پولی، سرمایه‌ی مولد و سرمایه‌ی کالایی برنامه‌هایی دارد.



شکل ۳. چرخه‌ی سرمایه

در واقع سرمایه‌ی پولی، سرمایه‌ی مولد و سرمایه‌ی کالایی سه شکل متفاوتی هستند که یک سرمایه‌ی واحد در مسیر گردش خود آن‌ها را به خود می‌گیرد. سرمایه در آن واحد در هر سه‌ی این مراحل قرار دارد؛ اما برای این که چرخه‌ی سرمایه را توضیح دهیم از این مرحله‌بندی استفاده کرده‌ایم. سرمایه ابتدا لباس پول به خود می‌پوشد و با حضور در بازار کار و بازار کالاها اقدام به خریداری «عامل» ذهنی تولید یعنی نیروی کار و عامل عینی آن یعنی ابزار تولید می‌کند. سپس با مصرف مولد این دو، روح کار را در تن مرده‌ی ابزار تولید می‌دمد و فرآیند تولید با استفاده از کالاهای خریداری شده را به مرحله‌ی اجرا درمی‌آورد. کالاهایی که از طریق فرآیند تولید خلق شده‌اند متعلق به سرمایه‌دار بوده و ارزش سرمایه‌ی وی در این مرحله در شکل کالایی آن ظاهر می‌شود. سرمایه‌دار این سرمایه‌ی کالایی را به بازار برده و از طریق فروش آن‌ها پول بیشتری نسبت به آنچه از ابتدا به جریان انداخته بود، به‌دست می‌آورد. بخشی از این پول یا ارزش اضافی به مصرف شخصی سرمایه‌دار می‌رسد و بخشی دیگر صرف از سرگرفتن مجدد این چرخه و گسترش مقیاس تولید می‌شود. دگردیسی واقعی در ارزش سرمایه تنها در مرحله‌ی دوم یعنی در مرحله‌ی تولید صورت می‌گیرد. در این مرحله است که از طریق کار دارای مابه‌ازاء و کار بدون مابه‌ازاء یا

پرداخت نشده‌ی کارگران (یا همان غارت به سبک سرمایه‌دارانه) ارزش اضافی خلق و ارزش اجزای عینی مصرف شده در تولید به محصول منتقل می‌شود. دگردیسی صورت گرفته در سایر مراحل یعنی تبدیل سرمایه‌ی پولی به اجزای مورد نیاز فرآیند تولید و تبدیل سرمایه‌ی کالایی به پول، تنها یک دگردیسی صوری است که در آن ارزش سرمایه بی‌تغییر باقی می‌ماند.

۵-۱- سرمایه‌ی پولی، دولت و سرمایه‌های «سرمایه‌تر»

چرخه‌ای که در بالا نمایش یافت، چرخه‌ی گردش یک سرمایه‌ی واحد است؛ تمامی سرمایه‌های موجود در جامعه این چرخه را از سر می‌گذرانند تا چرخه‌ی کل سرمایه‌ی اجتماعی تشکیل شود. اما «تجهیز منابع مالی» بخش‌های «پیشران» یا تأمین سرمایه‌ی پولی بنگاه‌هایی که بیشترین تأثیر را بر رشد تولید ناخالص داخلی دارند، چگونه صورت می‌گیرد؟ هدف دولت این است که با کمک به تأمین سرمایه‌ی پولی مولدترین بخش‌های اقتصاد ایران، سایر بخش‌ها نیز که یا تأمین‌کننده‌ی ورودی‌های این بخش‌ها هستند یا خروجی‌های مولدترین بخش‌ها در آن‌ها به مصرف مولد (یعنی مصرف در حوزه‌ی تولید سرمایه‌دارانه) می‌رسد، به تحرک واداشته شوند. به‌عنوان مثال، رونق بخش مسکن به معنای رونق بخش‌های بسیار زیادی است که ورودی این بخش را تأمین می‌کنند، از گچ و سیمان و ماسه و سرامیک گرفته تا مبلمان‌سازی، یخچال‌سازی، در و پنجره‌سازی و صدها صنعت دیگری که کالاهای آن‌ها با هم ترکیب می‌شوند تا یک خانه درست شود. رونق صنایع نفت و گاز نیز به معنای افزایش درآمدهای صادراتی و به‌دست آمدن منابع مورد نیاز جهت تأمین سرمایه‌ی مالی بنگاه‌ها و همچنین به معنای تأمین بیشتر ورودی صنایع انرژی‌بر است. اما چه خصیصه‌ای باعث می‌شود تا برخی از بخش‌ها به‌عنوان بخش «پیشران» یا مولد شناخته شوند؟ مولد بودن در اینجا اشاره به مفیدتر بودن کارهای صورت گرفته در این بخش‌ها ندارد، بلکه دارای خصلتی تاریخی و سراپا سرمایه‌دارانه است. دولت خصیصه‌ها و معیارهای این بخش‌ها را به شکل زیر توصیف می‌کند:

در شرایط کنونی که [همچون هر بحران دیگری!] منابع مالی به شدت محدود است... تعیین برخی «معیارها» و «اولویت‌ها» در تخصیص منابع محدود اجتناب‌ناپذیر

خواهد بود... لازمه‌ی خروج از رکود، انتخاب فعالیت-بناهایی است که بتوانند به عنوان بخش‌های پیشران منجر به تحرک در سایر بخش‌های اقتصادی و دنباله‌ی فعالیت‌های پسین و پیشین خود شوند؛ **فعالیت‌هایی که بالاترین و سریع‌ترین نرخ بازگشت را داشته و با راه افتادن آن‌ها، بیشترین حجم از فعالیت‌های اقتصادی راه بیفتند.**

سیاست‌های اقتصادی دولت، ۱۳۹۳: ۲۴، تأکید از ماست. نکته در اقتصاد سرمایه‌داری این است که در لفاظی‌ها باید به دنبال نقاط برجسته و عمده گشت. در این‌جا نیز با کنار زدن لفاظی‌ها، معیار اصلی هویدا می‌شود: بخش‌های پیشران بخش‌هایی هستند که بالاترین و سریع‌ترین نرخ بازگشت سرمایه را داشته باشند. بنا به آموزه‌های مارکس در جلد اول سرمایه، هدف تمامی سرمایه‌ها این است که بنا به سرمایه‌ی به‌کار انداخته‌شده، بیشترین نرخ ارزش اضافی (در تعبیر دولت، بیشترین نرخ بازگشت) را محقق سازند. جلد دوم سرمایه نیز به ما می‌گوید که سرمایه‌ها همگی به دنبال این هستند که زمان بازگشت سرمایه را کاهش دهند. زمان بازگشت سرمایه، زمانی است که سرمایه چرخه‌ی خود را طی کرده، فرآیند ارزش‌افزایی تحقق می‌یابد و سرمایه به شکل اولیه‌ی خود بر می‌گردد تا چرخه‌ی سرمایه را مجدداً از سر گیرد. به‌عنوان مثال، اگر سرمایه‌ی پولی را نقطه‌ی شروع چرخه‌ی سرمایه در نظر بگیریم، زمان بازگشت سرمایه برابر با زمانی است که سرمایه با حضور در حوزه‌ی گردش ابتدا به عوامل تولید (نیروی کار و ابزار تولید) تبدیل شده، سپس وارد فرآیند تولید می‌شود و در نهایت نیز با حضور مجدد در حوزه‌ی گردش، سرمایه‌ی کالایی از طریق فروش کالاها به پول تبدیل شده و در شکل سرمایه‌ی پولی آماده‌ی آغاز مجدد این چرخه می‌شود. بر این اساس، بخش‌های «پیشران» نتیجه‌ی گزینش دولت از میان بخش‌های مختلف سرمایه هستند: دولت قضاوت می‌کند که کدام کسب‌وکارها توانایی تحقق بیشترین نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار را دارند و هم‌زمان قادرند در کمترین زمان ممکن وظیفه‌ی خود یعنی ارزش‌افزایی و تحقق ارزش اضافی را به انجام رسانده و سرمایه‌گذاری در مقیاس گسترش‌یافته را از سر گیرند. قضاوت دولت در این مورد قضاوتی مستقل نیست، بلکه در تأثیرپذیری متقابل از سرمایه‌دارهای منفرد و در تعامل دو جانبه با آن‌ها صورت می‌گیرد؛ بارها از مجریان دولتی شنیده‌ایم که نمایندگان

بخش خصوصی در تهیه و تدوین سیاست‌های دولت برای «خروج» از رکود مشارکت داشته‌اند^۱. در حالی که همه‌ی سرمایه‌ها بالذات چنین هدفی را دنبال می‌کنند، اکنون دولت نه به‌عنوان یک نهاد مجزا و بی‌طرف و نه به‌عنوان نهادی بر فراز تمامی این سرمایه‌های منفرد (نه به‌عنوان یک چیز)، بلکه به‌عنوان رابطه‌ای که کنش‌هایش، برآیند رقابت بین این سرمایه‌های منفرد و نتیجه‌ی تأثیرگذاری بر این رقابت و تأثیرپذیری از آن است، در مقام قضاوت نشسته است. دولت در نتیجه‌ی برآیند رقابت بین این سرمایه‌های منفرد و با نظرداشت «منطق» فرآیند توسعه‌ی سرمایه‌داری، از بین تمامی سرمایه‌ها، «سرمایه‌ترها» را جهت تأمین سرمایه‌ی پولی انتخاب خواهد کرد. (البته این انتخاب هم‌اکنون صورت گرفته است و بخش‌های گاز، نفت و پتروشیمی، مسکن، صادرات غیرنفتی و بهینه‌سازی مصرف انرژی به‌عنوان بخش‌های «سرمایه‌تر» یا بخش‌های «پیشران» انتخاب شده‌اند). آری، در سرمایه‌داری همه‌ی سرمایه‌ها با هم برابرند، اما برخی از سرمایه‌ها برابرتند! اگر دولت بنا به شکل سرمایه‌دارانه‌ی خود نمی‌تواند برخلاف ضروریات و اقتضائات رابطه‌ی سرمایه عمل کند و تنها زمانی به طبقه‌ی کارگر «امتیازات» ناچیزی اعطاء خواهد کرد که برای کسب این «امتیازات» اولاً فشار کافی وجود داشته باشد و ثانیاً این «امتیازات» در مقطع فعلی مختل‌کننده‌ی فرآیند بازتولید سرمایه نباشند، در بین سرمایه‌دارها نیز باید دست به قضاوت‌ها و گزینش‌ها بزند و برخی را بر برخی دیگر اولویت دهد. (نیاز به تأکید نیست که آن چیزی که تحت لوای «منفعت عمومی» توسط دولت مطرح می‌شود، در نهایت پاسخ و واکنش خاصی به منافع متعارض است. منطق سرمایه خود را از طریق اختلالات در فرآیند انباشت سرمایه نشان می‌دهد؛ اگر برخی از پاسخ‌ها و گزینش‌های دولت به اختلالاتی در فرآیند انباشت منجر شود، برای برطرف کردن این اختلالات^۲، تغییر سازوکار گزینشی و انتخاب گزینش‌های جدید ضروری است.)

۱- وزیر اقتصاد در یکی از مصاحبه‌های خود چنین می‌گوید: «از شهریور پارسال [۱۳۹۲] ... مجموعه همکاران ما در معاونت اقتصادی وزارت خانه، با همکاری سایر دستگاه‌های اقتصادی و وزارت خانه‌ها و با مشارکت بخش خصوصی، فعالیت روی بسته‌ی سیاستی خروج از رکود را آغاز کردند.» (واحد مرکزی خبر، ۹۳/۰۵/۱۴)

۲- سوی این نوع اختلالات، فرآیند انباشت بنا به محدودیت‌های درونی خود ضرورتاً با اختلالات جدی‌ای نیز مواجه خواهد شد که این اختلالات ربطی به گزینش‌های «صحیح» یا «غلط» دولت ندارند، بلکه از تناقضات درون‌ماندگار خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نشأت می‌گیرند.

برخی از ذهنیت‌های بورژوازی این سازوکار گزینش و معیارهای دولت را زیر سؤال برده‌اند. به‌عنوان مثال فرشاد مؤمنی می‌گوید:

گردآورندگان این بسته [یعنی بسته‌ی تحلیلی دولت] بنا به دلایل خاص اقتصاد سیاسی و نشان دادن پایبندی به تعهدات خود به گروه‌های ذی‌نفع خاص، صنعت پتروشیمی را به‌عنوان صنعت پیشران برگزیده‌اند... با توجه به بحران موجود در بازار کار ایران، این صنعت یکی از بدترین گزینه‌های قابل تصور محسوب می‌شود... بر اساس مطالعاتی که در مؤسسه‌ی بین‌المللی مطالعات انرژی وابسته به وزارت نفت صورت گرفته است، در چهارچوب الگوی کنونی فعالیت‌های پتروشیمی ایران، برآورد کرده‌اند که در صنعت پتروشیمی به ازای هر ۹۴۰ هزار دلار سرمایه‌گذاری، تنها یک فرصت شغلی ایجاد می‌شود... با این میزان سرمایه‌گذاری می‌توانیم رشته فعالیت‌هایی در کشاورزی و جامعه‌ی روستایی معرفی کنیم که حدود هزار فرصت شغلی ایجاد شود. [این ذهنیت بورژوازی از صمیم قلب می‌گوید] باید امیدوار بود که نهادهای نظارتی کشور و رئیس‌جمهور محترم اجازه ندهند که این طرز از برخورد سهل‌انگارانه با سرنوشت کشور تحت عنوان این بسته‌ی اخیر دولت شکل گیرد.

مؤمنی در مصاحبه جماران، ۹۳/۰۶/۲۸

مؤمنی با این اظهارات ثابت می‌کند که اگر ۴۰ سال هم اقتصاد سرمایه‌داری خوانده باشد و یا آن را تدریس کرده باشد، باز هم سازوکارهای این اقتصاد را به هیچ وجه نمی‌شناسد. این که مؤمنی معیار حصول بیشترین ارزش اضافی در کمترین زمان ممکن را نمی‌داند به کنار؛ او حتی سهم بخش‌های مختلف اقتصادی از تولید ناخالص داخلی را نمی‌داند. کافی است وی به آمارهای بانک مرکزی رجوع کند تا متوجه شود سهم بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۹۰ و ۹۱ به ترتیب ۴۸/۵ و ۴۰ درصد بوده است، در حالی که کشاورزی به ترتیب سهمی بیش از ۸/۸ و ۱۱/۸ درصد نداشته است. در واقع، کشاورزی در حال حاضر با توجه به ترکیب سهم بخش‌های مختلف از تولید ناخالص داخلی ایران، توانایی چندانی برای افزودن وسیع بر حجم ارزش اضافی تولیدشده ندارد و نمی‌تواند تولید ناخالص داخلی را چندان افزایش دهد. دولتی که مؤمنی ابراز امیدواری می‌کند تا از پیگیری این سیاست‌ها دست بردارد، خیلی بهتر از مؤمنی منطق فرآیند انباشت را درک می‌کند، چرا

که فشار این منطق را در هر لحظه احساس می کند و همگام با سیگنال های فرآیند انباشت مجبور است که از این فرآیند تأثیر پذیرد و به طور متقابل با سیاست های خود بر آن تأثیر بگذارد و شرایط انباشت را تسهیل کند.

دولت با شعار «تجهیز منابع مالی بخش های پیشران اقتصاد کشور» به کاسب کاری تبدیل شده است که هدف آن تأمین مالی این سرمایه داران صرف نظر از خصوصی یا «دولتی» بودن آن ها است. دولت از بانک ها می خواهد تا با توان بیشتری به این سرمایه داران وام دهند؛ و همزمان کاسه اش را به دست گرفته است تا با انواع حربه ها نظیر گسترش فعالیت های بورس اوراق بهادار، متنوع سازی ابزارهای مالی، تأسیس صندوق های بازنشستگی خصوصی و قمار کردن بر سر حقوق تقاعد بازنشستگان و غیره پس اندازهای توده های مردم را قطره قطره از چنگ آن ها درآورد. در این جا برای نمونه برخی از سیاست های دولت برای «تجهیز منابع مالی بخش های پیشران» را ذکر می کنیم. (این موارد همگی از سند «سیاست های دولت برای خروج غیرتورمی از رکود طی سال های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴» استخراج شده اند.)

■ افزایش سهم تأمین سرمایه ی در گردش بنگاه ها از مجموع اعتبارات پرداختی بانک ها به حداقل ۶۰ درصد.

■ جذب سرمایه -گذاری خارجی در بازار اوراق بهادار.

■ کمک به تأمین مالی بنگاه های اقتصادی از طریق اوراق بهادار.

■ تنوع دادن به ابزارها و نهادهای تأمین مالی به منظور پوشش دادن کلیه ی نیازهای سرمایه گذاران و شرکت های سرمایه پذیر.

■ حذف تضمین بازخرید اوراق بهادار دولتی توسط بانک ها و تأمین نقدشوندگی آن ها از طریق بازار ثانویه اوراق بهادار (یعنی این که هیچ ضمانتی برای متضرر نشدن خریداران این اوراق وجود ندارد).

■ گسترش زمینه های فعالیت صندوق های زمین و ساختمان برای تأمین مالی بخش ساختمان.

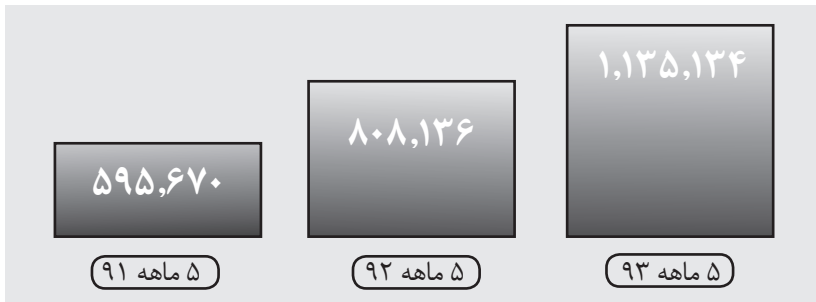
■ حذف ضامن حداقل سود و ضمانت بازخرید از اوراق بهادار منتشره ی شرکت ها از طریق مجاز دانستن فروش اوراق بهادار بخش خصوصی به قیمت بازار و تعیین نرخ سود این اوراق متناسب با ریسک آن ها.

■ ایجاد صندوق‌های بازنشستگی خصوصی.

۵-۱-۱- اقدامات دولت برای تأمین سرمایه‌ی پولی بورژوازی

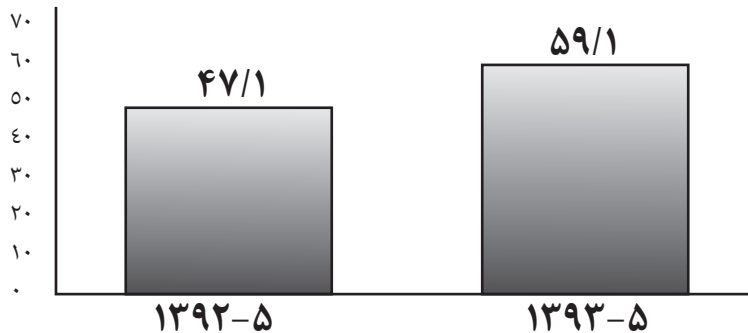
دولت در عمل نیز برخی از گام‌ها را در راستای تأمین سرمایه‌ی پولی واحدهای تولیدی به‌صورت جدی برداشته است. دولتی که پیش از این همزمان احمدی‌نژاد را برای افزایش نقدینگی، وابسته کردن بیشتر تولید به تأمین مالی بانک‌ها و وابستگی بیشتر به درآمدهای نفتی سرزنش می‌کرد و رابطه‌ی سرمایه را از هر اشتباهی مبرا می‌ساخت، اکنون خود این موارد را جزء موفقیت‌ها و دستاوردهایش قلمداد می‌کند. شکل ۴ نشان می‌دهد که تسهیلات پرداختی توسط بانک‌ها در پنج‌ماهه‌ی اول سال ۱۳۹۳ نسبت به دوره‌ی مشابه در سال ۱۳۹۲ بیش از ۴۰ درصد رشد داشته است. همزمان با این افزایش، ترکیب تسهیلات پرداخت‌شده نیز به نفع تأمین سرمایه‌ی در گردش بنگاه‌های تولیدی تغییر کرده است. طبق شکل ۵، در پنج‌ماهه‌ی ابتدایی سال‌های ۹۳ و ۹۲، به ترتیب سهم سرمایه‌ی در گردش بنگاه‌ها از تسهیلات پرداختی بانک‌ها به ترتیب ۵۹/۳ و ۴۷/۱ درصد بوده است. آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد در حالی که در پنج‌ماهه‌ی نخست سال ۹۳، حدود ۶۰ درصد تسهیلات پرداختی به سرمایه‌ی در گردش بنگاه‌ها تعلق یافته است، تنها ۸/۷ درصد این تسهیلات برای خرید مسکن و ۶/۶ درصد آن برای خرید کالاهای شخصی پرداخت شده است. این پرداخت‌ها برای خرید مسکن یا کالاهای شخصی نیز از طریق «کینزگرایی خصوصی» و با نرخ‌های بهره‌ی بسیار بالا صورت گرفته است که اعضای از طبقه‌ی کارگر که «سعادت» دریافت آن‌ها را داشته‌اند هر چه بیشتر در بدهی غوطه‌ور خواهد ساخت. علاوه بر این، درصد قابل توجهی از تسهیلات پرداختی توسط بانک‌ها نیز در راستای ایجاد بنگاه‌های جدید، یا تعمیر و توسعه بنگاه‌های قبلی صورت گرفته است که در نهایت به بورژوازی پرداخت شده است. روی هم‌رفته با توجه آمار منتشرشده توسط بانک مرکزی می‌توان گفت که در پنج‌ماهه‌ی اول سال ۹۳ از ۱۱۳,۵۱۳ میلیارد تومان تسهیلات پرداخت‌شده توسط بانک‌ها، ۸۴/۷ درصد آن به بورژوازی و ۱۵/۳ درصد آن به سایر طبقات پرداخت شده است. (قطعاً قسمتی از همین ۱۵/۳ درصد نیز در قالب وام خرید مسکن یا کالاهای شخصی مجدداً به بورژوازی تعلق گرفته است!)

شکل ۴. تسهیلات پرداختی از طرف بانکها در پنجماهه‌ی اول سال‌های ۹۱، ۹۲ و ۹۳ ارقام به میلیارد ریال است



(مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)

شکل ۵. سهم سرمایه‌ی در گردش بورژوازی از کل تسهیلات پرداختی بانکها در پنجماهه نخست سال‌های ۹۲ و ۹۳



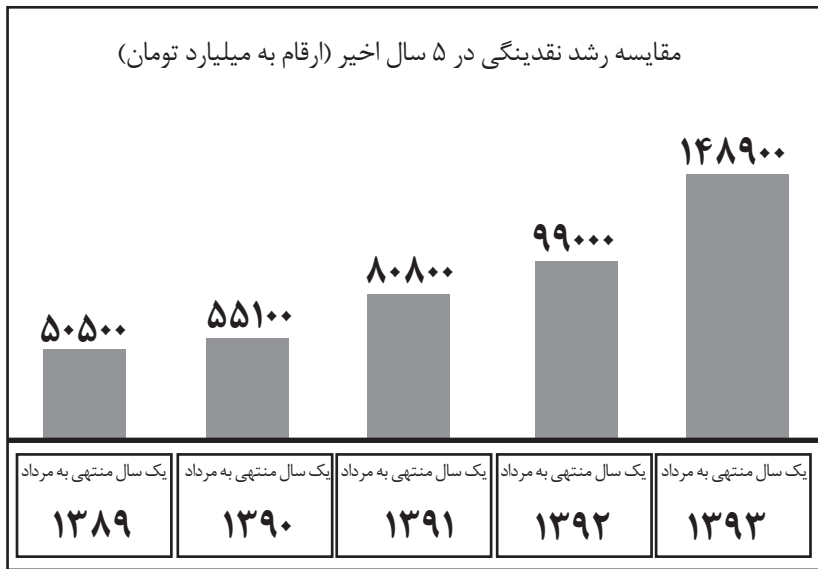
■ نسبت سرمایه در گردش از تسهیلات پرداختی بانها (۵ ماهه اول)

(مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)

دولتی که افزایش نرخ رشد اقتصادی به مدد دلارهای نفتی را برای احمدی‌نژاد مضموم می‌شمرد، اکنون رئیس کل بانک مرکزی‌اش با افتخار از تأثیر افزایش ۴۷ درصدی وصول درآمدهای نفتی بر رشد اقتصادی در بهار ۹۳ سخن می‌گوید (خبرگزاری فارس، ۹۳/۰۷/۱۶). در اقدامی مشابه مدیر کل اقتصادی بانک مرکزی از رسیدن حجم نقدینگی به ۶۴۰ هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان در پایان مرداد خبر می‌دهد (همان، ۹۳/۰۷/۱۳). این بدان معناست که نقدینگی در دوره‌ی یک‌ساله‌ی ریاست جمهوری روحانی (مرداد ۹۲ تا مرداد ۹۳)، ۳۰ درصد یعنی حدوداً ۱۵۰ هزار میلیارد تومان رشد داشته است. مواهب این رشد سرسام‌آور حجم

پول موجود در اقتصاد نیز مشخص است که به چه طبقه‌ای رسیده است. نمودار زیر روند افزایش نقدینگی را از یک‌ساله‌ی منتهی به مرداد سال ۱۳۸۹ تا یک‌ساله‌ی منتهی به مرداد ۱۳۹۳ نشان می‌دهد. همان‌طور که از این جدول پیداست، دولت روحانی همان رویه‌ی پیشین را با شدت بیشتری دنبال کرده است؛ از دولتی که سعی دارد با بسته‌های به‌اصطلاح محرک اقتصادی، سرمایه‌گذاران را به سرمایه‌گذاری ترغیب و سرمایه‌ی پولی آن‌ها را تأمین کند، چه انتظاری جز این می‌رود؟!

شکل ۶. روند رشد نقدینگی در دولت‌های احمدی‌نژاد و روحانی - ارقام موجود در نمودار میزان نقدینگی اضافه‌شده در طول یک سال را نشان می‌دهد



(مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)

۵-۱-۲- «مالی‌سازی» و توسعه‌ی سرمایه‌داری

پیش از این‌که به بحث سرمایه‌ی مولد ورود کنیم، لازم است که درباره‌ی نکته‌ی بسیار مهمی توضیح دهیم. گفتیم که دولت برای تأمین سرمایه‌ی پولی بخش‌های «پیشران» بر گسترش بازارهای مالی حساب ویژه‌ای باز کرده است. این حرکت به سمت گسترش بازار

سرمایه و بسط اوراق بهادار مالی که از ضرورت های خود فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد، توسط بعضی از به‌ظاهر منتقدان نظام سرمایه‌داری با برچسب «مالی‌سازی» توضیح داده می‌شود. آن‌ها عنوان می‌کنند تمام فجایع بشر کنونی از این «مالی‌سازی» سرمایه و از دور خارج شدن سرمایه‌ی صنعتی ناشی می‌شود. علاوه بر این، با انکار نرخ رشدیابی که رژیم متأخر انباشت و شیوه‌ی مقررات‌یابی متناظر با آن در بسیاری کشورها نظیر چین و هند و حتی در ایران به بار آورده است، اظهار می‌دارند که نئولیبرالیسم «مسیر طبیعی توسعه‌نیافتگی» در نظام سرمایه‌داری است؛ آن‌ها با ارجاع به بهشت خود، کینزگرایی و انباشت فوردیستی پس از جنگ جهانی دوم، نئولیبرالیسم و نه رابطه‌ی سرمایه را باعث و بانی تمام مشکلات بشر می‌بینند.

این حقیقت ساده از نگاه «نافذ» «روشنفکران» خرده‌بورژوا مخفی می‌ماند که بسط نظام اعتبار خود نتیجه‌ی فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری بوده است، نتیجه‌ای که مدت‌هاست به پیش فرض توسعه‌ی بیشتر تولید سرمایه‌داری بدل شده است. بدون توسعه‌ی نظام اعتبار، توسعه‌ی بیشتر تولید سرمایه‌داری امکان‌پذیر نبوده است. مارکس در متون متفاوتی نشان داده است که توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری همزمان توسعه‌ی نظام اعتبار نیز است (به‌عنوان مثال، رجوع کنید به مارکس ۱۳۸۶: ۶۳۹، ۶۷۳؛ مارکس ۱۹۹۲: ۲۶۱، ۳۹۶؛ مارکس ۱۹۹۱: ۵۷۱-۵۷۲). در واقع، کسانی که به تعبیر مارکس (۱۹۹۱: ۵۷۲) «تاب‌ترین و عظیم‌ترین سیستم قماربازی و کلاهبرداری» را در قالب نظام اعتبار و بازارهای مالی می‌بینند، اما ناب‌ترین و عظیم‌ترین شکل غارت و چپاول کار پرداخت‌نشده‌ی غیر و استثمار طبقه‌ی کارگر را نمی‌بینند و نمی‌دانند که اولی نتیجه‌ی منطقی دومی است، در نهایت در قامت توجیه‌گرانی ظاهر می‌شوند که در سمت اشتباه تاریخ ایستاده‌اند. نهایت کار این توجیه‌گران روابط بورژوازی به آن جا می‌رسد که با زیر سؤال بردن «مالیه»، به‌دنبال نسخه‌پیچی برای توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌افتند؛ و چه کسی احمق‌تر از آن چپ خودخوانده‌ای است که گمان می‌کند مصلحت بورژوازی، روش‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری و منافع آن‌ها را بهتر از خود بورژوازی می‌شناسد؟! تفکر اصیل اما می‌داند که سرمایه تنها به‌عنوان یک حرکت که مراحل متفاوتی را پشت سر می‌گذارد می‌تواند درک شود و نه به‌عنوان یک چیز ایستا (که در یک مرحله از تاریخ توسعه‌ی خود مثلاً انباشت فوردیستی و کینزگرایی ثابت باقی بماند). بسط بازارهای مالی چیزی جز

گرایش ذاتی خود فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری نیست و اگر ضرورتاً هر بازار مالی در نهایت دچار فروپاشی می‌شود، این نه به خاطر عوامل خارجی نظیر بدبینتی گردانندگان این بازارها بلکه نتیجه‌ی محدودیت‌های ذاتی است که خود تولید سرمایه‌داری با آن‌ها روبرو است؛ در واقع، این محدودیت‌های ذاتی و تناقضات فرآیند تولید سرمایه‌داری هستند که با انفجار ناگزیرشان بحران بر سراسر بازارهای جهانی حکم‌فرما می‌شود. ذهنیت بورژوازی، قماربازی پیش از وقوع بحران‌های بزرگ را نه ناشی از اختلالاتی در تولید سرمایه‌داری، بلکه ناشی از طینت بد این یا آن سهام‌دار می‌داند و فراموشی می‌کند که بدبینتی افراد نه ریشه در گناه نخستین آدم ابوالبشر، بلکه ریشه در شر عظمای سرمایه‌داری و روابط طبقاتی آن دارد. همان‌طور که دولت، احمدی‌نژاد را می‌کوبد تا سرمایه را نجات دهد، این دسته از «مخالفان سرسخت مالی‌سازی»، گسترش بازارهای سرمایه را می‌کوبند تا خود رابطه‌ی سرمایه را نجات دهند.^۱

۵-۲- سرمایه‌ی مولد، هرج و مرج در بازار و استبداد در کارخانه

دولت در سیاست‌های اقتصادی خود از «بهبود محیط کسب‌وکار» نیز سخن گفته است. این «بهبود محیط کسب‌وکار» به چیزی اشاره دارد؟ دیدیم که دولت برای شکل نخست سرمایه یعنی سرمایه‌ی پولی برنامه‌هایی دارد که این برنامه‌ها در راستای فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری است. این برنامه‌ها باعث نشده است تا عرصه‌ی به‌غایت مهم تولید، که ارزش و ارزش اضافی در آن تولید می‌شود و به‌نوعی حیات و ممات سرمایه‌داری به آن گره خورده است، از نگاه «تیزبین» ذهنیت بورژوازی مخفی باقی بماند. دولت خود در مورد «بهبود محیط کسب‌وکار» چنین می‌گوید:

فضای کسب‌وکار به مجموعه عواملی اطلاق می‌شود که در بیرون از بنگاه وجود دارد و بر عملکرد بنگاه اثری تعیین‌کننده می‌گذارد. بخش مهمی از فضای اقتصادی

۱- مارکس بر خلاف این «دلسوزان بشریت» در جلد سوم سرمایه از خصلت دوگانه‌ی نظام اعتبار حرف می‌زند: نظام اعتبار که مقارن با توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری و جهت گسترش مرزهای این توسعه به کار گرفته می‌شود، از یک طرف «ناب‌ترین و عظیم‌ترین سیستم کلاهبرداری» را تولید می‌کند و حتی «تعداد قلیل استعمارگران ثروت اجتماعی را محدودتر می‌کند»، از طرف دیگر نیز با «تبدیل تدریجی شرکت‌های خصوصی سرمایه‌دارانه به شرکت‌های سهامی عام سرمایه‌دارانه»، ابزار و روش‌های بالقوه‌ای را برای گذار از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به نمایش می‌گذارد (مارکس، ۱۹۹۱: ۵۷۲-۵۷۱). آری، در هر شری نشانه‌هایی برای رستگاری وجود دارد!

و حقوقی پیرامون بنگاه‌های اقتصادی، متأثر از عملکرد دولت و تعریف نقش دولت در شکل‌دهی روابط اقتصادی است... علاوه بر میزان دخالت دولت در اقتصاد، ایجاد زمینه‌ی مناسب برای راه‌اندازی بنگاه‌های جدید و توسعه‌ی فعالیت بنگاه‌های موجود، در ایجاد آثار مثبت برنامه‌ی خروج از رکود نقش مهمی دارد... یکی از کلیدی‌ترین برنامه‌های دولت در زمینه‌ی بهبود فضای کسب‌وکار، کاهش مداخلات در زمینه‌ی قیمت‌گذاری و سرکوب قیمت‌ها است.

سیاست‌های اقتصادی دولت، ۱۳۹۳: ۱۵

به تعبیر مارکس، **آنارشی یا هرج و مرج** در تقسیم کار اجتماعی و **خودکامگی یا استبداد** در کارخانه شروط متقابل در جامعه‌ی مبتنی بر نظام تولید سرمایه‌داری هستند (مارکس، ۱۳۸۶: ۳۹۱). به بیان دقیق‌تر، «روابط اجتماعی سرمایه‌حالی شکلی دوگانه است: هرج و مرج و استبداد؛ بین سرمایه‌های متعدد هرج و مرج وجود دارد؛ در هر سرمایه [یا بنگاه تولیدی] استبداد. هر یک از این روابط، هرج و مرج و استبداد، شرط [وجودی] دیگری است» (بارکر، ۲۰۰۱: ۲۰۷). در واقع، رابطه‌ی سرمایه از یک طرف خود را از طریق رقابت بین سرمایه‌های متعدد نشان می‌دهد، لذا برای آزاد بودن این سرمایه‌ها در پیگیری اهدافشان در بازار، نوعی هرج و مرج ضرورت دارد. از طرف دیگر، هر سرمایه باید بتواند بنگاه تولیدی خویش را مطابق ایده‌ها و نیازهای خود سامان‌دهی کند و در محیط کار تمامی عوامل تولیدی باید گوش به فرمان سرمایه و تحت سلطه‌ی وی باشند؛ مورد اخیر جنبه‌ی استبدادی رابطه‌ی سرمایه را می‌سازد.

وقتی دولت از «کاهش مداخلات در زمینه‌ی قیمت‌گذاری و سرکوب قیمت‌ها» سخن می‌گوید در واقع، به سرمایه‌داران پیغام می‌دهد که این هرج و مرج وجود دارد و آن‌ها با خیال راحت می‌توانند به رقابت با یکدیگر بپردازند و دولت در تعیین قیمت کالاها آن‌ها مداخله نخواهد کرد. با این حال، «بهبود فضای کسب‌وکار» ناظر به هر دو جنبه‌ی روابط اجتماعی سرمایه است که جنبه‌ی استبداد آن در عباراتی کلی نظیر «فضای اقتصادی و حقوقی پیرامون بنگاه‌های اقتصادی» بیان شده است. به‌طور خلاصه، هدف دولت از این عنوان پرطمراق این است که کارگر باید در محیط کار انضباط داشته باشد و فرآیند تولید را با اعتصابات یا اعتراضات خود مختل نکند؛ کارگر باید درخواست اضافه دستمزد نداشته باشد تا نرخ سود سرمایه‌دار بالا رود و وی رغبت بیشتری به سرمایه‌گذاری داشته باشد؛ کارگر باید سهولت اخراج خود توسط سرمایه‌دار را

بپذیرد چون این موضوع معیاری برای ارزیابی «بهبود محیط کسب و کار» است. بسته‌ی سیاستی دولت گرچه این موارد را به صراحت اعلام نمی‌کند، اما هر کارگری وقتی قصد دفاع از حقوق خود را داشته باشد با شکل عملی آن‌ها که همان خشونت دولت سرمایه‌داری است روبرو می‌شود. اما چه کارگری است که قصد دفاع از حقوق خود را نداشته باشد؟ تضاد آشتی‌ناپذیر بین کار و سرمایه در قلب رابطه‌ی سرمایه‌قرار گرفته است و هیچ ابزاری توانایی محو، حذف و لاپوشانی این تضاد را ندارد. برای سرمایه‌داری نکته‌ی تأسف بار این است که این تضاد خود را در قالب مبارزه‌ی طبقاتی نشان می‌دهد. در واقع، مبارزه‌ی طبقاتی که از ذات خود رابطه‌ی سرمایه‌نشأت می‌گیرد، سرمایه‌داری را رها نخواهد نکرد، مگر با نابودی این شیوه‌ی تولید.

دلیل دیگری که باعث می‌شود تا دولت حداقل در رسمی‌ترین متن اقتصادی خود بر طبل استبداد علیه طبقه‌ی کارگر نکوبد، این است که سرمایه‌پیش از این با تحمیل هزینه‌های بحران به طبقه‌ی کارگر، بهره‌برداری خود از شرایط بحرانی را انجام داده است.^۱ سرمایه‌پیش از این بنا به ادبیات فریدمن سعی کرده است امری را که «به‌لحاظ ساسی غیرممکن» بود به «هر به لحاظ سیاسی اجتناب‌ناپذیر» تبدیل نماید. برای روشن شدن بحث بیابید حداقل دستمزد کارگران را در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۳ به دلار محاسبه کنیم.

جدول ۶. حداقل دستمزد بر اساس دلار و تومان

سال	حداقل دستمزد ماهیانه به تومان	قیمت متوسط سالانه‌ی یک دلار به تومان	حداقل دستمزد ماهیانه به دلار
۱۳۸۹	۳۰۳,۰۰۰	۱۰۴۴	۲۹۰
۱۳۹۰	۳۳۰,۳۰۰	۱۲۰۴	۲۷۴
۱۳۹۱	۳۸۹,۷۰۰	۲۶۰۷	۱۴۹
۱۳۹۲	۴۸۷,۱۲۵	۳۱۸۳	۱۵۳
۱۳۹۳	۶۰۸,۹۰۰	۳۲۲۰* (برآورد ما)	۱۸۹

(مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران)

۱- البته دولت همزمان تحرکاتی را نیز برای «اصلاح» قانون کار و تسهیل فرآیند اخراج کارگران آغاز کرده است. «اصلاح» قانون کار که در دولت احمدی‌نژاد کلید خورده بود، پس از مدتی توقف مجدداً توسط دولت فعلی دنبال می‌شود. مطابق «اصلاحات» پیشنهادی حق اخراج کارگران به‌صورت یکجانبه به کارفرما واگذار خواهد شد. نکته‌ی قابل توجه این است که دولت تمامی این اقدامات را تحت عنوان «طرح تأمین امنیت شغلی کارگران» انجام می‌دهد (ایلنا، ۹۳/۰۷/۲۸).

همان طور که مشاهده می‌کنید حداقل دستمزد ماهیانه‌ی کارگری در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۳ بیش از ۱۰۰ دلار کاهش یافته است؛ این در حالی است که اگر چه در سال ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ متوسط نرخ دلار افزایش زیادی نداشته است، اما تورم بسیار شدید در این دو سال باز هم سهم کارگران از محصول تولیدشده را کاهش داده و سفره‌ی آن‌ها را کوچک‌تر کرده است. در واقع، دستمزد کارگران ایران به دلار بازتاب‌دهنده‌ی همه چیز نیست، اما در مورد شرایط کارگران و استبدادی که به آن‌ها روا می‌رود، چیزی که ما می‌گوییم. بنابراین، پیش از این و از طریق بحران، «بهبود محیط کسب و کار» از طریق سرکوب شدید دستمزد کارگران، بیکاری فزاینده، ایجاد ارتش ذخیره‌ی بسیار بزرگ کارگری، شکاف در بین طبقه‌ی کارگر و در یک کلام بی‌خانمانی بیشتر این طبقه حاصل شده است. دولت تنها به سرمایه‌داران قول نمی‌دهد که مداخله‌ی محدود خود در قیمت‌گذاری کالاهای آن‌ها را حذف خواهد کرد، بلکه همزمان در عمل به آن‌ها اثبات کرده است که از سرکوب دستمزد کارگران استقبال می‌کند و شرایط حفظ این وضعیت را به وجود می‌آورد. از این حیث، مواردی چون اختصاص سبد کالا به کارگران، تنها تاکتیک‌هایی برای منحرف کردن نگاه کردن آن‌ها از مسئله‌ی اصلی و دامن زدن به این گفتمان ایدئولوژیک است که «دولت نماینده‌ی همگان و مظهر منفعت و مصلحت کل جامعه است». بهره‌برداری از بحران و تبدیل «امر به‌لحاظ سیاسی ناممکن» به «امر به‌لحاظ سیاسی اجتناب‌ناپذیر» چنین چیزی است؛ اما این فرآیند برخلاف آنچه فریدمن فکر می‌کرد، فرآیندی خودبه‌خودی نیست. بورژوازی در غیاب سرکوب طبقه‌ی کارگر و فعالین پیشرو آن که در این مدت پدیده‌ای روزمره بوده است، نمی‌توانست به چنین چیزی دست یابد. عدم بلوغ طبقه‌ی کارگر (که خود تا حدی معلول سرکوب‌های پیشین است)، عدم وجود تشکل‌های مستقل حوزه‌ای و سراسری این طبقه و در اختیار نداشتن یک استراتژی طبقاتی مشخص و کارا در پیروزی بورژوازی در این نبرد نقش داشته است.^۱

۱ - با این همه دولت در متن‌هایی که چندان جلوی دید عموم قرار ندارند، به‌صراحت از خوب بودن «تکانه‌ها» و چالش‌هایی که در سال‌های ۹۱ و ۹۲ بر اقتصاد ایران وارد آمدند، سخن می‌گوید. اگر بسته‌ی تحلیلی دولت، نحوه‌ی مواجهه‌ی دولت احمدی‌نژاد و واکنش آن به این تکانه‌ها را به شدت به «چالش» می‌کشد، اما در متون دیگر به فواید بحران اذعان نیز می‌شود. مثلاً بانک مرکزی در گزارش خود از تحولات کشور در سال ۹۱ که در دولت روحانی تنظیم شده است، چنین می‌نویسد: ... ادامه در صفحه بعد

۵-۲-۱- افزایش تولید، افزایش بیکاری

پیش از این ترکیب طبقاتی تسهیلات پرداخت شده توسط بانکها را مورد بحث قرار دادیم. حالا بیایید سری به وضعیت اشتغال کارگران در دولت روحانی بزنیم. همان طور که گفتیم در یک سال گذشته وصول درآمدهای نفتی ایران ۴۷ درصد افزایش یافته است. از طرف دیگر، با توافق موقت ژنو بخش قابل توجهی از درآمدهای بلوکه شده ایران نیز آزاد شده است و صادرات نفت نیز نسبت به دو سال گذشته رشد داشته است. بنا به آمارهای بانک مرکزی، تولید ناخالص داخلی در سه ماهه‌ی اول سال ۹۳ نسبت به دوره‌ی مشابه سال ۹۲، ۴/۶ درصد رشد داشته است. بخش صنعت در همین مدت ۲/۷ درصد بزرگ تر شده است و تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص (که نشان دهنده‌ی سرمایه‌گذاری در کالاهای سرمایه‌ای است) ۵/۷ درصد رشد داشته است. از این میان، در این دوره تنها سرمایه‌گذاری در یکی از اقسام ابزارهای تولیدی یعنی در بخش ماشین‌آلات ۱۷/۷ درصد افزایش یافته است (گزارش بانک مرکزی از تحولات سه‌ماهه‌ی اول سال ۹۳). بودجه عمرانی تخصیص یافته توسط دولت در نیمه‌ی نخست سال ۹۳ نسبت به دوره‌ی مشابه در سال ۹۲، بیش از سه برابر افزایش داشته است و همزمان واردات کالاهای واسطه‌ای که در تولید مورد استفاده قرار می‌گیرند نیز به تعبیر مقامات رسمی «رشد شتابان» داشته است (خبرگزاری فارس، ۹۳/۰۷/۱۴). همه‌ی این‌ها از افزایش نسبی فعالیت‌های تولیدی و افزایش حجم ارز وارد شده به کشور حکایت دارد. این که مواهب این امر چگونه بین طبقات تقسیم شده است، از ابتدا مشخص است!

اما تأثیر این افزایش درآمدها و رشد تولید بر وضعیت اشتغال طبقه‌ی کارگر چگونه بوده است؟ بنا به نتایج آمارگیری نیروی کار که توسط مرکز آمار ایران صورت می‌گیرد، تعداد

...ادامه از صفحه قبل - «همه‌ی تکانه‌هایی که در سال ۱۳۹۱ بر اقتصاد کشور وارد آمد، در میان مدت و بلندمدت لزوماً منفی نیستند. اجرای درست قانون هدفمندی یارانه‌ها گام بلندی است که در درازمدت می‌تواند به تخصیص بهتر و افزایش بهره‌وری منابع در اقتصاد کشور منجر شود. همچنین، افزایش نرخ ارز را می‌توان واکنش طبیعی اقتصاد به اصلاح قیمت‌های نسبی به دنبال اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها دانست. اگرچه آثار کوتاه‌مدت این دو اتفاق در اقتصاد کشور رشد تولید ناخالص داخلی منفی و تشدید تورم را رقم زده است، لیکن انتظار می‌رود با آشکار شدن علائم درست قیمتی در بازارها و بروز مزیت‌های رقابتی اقتصاد، به تدریج رشد سرمایه‌گذاری، تولید و اشتغال در گروه‌ها و زیرگروه‌های اقتصادی روی دهد» (خلاصه‌ی تحولات اقتصادی کشور در سال ۹۱، ص ۲؛ منتشر شده در اسفندماه ۹۲).

مشاغل از ۲۲,۱۶۷,۱۴۷ در تابستان ۹۲ به ۲۱,۴۹۸,۰۱۳ شغل در تابستان ۹۳ رسیده است؛ یعنی طی این مدت ۶۷۰ هزار شغل از دست رفته و به جمعیت بیکاران اضافه شده است. بررسی دقیق تر این آمارها نشان می دهد که در این مدت تنها در بخش صنعت حدود ۳۰۰ هزار کارگر از کار بیکار شده اند^۱ (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۳). حال معنای افزایش تولید، افزایش واردات کالاهای واسطه‌ای، افزایش درآمدهای ارزی کشور و غیره را بهتر می دانم. وقتی ذهنیت بورژوازی از افزایش بهره‌وری حرف می زند، دقیقاً چه چیزی می گوید؟ در واقع، منظور این است که به ازای یک واحد یکسان از سرمایه‌گذاری جدید، کارگران کمتری جذب شوند و ماشین آلات حجم بزرگ تری را به خود اختصاص دهند، بخشی از کارگران موجود نیز در صورت نیاز اخراج شوند و کارگرانی که همچنان در عرصه‌ی تولید باقی می ماندند، سهم‌شان از ارزش محصولات تولیدشده کمتر شود. به این استراتژی «توسعه»، استراتژی ارزش اضافی نسبی می گویند.

۵-۲-۲- دولت و تخریب «خلاق» سرمایه

در رابطه با سرمایه‌ی مولد یک سؤال دیگر وجود دارد که پاسخ به آن بخشی از دکتترین مدیریت بحران دولت را مشخص می کند؟ آیا سیاست‌های کلانی که دولت تصمیم به اجرای آن‌ها گرفته است، نظیر یکسان‌سازی و افزایش نرخ ارز و همچنین افزایش رقابت و هرج و مرج بین سرمایه‌های متعدد، باعث نمی شود تا هزینه‌های تولید بخشی از سرمایه‌داران «عزیز» بالا برود و ورشکست شوند؟ مطمئناً بسیاری از ورودی‌های تولید بنگاه‌های کوچک و متوسط از طریق واردات تأمین می شود و بالا بودن نرخ ارز هزینه‌های وارداتی برخی از آن‌ها را افزایش می دهد. علاوه بر این، سرکوب دستمزدها باعث شده است تا تقاضای داخلی زیادی نیز برای کالاهای مصرفی تولیدشده توسط تعدادی از این «بخت‌برگشتگان» وجود نداشته باشد، لذا آن‌ها به‌سادگی قادر به افزایش قیمت کالاهای خود نیز نیستند؛ رقابت با سایر سرمایه‌داران نیز توانایی آن‌ها برای افزایش قیمت‌ها را محدود می کند. در این

۱- دولت در آمارهای خود با کاهش تعداد جویندگان کار سعی کرده است طوری وانمود کند که نرخ بیکاری کاهش یافته است. با این حال، آمارهای منتشرشده نشان می دهد که علی‌رغم اعلام دولت مبنی بر کاهش نرخ بیکاری، تعداد شاغلان کاهش یافته است. در جامعه‌ی بورژوازی، دم خروس همواره از جایی بیرون می زند!

شرایط مشخص است که تعداد قابل توجهی از سرمایه‌داران نمی‌توانند بحران و فرآیند رقابت نفس‌گیر آن را تاب بیاورند و ورشکسته می‌شوند. پس تخریب سرمایه همچنان که در سه سال گذشته صورت گرفته است، در آینده‌ی پیش رو نیز ادامه خواهد داشت. این همان چیزی است که مارکس آن را «تخریب نیروهای مولده» نیز می‌نامد.

اما بیایید از چشم یک بورژوا، جوزف شومپیتر، به این پدیده نگاه می‌کنیم. در این جا می‌خواهیم از مردی سخن بگوییم که در همان سالی به دنیا آمد که کارل مارکس از دنیا رفت. مردی که در روزهای سخت و طاقت‌فرسای رکود بزرگ اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ می‌گفت در درازمدت، منافع مادی عرضه‌شده توسط سرمایه‌داری بر هزینه‌های «کوتاه‌مدت» ناشی از نابرابری‌ها و آشفستگی‌های آن می‌چربد. مردی که در همان روزها در مقام استاد در یکی از کلاس‌های درس دانشگاه هاروارد به شاگردان خود گفت: «آقایان، رکود برای سرمایه‌داری شبیه یک دوش خوب آب سرد است» (هیل برونر، ۱۹۹۶: ۴۶). شومپیتر با اصطلاح معروف خود «تخریب خلاق» عنوان می‌کند که در سرمایه‌داری، پیشرفت خصلتی «تناقض‌آمیز» دارد.

گشودن بازارهای داخلی یا خارجی جدید و تکامل سازمانی از یک کارگاه پیشه‌وری و کارخانه‌ای کوچک به بنگاهی همچون شرکت فولاد ایالات متحده، فرآیندی از یک جهش صنعتی را به نمایش می‌گذارد که ساختار اقتصادی را از درون دگرگون می‌سازد، به‌طور مستمر ساختار قبلی را نابود ساخته و ساختار جدیدی خلق می‌کند. این فرآیند تخریب خلاق، یک واقعیت اساسی در رابطه با سرمایه‌داری است.

شومپیتر، ۲۰۰۳: ۸۳

به بیان شومپیتر، با جهش تکنولوژیکی، ساختارهای کهنه نابود و ساختارهای نو متولد می‌شوند. از نظر وی درست است که با این تغییرات از رفاه عده‌ای نه برای کوتاه‌مدت، بلکه احتمالاً برای همیشه، کاسته می‌شود، کارخانه‌ها تعطیل و کارگران بیکار می‌شوند، اما این فرآیند «آشوب و تغییر دائمی» در نهایت منفعت و رفاه «بسیار زیادی» برای اکثریت جامعه به همراه دارد. جوامعی که به «توفان ابدی تخریب خلاق» اجازه‌ی بروز نمی‌دهند، دچار رکود می‌شوند و نمی‌توانند از «مواهب» سرمایه‌داری استفاده کنند. اما جوامعی که به «تخریب خلاق» آری می‌گویند، «مولدتر» و «ثروتمندتر» می‌شوند و سطح بالاتری از رفاه

را تجربه می کنند.

در وضعیت فعلی، ذهنیت ایدئولوژیک بورژوازی قسمتی از تخریب سرمایه (تخریب سرمایه های کوچک یا متوسط) را به پای «تخریب خلاق» می گذارد. بورژوازی به این تصور باطل دل خوش می کند که از پس این تخریب ها، بنگاه های جدیدی با روش های تولیدی نوین تر و با بهره وری بالاتر طلوع خواهند کرد. اما ذهنیت بورژوازی هنگامی که با خطر تخریب سرمایه های بزرگ روبرو می شود، قرار خود را از دست می دهد و اعلام می کند که سرمایه های بزرگ، عشق هایی آسمانی هستند که در فراق آن ها حیات معنایی ندارد. سرمایه های بزرگ آنقدر بزرگ هستند و آنقدر با سایر سرمایه ها پیوستگی و ارتباط دارند که نمی توانند سقوط کنند، چون سقوط آن ها به معنای سقوط بخش بزرگی از اقتصاد «آرمانی» است. این چیزی است که ذهنیت مسلط بورژوازی در پاسخ به این گزاره که «مرور زمان خود همه ی مشکلات را حل می کند، از خود صادر می کند»؛ همچنان که کینز در پاسخ به این که در درازمدت رکود خود حل خواهد شد و نیاز به مداخله ی دولت نیست گفته بود «در درازمدت همه ی ما مرده ایم».

ذهنیت بورژوازی اما در همه ی اشکال خود این مطلب را نادیده می گیرد که حیات سرمایه داری و بازتولید سرمایه در تمامی مراحل آن بدون وجود دولت امکان ناپذیر بوده است. مسئله تنها این نیست که دولت می بایست در تمامی کشورها به انباشت بدوی سرمایه کمک کند یا زمینه ی کارکرد حقوقی سرمایه داری، اجرای قراردادها، حفاظت از مالکیت خصوصی و غیره را سامان دهد. بلکه در سرمایه داری تضادهایی اساسی نهفته است (همچون تضاد بین کار و سرمایه یا تضاد بین الزامات بازتولید نظام سرمایه داری و منطق عمل سرمایه دارهای منفرد) که بدون حضور فعال و مستمر دولت، بازتولید سرمایه به کلی ناممکن است. اما همواره باید توجه داشت که حضور دولت به معنای الغای این تضادها نیست و این تضادها با سیاست گذاری رفع و رجوع نمی شوند. دولت تنها سعی می کند این تضادها را به نفع سرمایه مدیریت کرده، ایدئولوژی های مورد نیاز برای حفظ هژمونی سرمایه را تبلیغ کند و غیره. از این حیث، دولت خود جزئی از رابطه ی سرمایه است.

در بحران اخیر سرمایه داری ایران نیز دولت راجع به چند و چون سیاست های پولی خود به هر نحو که تصمیم گیری نماید، باز تضادهایی وجود خواهد داشت. دولت اگر پول

بین‌المللی را بر پول ملی اولویت دهد و سعی داشته باشد سیاست‌های به اصطلاح توسعه‌ی صادرات را بر صدر بنشانند، با تخریب بخشی از سرمایه‌های کوچک و متوسط که نمی‌توانند هزینه‌های واردات کالاهای مورد نیاز خود برای تولید را تقبل کنند، روبرو می‌شود (پس افزایش نرخ ارز مشکلاتی را برای سرمایه به همراه خواهد داشت). همچنین اگر پول ملی را بر پول بین‌المللی اولویت دهد و سعی کند (با افزایش ارزش پول ملی) ابزار تولید وارداتی را با قیمت ارزان‌تر در اختیار سرمایه‌داران قرار دهد، باز توانایی بسیاری از سرمایه‌ها برای رقابت در بازار جهانی از دست می‌رود. دولت سرمایه‌داری به دلیل محدودیت‌های ذاتی این شیوه‌ی تولید همواره مجبور است در محصه‌های به‌غایت مضحکی دست به‌گزینش و نسخه‌پیچی بزند؛ نسخه‌پیچی‌هایی که هربار و به‌رغم تفاوت‌های آشکارشان با هم، بر استاندارد بودن خود و حقیقی بودن ابدی‌شان تأکید می‌کنند و هربار نیز این شکست حتمی است که در گوشه‌ای به انتظارشان نشسته است.

۵-۳- سرمایه‌ی کالایی، تقاضای مؤثر و مسئله‌ی تحقق

در بحران تمامی بخش‌های چرخه‌ی سرمایه با اختلال مواجه می‌شود؛ سرمایه‌ی پولی قحط می‌شود، نرخ سود سرمایه‌ی مولد به شدت پایین می‌آید و سرمایه‌ی کالایی نیز با کمبود تقاضا مواجه می‌شود. در رابطه با سرمایه‌ی کالایی این اختلال در قالب کالاهایی که در انبارها می‌گنند، زنگ می‌زنند یا ارزش مصرف آن‌ها زایل می‌شود خود را نشان می‌دهد. بخشی از کالاهای تولیدی، ابزار تولید بوده که باید در سایر رشته‌های تولیدی به مصرف مولد برسند. مصرف این بخش از کالاهای تولیدی هیچ ارتباطی با قدرت خرید کارگران ندارد؛ اما از آن‌جا که رونق همچون عروسی بدقلق مدت‌ها است که با سرمایه‌دار داماد ما قهر کرده است و سرمایه‌دار نیز در غیاب سود کافی، اعتماد به نفس خود را از دست داده و نمی‌تواند تمنای وصال دوباره را در قالب سرمایه‌گذاری‌های خود عملی سازد یا در این راستا دست به آزمون و خطا بزند، تقاضا برای این نوع کالاها (ماشین‌آلات، ساختمان‌ها، مواد خام و غیره) کاهش می‌یابد. بخشی دیگر از کالاها که ارزش‌ها مصرفی هستند و باید به مصرف‌نهایی برسند نیز به دلیل سرکوب دستمزدهای کارگران، بیکاری فزاینده و غیره تقاضای بالایی برای آن‌ها وجود ندارد. سرمایه‌دار که

پیش از این به دلیل «موفقیت» در استعمار کارگران و همزمان تولید ارزش اضافی به خود تبریک گفته بود، اکنون با مشکل فروش کالاهای تولیدشده روبرو می‌شود: کالاها نمی‌توانند به تمامی به پول تبدیل شوند تا دوباره در قالب سرمایه‌ی پولی این چرخه تکرار شود. مسئله‌ی تحقق ارزش به جریان انداخته‌شده توسط سرمایه‌دار و ارزش اضافی منضم به آن «غم» بزرگی است که قلب «نازک» سرمایه‌دار ما را به درد می‌آورد.

دولت چه پیشنهادهایی برای کاهش اثرات مخرب کمبود تقاضای مؤثر دارد؟ آیا می‌خواهد با حفظ حاشیه‌های سود سرمایه‌داران اندکی دستمزد کارگران را افزایش دهد تا قدرت خرید آن‌ها بالاتر رود و بتوانند کالاهای مصرفی بیشتری خریداری کنند؟ آیا می‌خواهد با ترغیب بانک‌ها و موسسات مالی و اعتباری به «کینزگرایی خصوصی» دامن بزند و از راه ارائه‌ی وام و بدهکارسازی فزاینده‌ی طبقه‌ی کارگر، مسئله‌ی تحقق ارزش و ارزش اضافی که برای سرمایه‌دار «بلندهمت» ما پیش آمده است را «حل» کند؟ همه می‌دانیم که این موارد تکنیک‌های شناخته‌شده‌ای هستند که سرمایه در صورتی که شرایط آن را اقتضاء کند از آن‌ها استفاده خواهد کرد. اما در شرایط حاضر چه روشی مدنظر سیاست‌های اقتصادی دولت است؟

ذهنیت بورژوازی (که گمان می‌کند تورم همواره پدیده‌ای صرفاً پولی است) وقتی با درخواست کارگران و فشار آن‌ها برای افزایش دستمزد روبرو می‌شود با این جمله پاسخ می‌دهد که «افزایش دستمزد به معنای افزایش نقدینگی است و افزایش نقدینگی تنها به تورم دامن می‌زند». دولت اکنون نه در پاسخ به درخواست کارگران بلکه در پاسخ به سرمایه‌دارانی که با کمبود تقاضا برای کالاهای خود مواجه‌اند، چنین می‌گوید: «افزایش پول با هدف تحریک تقاضا به رکود منجر می‌شود» (بسته‌ی تحلیلی دولت، ۱۳۹۳: ۱۱). در حالت اول که کارگران درخواست افزایش دستمزد خود را مطرح می‌کنند و برای آن فشار می‌آورند، ذهنیت بورژوازی چشم خود را به این واقعیت می‌بندد که منظور کارگران از افزایش دستمزد این است که سهم آن‌ها از محصولات تولید کرده‌اند افزایش یابد و سهم سرمایه‌دار استعمارگر به همان اندازه کاهش یابد. در این الگو، چیزی که قبل از آن به یکی (سرمایه‌دار) تعلق داشت به دیگری (کارگر) می‌رسد و اصلاً ما با مسئله‌ای به نام افزایش حجم پول روبرو نیستیم. سرمایه‌دار چرا این مسئله‌ی ساده را

درک نمی‌کند؟ چون چنین چیزی «تجاوز» به حیطة «مقدس» سود سرمایه‌دار است و در حالی که ارتشی از بیکاران در جامعه وجود دارد که هر لحظه آماده‌ی «خدمت» به سرمایه هستند، دلیلی وجود ندارد که به این حیطة «تجاوز» شود. لذا تا زمانی که فشار کافی از جانب کارگران بر سرمایه وارد نشود، سرمایه‌داری و دولت‌اش به این امر تن نخواهند داد. علاوه بر این، کسانی که آنقدر «بلندمرتبه» شده‌اند که به درجه‌ی «والای» سیاست‌گذاری نائل شوند، نیک می‌دانند که سود محرک سرمایه‌دار برای سرمایه‌گذاری است و لذا حاضر نمی‌شوند خاطر آن «بلندهمتان بالانشین» را به‌خاطر چندرغاز بیشتر چند «ژنده‌پوش» مکدر کنند. اگر چه سرمایه‌دار ما آنقدر «بخشنده» است که هزار مؤسسه‌ی خیریه از «برکات» وجودش «مستفیض» می‌شوند، اما قرار نیست که حاتم طایی از «حق مسلم» خود بر استثمار و چپاول کار پرداخت‌نشده‌ی غیر، اندکی کوتاه بیاید!

پس دولت چه روشی را برای «تحریک تقاضا» انتخاب کرده است؟ تا آن‌جا که به طبقه‌ی کارگر مربوط می‌شود دولت نه تنها قصد ندارد دستمزدها را افزایش دهد، بلکه در آینده‌ی نزدیک قصد وام‌دهی گسترده به طبقه‌ی کارگر و «تحریک تقاضا» از راه بدهکارسازی فزاینده را هم ندارد. دولت اصولاً در پی این است که منبع تقاضا را به خارج منتقل کرده و در واقع با «تسخیر بازارهای جدید و بهره‌کشی بیشتر از بازارهای قدیمی» بر این مشکل «فائق» آید.

سیاست‌های توسعه‌ی صادرات به‌عنوان یکی از محورهای اصلی تحریک سمت تقاضا در دستور کار دولت قرار گرفته است. سیاست‌های توسعه‌ی صادرات غیرنفتی علاوه بر آن‌که از طریق افزایش تقاضا برای محصولات و خدمات تولیدشده در داخل منجر به تحرک بخش‌های تولیدی کشور می‌شوند، با کاهش وابستگی اقتصاد به نفت و تنوع بخشیدن به منابع ارزی، رشدهای اقتصادی با ثبات‌تری را در سال‌های آتی رقم خواهد زد و از این حیث کاملاً در راستای سیاست‌های اقتصاد مقاومتی یعنی تحقق اقتصادی درون‌زا و برون‌گرا قرار دارد. سیاست‌های اقتصادی دولت، ۱۳۹۳: ۲۷

به بیان روشن‌تر، منظور از اقتصاد «درون‌زا و برون‌گرا» این است که چیزی که در

داخل کشور و از طریق استثمار فزاینده‌ی کارگران و با پرداخت دستمزد ناچیز به آن‌ها تولید می‌شود، (به دلیل ناتوانی همان کارگران در خرید کالاها) به خارج کشور صادر شده و در آن‌جا به مصرف نهایی برسد. آفرین به این اقتصاد «مقاومتی»، آفرین به این «مقاومت انقلابی»! پی بردن به این واقعیت که سیاست‌های توسعه‌ی صادرات دولت و کاهش ارزش دستمزدهای کارگران لازم و ملزوم هستند، به تیزبینی خاصی نیاز ندارد. بازار جهانی عرصه‌ی رقابت بین کشورهایی است که در داخل مرزهای خود نیروهای کار متعلق به خود را استثمار می‌کنند. کشوری پیروز این رقابت است که نرخ استثمار بالاتر و کالاهای ارزان‌تری داشته باشد. به بیان ساده‌تر، با یکسان بودن سایر شرایط، کشوری پیروز رقابت در بازار جهانی است که سهم کارگران آن از محصولات تولیدشده توسط آن‌ها کمتر باشد. دولت اگر می‌خواهد تقاضا را از خارج تأمین کند، راهی به جز سرکوب بیشتر دستمزد کارگران ندارد.

از این گذشته دولت نه تنها در شرایط فعلی قصد ندارد مصرف کارگران را افزایش دهد، بلکه در جهت کاهش آن نیز سیاست‌گذاری کرده است. برای اثبات این ادعا لازم نیست تنها به سرکوب دستمزدها رجوع کنیم. افزایش نرخ مالیات بر ارزش افزوده به هشت درصد در سال ۹۳ گواه دیگری بر درستی این ادعاست. دولت در قانون بودجه‌ی سال ۹۳ پیش‌بینی کرده است که مالیات بر ارزش افزوده‌ی وصول‌شده در این سال نسبت به سال ۹۲، ۸۳ درصد رشد داشته باشد (معاون مالیات بر ارزش افزوده‌ی سازمان امور مالیاتی در مصاحبه با فارس، ۱/۰۱/۹۳). این در حالی است که کالاهای صادراتی از مالیات بر ارزش افزوده معاف هستند و در واقع لازم نیست مصرف‌کنندگان خارجی چیزی از این بابت پرداخت نمایند! وجهی را نیز که دولت از این بابت از سرمایه‌دار «عزیز» ما اخذ می‌کند، ظرف مدت ۳۰ روز توسط سازمان امور مالیاتی به وی بازخواهد گرداند (سیاست‌های اقتصادی دولت، ۱۳۹۳: ۲۸).

در کنار این، دولت سعی دارد با افزایش بودجه‌ی عمرانی برای سرمایه‌داران پروژه تعریف کرده و برای آن‌ها از این طریق تقاضا ایجاد نماید. همچنین، دولت سعی دارد با ارائه‌ی تسهیلات بانکی به سرمایه‌داران، توانایی لازم جهت خرید ابزارهای تولید مورد نیازشان را در آن‌ها ایجاد کند. اگر دولت در مقابل کارگران و درخواست‌های آنان برای

افزایش دستمزدها مدام عَلم نقدینگی را بالا می‌برد و عنوان می‌کند که این کار به «افزایش حجم پول و لذا تورم» دامن می‌زند، در مقابل درخواست‌های سرمایه‌داران برای ارائه‌ی تسهیلات در مقام شنونده‌ای پذیرا ظاهر می‌شود، تمامی «استدلالات» پیشین خود را فراموش می‌کند و به طرفه‌العینی نیازهای آنان را برآورده می‌کند.

۵-۴- تشدید منازعات طبقاتی و آسیب‌پذیری بیشتر در مقابل بحران‌های آتی

اما دولت نه تنها با سیاست‌های اقتصادی خود نظیر سرکوب دستمزدها و هرچه محدودتر کردن مصرف طبقه‌ی کارگر، آتش منازعات طبقاتی را شعله‌ورتر خواهد کرد، بلکه در تحقق اهداف غایت‌گرایانه‌ی خود مبنی بر توسعه‌ی بی‌بحران و رونق بی‌پایان نیز، ناکام خواهد ماند. از یک طرف، ضرورت مبارزه در طبقه‌ی کارگر- به‌عنوان طبقه‌ای که از نظر بورژوازی «وظیفه‌ی» دیگری جز تأمین کار ارزان برای سرمایه‌ ندارد- بیشتر و بیشتر حس خواهد شد و از طرف دیگر با حضور بیشتر سرمایه‌داری ایران در بازارهای جهانی و گره خوردن بیشتر به تلاطمات آن، بحران‌های شدیدتر و وسیع‌تری از راه خواهد رسید.

در بحران‌های بازار جهانی است که به تعبیر مارکس در نظریه‌های ارزش اضافی «تمامی تناقضات تولید بورژوایی، همه با هم منفجر می‌شوند و فوران می‌کنند» (مارکس، ۱۹۷۸: ۵۳۴). اما از آن‌جا که سرمایه همواره گرایش به خودگستری دارد (و در واقع چیزی به‌جز این خودگستری نیست) و بازار جهانی در بطن رابطه‌ی سرمایه‌ جای گرفته است، رقم زدن دوره‌ای جدید از رونق اقتصادی برای سرمایه‌داری ایران بدون حضور گسترده‌تر در بازار جهانی، جذب سرمایه از آن و ارسال کالاهای تولیدشده به آن، امکان‌پذیر نیست. این همان تناقض ذاتی رابطه‌ی سرمایه‌ است: سرمایه در مسیر گسترش و توسعه‌ی خود هر بار راهی را طی می‌کند که شکست آن بزرگ‌تر و مخرب‌تر است. در واقع، اقتصاد جهانی که از یک طرف شاخص‌های کلان آن عمدتاً از شکست بازارها حکایت دارند و از طرف دیگر تشدید منازعات ژئوپلیتیک نیز وضعیت آن را بغرنج‌تر کرده است، آستن بحران‌های عمیق‌تری است و با گره‌خوردگی هرچه بیشتر اقتصاد ایران به آن، بحران‌های بزرگ‌تری نیز در انتظار رابطه‌ی سرمایه در ایران و بورژوازی این کشور خواهد بود.

علاوه بر این، کاهش مصرف طبقه‌ی کارگر، حیاتِ سرمایه‌هایی که نمی‌توانند در بازار جهانی حضور فعالی داشته باشند و بنا به نوع تولیداتشان تنها باید در بازار داخلی به فروش برسند را نیز تا حدی زیر ضربه خواهد گرفت. سایر سیاست‌های اقتصادی دولت نظیر کاهش ارزش ریال و لذا افزایش هزینه‌ی وارداتِ ابزار تولید نیز باعث می‌شود تا این روند تشدید شده و بخشی از سرمایه‌ها نتوانند از پس هزینه‌های تولید خود برآیند. برای این سرمایه‌داران «گرامی» که نمی‌توانند به‌عنوان سرمایه‌های تخصص‌یافته فرآیند رقابت و از خودبیگانگی ناشی از آن را تاب بیاورند، ورشکستگی به انتظار نشسته است. اینان پس از ورشکستگی باید به خیل عظیم کارگران ورود کرده و این بار از خودبیگانگی ناشی از استثمار را تجربه کنند.

بنابراین، سیاست‌های اقتصادی دولت، از یک سو، تبعاتی برای مسائل و تحولاتِ درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار به همراه خواهد داشت. این سیاست‌ها، «رستگاری» را برای تمامی سرمایه‌داران به همراه نخواهد داشت و به ناگزیر باعث خواهد شد تا برخی از آن‌ها نتوانند با شرایط فعلی خود را وفق داده و تولید خود را با ظرفیت کامل ادامه دهند. از این رو، ما با نوعی مدیریتِ فرآیندِ تخریبِ سرمایه روبرو هستیم که منافع برخی از سرمایه‌دارها را قربانی منافع برخی دیگر می‌کند تا از این طریق، کل منطق سرمایه که در مقیاس ملی خود را در رشد اقتصادی نشان می‌دهد به اثبات رسیده باشد. دولت دردِ این تحولاتِ درون‌طبقاتی را با نام‌های مختلفی چون «اجازه دادن به بروز تخریبِ خلاق»، «حرکت به سمت افزایش بهره‌وری» و غیره می‌تواند برای خود قابل تحمل سازد. با این حال، این تخریب سرمایه است که در پشت این عناوین، چون اجباری که نتیجه‌ی حتمی یک بحران است، ضرورت‌های خود را به دولت و سیاست‌های اقتصادی‌اش تحمیل می‌کند.

از سوی دیگر، اضطرها و اقتضائاتِ سرمایه‌داری در بحران باعث می‌شود تا دولت آشکارا در مقابل طبقه‌ی کارگر قرار گرفته و بر تضعیفِ بیشترِ این طبقه اصرار ورزد. دولت به میانجی گفتمان‌های ایدئولوژیک مختلف در مقابل طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرد تا با مداخله‌ی راهبردی خود، شرایط «خروج» از بحران را تسهیل کرده و بورژوازی با قدرت بیشتری (موقتاً) از بحران سر بیرون بیاورد. این امر به‌ناچار مقاومتِ بیشترِ طبقه‌ی کارگر و شعله‌ورتر شدنِ آتش جدال‌های طبقاتی را به همراه خواهد داشت؛ مقاومتی که باید

شرایط تبدیل آن به یک تهاجم علیه رابطه‌ی سرمایه را همواره مدنظر داشت و در این راستا حرکت کرد.

باید توجه داشت که تحولات بین‌طبقه‌ای و تلاش دولت برای تضعیف بیشتر طبقه‌ی کارگر، همواره با تلاش برای ایجاد شکاف در صف پرولتاریا همراه است. سیاست‌های اقتصادی دولت نظیر افزایش پیمان‌کاری‌ها و برون‌سپاری‌ها با دامن زدن به دوگانه‌هایی نظیر کارگران بی‌کار/ کارگران شاغل، کارگران دائم/ کارگران موقت، کارگران زن/ کارگران مرد، کارگران ساده/ کارگران ماهر، کارگران روزمزد و بدون قرارداد/ کارگران دارای قرارداد کار و غیره همزمان تلاش‌هایی برای ایجاد شکاف در طبقه‌ی کارگر نیز هستند. تبدیل مقاومت‌ها در حوزه‌های مختلف، به تهاجمی سراسری علیه حاکمیت ویران‌گر سرمایه، جز از طریق غلبه بر این شکاف‌ها و عمل به‌عنوان یک طبقه امکان‌پذیر نیست.

۶- ملاحظات پایانی

ما در این متن نشان دادیم که دولت سرمایه‌داری در ایران از چه زاویه‌ای بحران را روایت می‌کند و چگونه سعی دارد با معنابخشی به بحران، اقدامات آتی خود را موجه جلوه دهد. ما نشان دادیم که چگونه ذهنیت بورژوازی دولت، بحران را به سیاست‌ها و اقدامات «غلط» اشخاص ربط می‌دهد تا روابط سرمایه یعنی شرعاً را از هر خبط و خطایی مبرا کند. ما نشان دادیم که در عین حال، این دولت همان سیاست‌های پیشین را با شدت و حدت هرچه بیشتری تبلیغ کرده و به کار می‌گیرد. فراتر از این‌ها، در این نوشته نشان دادیم که چگونه دولت در مقام بهره‌برداری از بحران ظاهر می‌شود و سعی می‌کند از تمامی دستاوردهایی که سرمایه در این بحران به دست آورده است (نظیر سرکوب شدید دستمزد کارگران، افزایش نرخ استثمار، افزایش نرخ ارز و ...)، محافظت نماید. نشان دادیم که در حالی که سرمایه‌دار با بحران نقدینگی روبرو است و «روح وی برای پول له‌له می‌زند»، دولت در مقام کاسب‌گری ظاهر می‌شود که با انواع شگردها سعی دارد سرمایه‌ی پولی بخش‌های «سرمایه‌تر» سرمایه‌داری ایران را تأمین کند. نشان دادیم که دولتی که شعار «همه‌ی سرمایه‌ها با هم برابند» سر می‌دهد، با

تعریف بخشی از سرمایه‌ها به‌عنوان بخش پیشران (بر اساس معیار حصول بیشترین ارزش اضافی در کمترین زمان ممکن) عملاً اعلام می‌کند که «همه‌ی سرمایه‌ها برابرند، اما برخی برابرترند».

ما در این نوشته دوگانه‌ی بازار/ دولت را رها کردیم و نشان دادیم که دولت چگونه در تاریخ جاری و ساری ما، با فرآیند توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری پیوند دارد و خود به‌عنوان یک رابطه‌ی سرمایه، ایفای نقش می‌کند. علاوه بر این، ما در عمل این وانمود بورژوازی را که وجه ممیزه‌ی دولت، در اختیار داشتن قوه‌ی قهریه است، به چالش کشیدیم. لنین مدت‌ها پیش در دهه‌ی ۱۸۹۰ میلادی ضمن تاختن به این ذهنیت گفته بود:

قوه‌ی قهریه در تمامی جوامع بشری وجود دارد؛ هم در ساختار قبيله‌ای و هم در خانواده قوه‌ی قهریه وجود دارد، اما در آن‌ها دولت وجود ندارد... وجه ممیزه‌ی دولت، وجود طبقه‌ای مجزاء و مشخص است که در دستان آن‌ها قدرت تمرکز یافته است.

لنین به نقل از پاشوکانیس، ۱۹۸۰: ۲۷۷

در واقع، آن ذهنیت بورژوازی که دولت را بر اساس در اختیار داشتن قوای قهریه و نه بر اساس شکل سرمایه‌دارانه و مبنای طبقاتی (نه صرفاً پایگاه طبقاتی) آن تحلیل می‌کند، در نهایت به چیزی جز تفاوت بین اشکال حکومت نمی‌رسد. آن‌ها که در فضای سیاسی ایران هر چند سال یکبار توسن شهوت خود را به حرکت درمی‌آورند، دموکراسی را در برابر دیکتاتوری قرار می‌دهند و سعی می‌کنند بر اساس این تفاوت در شکل حکومت (که در برخی جوامع پیشاسرمایه‌داری نیز وجود داشته است) با توده‌ها سخن بگویند، فراموش می‌کنند که در سرمایه‌داری هر نوع دموکراسی در نهایت دموکراسی اقلیت خواهد بود.

شروع از این تمایز [در شکل حکومت] به این معناست که مالکیت خصوصی و قدرت سرمایه دست‌نخورده باقی می‌ماند. از این حیث، شکل دموکراتیک حکومت، ماهیت موضوع را تغییر نمی‌دهد. دموکراسی با حفظ استثمار سرمایه‌دارانه، همواره دموکراسی‌ای برای اقلیت، دموکراسی‌ای برای مالکان [بازار تولید]، خواهد بود؛ این دموکراسی همیشه به معنای استثمار و انقیاد

توده های بزرگی از مردمان کارگر خواهد بود.

پاشوکانیس، ۱۹۸۰: ۲۷۸

ارسطو در قرن چهارم پیش از میلاد تفاوت بین اشکال حکومت را عنوان و آن ها را دسته بندی کرده بود. اینان پس از گذشت این همه قرن و پس از این که سال ها از کشف شکل و خصلت طبقاتی دولت و رابطه ی آن با فرآیند توسعه ی تولید سرمایه داری می گذرد، چه چیزی به دسته بندی های ارسطو اضافه کرده اند؟!

ما در این نوشته ی سعی کردیم در عمل نشان دهیم که چگونه استیلای دولت و اعمال سیاست های آن به معنای استیلای سرمایه و اعمال سلطه ی سرمایه است. ما در این نوشته سعی کردیم فetišیسم^۱ ممکن در شکل دولت را افشاء کنیم. باید توجه داشت که فetišیسم دولت به این معنا نیست که هرگاه برای کل سرمایه ی اجتماعی ضرورتی حس شود، طبقه ی سرمایه دار می تواند از طریق قدرت دولتی اعمال نفوذ کند. فetišیسم دولت در این است که در حالی که در سرمایه داری منطق سرمایه از طریق دولت نیز بر همگان تحمیل می شود، این شیوه ی عمل دولت طوری پدیدار می شود که گویی از ماهیت خود دولت نشأت گرفته است. در واقع، اعمال سلطه ی دولت نه به عنوان اعمال سلطه ی طبقه ی حاکمه (یعنی بورژوازی)، بلکه به عنوان اعمال سلطه ی دولت به عنوان نهادی «بی طرف» و «مستقل» ظاهر می شود. در اعمال قوه ی قهریه ی دولت، این قوه ی قهریه ی بورژوازی است که کتمان می شود و ما سعی کردیم این موضوع را افشاء کنیم.

۱- فetišیسم به این معناست که آفریده ها و نتایج روابط اجتماعی بین انسان ها نه همچون نتایج این روابط بلکه «همچون پیکره های قائم به ذات نمودار می شوند که گویی حیاتی از آن خویش دارند و با یکدیگر و با انسان ها در رابطه اند» (مارکس، ۱۳۸۶: ۱۰۲). در واقع، در فetišیسم نتایج روابط انسانی نه به عنوان نتایج این روابط بلکه به عنوان پیش شرط های این روابط پدیدار می شود. مثلاً پول طوری پدیدار می شود که گویی ذاتاً شکل عام ارزش است و کالاها تنها به این دلیل با هم مبادله می شوند که پول بر حسب خاصیت ذاتی خود این امکان را برای مبادله پذیری آن ها فراهم می کند. در فetišیسم پول، این حقیقت کتمان می شود که پول خود نتیجه ی روابط اجتماعی در یک جامعه ی مبتنی بر مبادله ی گسترده ی کالاهاست. در کل در قالب فetišیسم، تعینات روابط اجتماعی انسان ها شی وار شده و به چیزهایی نسبت داده می شود که گویی خصیصه هایی ذاتی و مستقلاً از آن خود دارند که روابط اجتماعی بین انسان ها نتیجه ی این خصیصه هاست. تحت فetišیسم دولت، دولت سرمایه داری نه به عنوان محصول روابط اجتماعی سرمایه دارانه بلکه به عنوان پیش شرط هرگونه حیات اجتماعی (که بدون آن زندگی جمعی ممکن نیست) به تصویر کشیده می شود.

فتشیسیم دولت، این حقیقت که دولت خود پیشاپیش توسط رابطه‌ی سرمایه مشروط شده است را کتمان می‌کند و دولت را به‌عنوان یک نهاد، یک دستگاه، به‌عنوان یک چیز که مستقل از رابطه‌ی سرمایه و نسبت به آن خنثی و بی‌طرف است، به تصویر می‌کشد. فتشیسیم دولت در کران نهایی خود کتمان می‌کند که دولت خود یک رابطه‌ی سرمایه است و برای این که دولت سرمایه‌داری باشد، ناگزیر است همچون اشکال متفاوت حیات سرمایه، پویایی و رشد و نمو داشته باشد. فتشیسیم دولت، عمل دولت بر اساس منطق سرمایه و بر اساس قوانین انباشت را که از طریق رقابت بخش‌های مختلف سرمایه با هم برای کسب هژمونی، و از طریق مبارزه‌ی طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی وساطت شده است، همچون عمل دستگاهی مستقل پدیدار می‌سازد که گویا بی‌طرف است و قصد آن ایجاد مصالحه بین تمامی طرفین و کسب حداکثر منفعت برای همگان است.

همان‌طور که سلطه و حاکمیت سرمایه در عرصه‌ی تولید، همچون اعمال مقررات یک دستگاه صرفاً فنی و هماهنگ‌کننده به‌نظر می‌رسد (کلارک، ۲۰۰۱: ۱۸۵)، حاکمیت دولت نیز همچون اعمال مقررات دستگاهی صرفاً اداری و بی‌طرف ظاهر می‌شود که برای اداره‌ی امورات جامعه، موجودیت آن کاملاً ضروری است. این فتشیسیم باعث می‌شود که توسط برخی از افراد، شکلی که دولت را تعریف می‌کند و آن سرمایه‌دارانه بودن دولت است به کلی فراموش شود و اگر نقدی نیز وجود دارد بر جنبه‌ای از محتوای آن، نظیر «آزاد» نبودن رسانه‌ها، «دموکراتیک» نبودن به اندازه‌ی «کافی» و غیره وارد شود. ما سعی کردیم در این متن با زدودن این تصویر، نشان دهیم که دولت ایران در پوششی فتشیسستی همچون سایر دولت‌های سرمایه‌داری، وظیفه‌ی خود را برای پیش‌برد امورات سرمایه انجام می‌دهد.

پایان

منابع

اسناد دولتی

بسته‌ی تحلیلی دولت برای خروج از رکود (۱۳۹۳)، چرایی بروز رکود تورمی و جهت‌گیری‌های برون‌رفت از آن، پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، دسترسی در آدرس زیر:

<http://www.dolat.ir/NSite/Information/ShowAdvert.aspx?AdvCode=31649>

خلاصه تحولات اقتصادی کشور ۱۳۸۷، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، دسترسی در آدرس زیر:

<http://www.cbi.ir/page/6551.aspx>

خلاصه تحولات اقتصادی کشور ۱۳۸۸، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، دسترسی در آدرس زیر:

<http://www.cbi.ir/page/7471.aspx>

خلاصه تحولات اقتصادی کشور ۱۳۹۱، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، دسترسی در آدرس زیر:

http://www.cbi.ir/Newestdoc.aspx?id=0&dn=AnnualReview_fa&dl=1

سیاست‌های اقتصادی دولت برای خروج غیرتورمی از رکود طی سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴، ستاد هماهنگی امور اقتصادی دولت، تیر ۱۳۹۳، ویرایش اول، پایگاه اطلاع‌رسانی دولت،

دسترسی در آدرس زیر:

<http://www.dolat.ir/NSite/Information/ShowAdvert.aspx?AdvCode=31652>

مهرگان (۱۳۹۲)، گزارش دولت احمدی‌نژاد از عملکرد هشت‌ساله، دسترسی در آدرس زیر:

<http://www.dolatabahar.com/media/file/pdf/mehregan.pdf>

کتاب‌ها و مقالات

مارکس، کارل (۱۳۸۶)، سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی (جلد یکم)، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: آگاه.

Barker, Colin (2001), «A Note on the Theory of Capitalist States», Pp. 204-213 in, **The State Debate**, Simon Clarke (ed.), New York: Palgrave Macmillan.

Bayat, Assef (1987), **Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control**, London: Zed Books Ltd.

Clarke, Simon (2001), «State, Class Struggle, and the Reproduction of Capital», Pp. 183-203 in, **The State Debate**, Simon Clarke (ed.), New York: Palgrave Macmillan.

Ehteshami, Anoushiravan (1995), **After Khomeini: The Iranian Second Republic**, London: Routledge.

Friedman, Milton (1962), **Capitalism and Freedom**, Chicago: The University of Chicago Press.

Friedman, Milton (1989), «We have Socialism», **The New York Times**, Online Address: http://www.nytimes.com/2008/10/19/opinion/19opclassic.html?_r=0

Heilbroner, Robert (1996), «The Embarrassment of Economics», Pp. 46-49 in, **Challenge**, Vol. 39, No. 6, New York: M.E. Sharpe Inc.

Marx, Karl and Engels, Fredrick (2010) [1848], **The Communist Manifesto**, New York: Pathfinder Press.

Marx, Karl (1978) [1968], **Theories of Surplus-Value (Part II)**, Moscow: Progress Publishers.

Marx, Karl (1995) [1867], **Capital: The Process of Production of Capital (Volume One)**, Moscow: Progress Publishers, Online Version: mea 1995, marxists.org 1999.

Marx, Karl (1991) [1894], **Capital: A Critique of Political Economy (Volume Three)**, London: Penguin Books and New Left Review.

Marx, Karl (1992) [1885], **Capital: A Critique of Political Economy (Volume Two)**, London: Penguin Books and New Left Review.

Pashukanis, Evgeny (1980), **Pashukanis: Selected Writings on Marxism and Law**, Piers Beirne and Robert Sharlet (eds.), Translated by Peter B. Maggs, London: Academics Press.

Schumpeter, Joseph (2003) [1943], **Capitalism, Socialism and Democracy**, London: Routledge.

منابع آماری

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: <http://www.cbi.ir>

مرکز آمار ایران: <http://www.amar.org.ir>

خبرگزاری ها و وبسایت های خبری

ایرنا: <http://irna.ir>

ایلنا: <http://ilna.ir>

پایگاه اطلاع رسانی دولت: <http://dolat.ir>

جماران: <http://www.jamran.ir>

فارس: <http://www.farsnews.com>

واحد مرکزی خبر: <http://www.iribnews.ir>

The New York Times: <http://www.nytimes.com>

